یادداشتهای گاتها

نگارش

استاد ابراهیم پورداود

انتشارات اساطیر
۳۳۲

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اوستا. یسنا. گاهان. فارسی ـ اوستایی.
یادداشت‌های گات‌ها / نگارش پورداود؛ ـ تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
بیست و چهار، ۵۲۷ ص.: جدول. (انتشارات اساطیر، ۳۳۲)
ISBN 964-331-117-1

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. اوستا ـ فارسی. یسنا. گاهان. ۲. شعر اوستایی. ۳. زبان اوستایی ـ ـ واژه‌نامه‌ها ـ ـ فارسی. ۴. فارسی ـ ـ واژه‌نامه‌ها ـ ـ اوستایی. الف. پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴ ـ ۱۳۴۷، گردآورنده و مترجم. ب. عنوان.
PIR۱۴۱ ۴فا۰/۰۴۳۹۱۵
۱۳۸۱ م۸۱-۱۲۷۳

انتشارات اساطیر

یادداشت‌های گات‌ها
تألیف: ابراهیم پورداود
چاپ اول: ۱۳۸۱
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
شابک: ۱-۱۱۷-۳۳۱-۹۶۴

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳

اندیشه نیک　　گفتار نیک　　کردار نیک

گاتها : پخش دوم

یادداشتهای گاتها

نگارش

پوُرداود

از انتشارات انجمن ایرانشناسی

مهرماه ۱۳۳۶

چاپخانه آتشکده

فهرست نوشته ها

✡✡✡

اهنَودگات ص ۱ ـ ۲۰۶ :

اُشتَودگات ص ۲۰۷ ـ ۳۰۱ :

دیباچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را بزبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاگان و فرهنگ ایران زمین برخوردار شوند.

درسی و دو سال پیش از این (در آبان ماه ۱۳۰۴) بگزارش آن پرداختم.

در خردادماه ۱۳۰۵ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از زبان اوستایی بفارسی در آوردم. در سالهای پس از آن بخشهای دیگر نامهٔ مینوی را بفارسی گردانیدم: یشتها در دو جلد، خرده اوستا، یسنا بخش نخست.

پس از گزارش بخش بزرگ اوستا، دریافتم که گزارش گاتهــا کم و کاستی دارد بایدد گرباره بآن بپردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست پس از بهتر آشنا شدن بمزدیسنا، بسر آنها برگردم. این است که با کوشش فراوان دگرباره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روز سیزدهم مهرماه ۱۳۱۶ خورشیدی (= ٤ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبئی فرستادم، بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود، خودم درهمان سال ۱۳۱٦، در بهمن ماه پس از سالیان بلند از آلمان بــایران بر گشتم.

درین دومین گزارش گاتها که در دو بخش است، در بخش نخست، گزارش پنج سرود: اهنُوَد (اهونود) اُشتُوَد ـ سپنتمد ـ وهوخشتر ـ وهیشتوایشت آمده و چندین گفتار دیگر در آن جای داده شده: بهار و مزدیسنا ـ دین دبیری ـ گاتها ـ بیشه وران ـ چینوَدُ پل.

درین دومین گزارش گاتها چنانکه در گزارش بخشهای دیگر اوستا بهیچروی نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد، کوششم درین بوده که بجای هریك از واژه های اوستایی، درفارسی واژه ای بنشانم که از همان ریشه و بن تا کنون درزبان

ما بجای‌مانده‌است.این‌است که‌درین گزارش بخودی‌خودواژه‌های‌فارسی بکاررفته و از واژه‌های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی‌راه یافته ، بی‌نیاز مانده‌است . معنی‌بسیاری‌ازبندهای این‌سرودها جداگانه ، ساده‌تربیان شده‌است. درسراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمن ؛ اردیبهشت؛ شهریور؛ سپندارمذ ؛ خرداد وامرداد خوانیم برمیخوریم، بسا،ازآنهامعنیهای آنها که منش‌نیك؛ بهترین‌راستی(پاکی،درستی)؛کشوربرگزیده‌یاشهریاری‌مینوی؛ فروتنی‌پاك‌یانرمخویی پاك و بردباری پاك ؛ رسایی و بیمرگی‌یاجاودانی‌باشد ، اراده شده‌است وبسا اینان میانجی میباشند ، اهورامزدابدستیاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان‌ودینداران دستورمیفرستد ، خواه ازبرای‌زندگی خوش این جهان و خواه از برای رستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم (یادداشتهای‌گاتها) همین‌نامه‌است که بدسترس خوانندگان‌ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزارو پانصد وهشتاد وشش(۲۵۸۶) یادداشت است . شمارهایی‌که در سربسیاری از واژه‌های اوستایی ، در بخش نخست دیده میشود ، بهمین یادداشتهای بخش‌دوم برمیگردد.

دراین یادداشتها هریك ازواژه هایی‌که درگاتها آمده ، یاد شده و واژه‌ای که ازآنها درآمده و درمتن بکار رفته نیز در میان ابروان ( ) یاد شده است . چنانکه میدانیم یك رشته از واژه های اوستایی با اندك تغییری در فارسی بجای مانده ، نگارنده نیزهمان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای‌که در گاتها آمده، بهمان جمله گاتها بسنده نگردید و بسیاری ازپاره‌های بخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را دربردارد یاد گردید .

باید دراینجا گفته شود که بخشی ازگزارش اوستا (=زند) که بزبان رایج روزگارساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم ، ازدستبرد

۱ــ در یاد داشتها ، چندین بار از امشاسپندان سخن‌داشتیم،بجلدیك‌یشتها صفحهٔ ۶۹ــ۹۶ و بجلد فرهنك ایران باستان بخش‌نخست صفحهٔ۵۲ــ۸۴ نیز نگاه کنید .

پیش آمد های زشت زمانه ، رهایی یافته بمارسیده‌است. این گزارش بسیار گرانبها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم کهنترین ودشوارترین بخش اوستاست . دربسیاری ازجاهای گاتها درگزارش پهلوی واژه‌ای آورده شده که در بخشهای دیگراوستاهم آورده شده است . اینگونه واژه های‌فارسی میانه یاپهلوی راکه هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز دراین یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژهٔ پارسی میانه درفارسی کنونی ما هم بجای مانده است،این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یادکرده‌ایم . درگاتها ودر سراسر اوستابواژه‌هایی برمیخوریم که‌درسنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی هم بجای‌مانده . زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگارساسانیان از آن در آمده وپارسی نو(فارسی)هم‌ازپارسی‌میانه. این است که درین یادداشتها بیش ازصد واژه پارسی باستان را یاد کرده‌ایم.

چنانکه‌میدانیم‌از گویش(۱)اوستایی که‌باید آن‌رااززبانهای‌شرقی‌ایران‌شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریك اوستای روزگار ساسانیان است ، نوشته دیگری دردست نیست‌وهمه واژه هایی‌که درهمین اوستا بجای مانده ، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود ، در اینگونه واژه ها بپیروی از دانشمندان اوستا و ودا شناس معادل‌سانسکریت آنهارایادکرده‌ایم.چنانکه میدانیم زبان‌سانسکریت Veda بسیار نزدیك بزبان اوستایی وپارسی باستان است،کم وکاست زبانهای‌دیرین‌ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت ودایی) برادران آریایی ماجبران میکنند .

بجاست‌یادآورشویم‌که درفرهنگهای فارسی یك رشته از واژه‌ها یادگردیده که‌گواهی از برای درستی آنها ازگویندگان پیشین بدست داده نشده ، چون همین واژه‌های از دست رفته ، در اوستا دیده‌میشود ، هیچ‌شك بدرستی آنها نمیماند . در

(۱) گویش یا گُویِش بجای واژهٔ لهجه گرفته‌شده: شهرستانی که‌گویا در سال ۵٤٨ درگذشت درکتاب الملل والنحل درسخن از آیین زرتشت ، واژه‌گویش را در ردیف منش وکنش آورده، همچنان‌صدرالدین ترکه اصفهانی در سدهٔ نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ‌تهران ص ۲۵۳)

چندین جای این یادداشتها اینگونه واژه‌های ازدست‌رفته را نیز یاد کرده‌ایم. درین یادداشتها برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیز دیده میشود که از برای روشن کردن چند واژه اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته‌شد ، باید از برای روشن ساختن بسیاری از واژه‌هـای اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم بپارسی میانه و پارسی باستان و سانسکریت و گویشهای گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای معروف بهند و اروپایی روی آوریم. گزارش گاتها و این یادداشتها نمونهٔ کوچکی است از این کار بسیار بزرك. امید است در آینده فرزندان این مرز و بوم درین زمینه رستگار بدر آیند و آنچنانکه باید ارزش میراث مقدس نیاکان پارسای خود را دریابند

گفتم دومین گزارش گاتها را با « یادداشتهای گاتها » در مهرماه ۱۳۱٦ از آلمان بهند فرستادم .

سالها این دو نسخه در بمبئی ماند ، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی درگرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود . این پیکار بیش از شش سال پایا ماند تااینکه در اردیبهشت ۱۳۲٤ = مه ۱۹٤٥ دراروپا انجام یافت .

درهنگام جنك نمونه هـای چاپی گاتها که از بـرای تصحیح بتهران فرستاده میشد چندی در راه میماند یااینکه گم میشد و بمن نمیرسید، اینچنین سالها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای انتشار آماده گردید ، در ۲۸ تیر ۱۳۲٤ = ۱۹ ژوئیه ۱۹٤٥ بآن چاپخانـه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود و درمیان آنها گزارش اوستای نگارنده بدم آتش سوزان رفت واز آنها جز مشتی خاکستر چیزی بجای نماند، چندی گذشت تادارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگرباره چاپخانه خود را بکار انداخت .

از روی یگانه نسخه‌ای از گاتهای چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود ، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتهارادربرابر گزارش فارسی نیز بچاپ رسانیدند. این چاپ دومی درنیمهٔ سال ۱۳۳۱ انجام گرفت و برای اینکه کار

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها ازبرای تصحیح برایم فرستاده نشد.

ازبخت‌بد آنچنانکه من میخواستم این‌کار انجام نگرفت.

چنانکه دیده اید از روزی که گاتهارا ازبرلین برای‌چاپ به‌بمبئی فرستادم تا هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

اما بخش دوم که «یادداشتهای گاتها» باشد (همین نامهٔ حاضر): پس‌ازسوختن دگرباره در آنجا بچاپ نرسید ومن درتهران‌فقط یك نسخهٔ ناقص آن‌را درزیردست داشتم، آنهم چاپ‌نا درستی که دربمبئی انجام داده بودند. ازبرای رهانیدن این‌نامه ازگزنداهریمنی، نامه ای که اینهمه مایهٔ افسردگی شده، بناچار بایستی یادداشتها را ازروی نسخهٔ خطی‌پراگنده وپریشان که نزد خودم‌انباشته بود و درسفراز آلمان بایران‌بااوراق دیگر در آمیخته، درهم و برهم شده بود، دگرباره سرو رویی دهم، پیداست که پس‌ازگذشتن چندین سال براین یادداشتها، دلم راه نداد آنها راکه در هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون مرور کردن بآنها بچاپ برسانم، «گفتار در بارهٔ برخی‌ازنامها که در گاتها آمده است» وازصفحه۳۸٤ تا صفحه ٤٤٠ این‌نامه را گرفته، درتهران نوشته شده است.

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه فرهنگ ایران باستان و مقدمه وسرآغاز وپیشگفتارو دیباچه که هریك‌بفاصلهٔ‌چند سال ازهمدیگر نوشته شده واینك درگاتها، بخش نخست، پهلوی هم دیده میشود، بخوبی گویای این داستان‌است. سالهای ده و بیست وسی ازبرای عمرکوتاه آدمی اهمیتی‌دارد، آنهم از برای زندگی کسی که درکار خواندن ونوشتن‌است. ناگزیر بخشی‌از عمرچنین‌کسی‌باید بخواندن بگذرد تابدورهٔ نوشتن‌برسد، بازجای سپاس است که پس‌از سپری‌شدن سی‌ودوسال، از آن هنگامی که دست بکار گزارش‌اوستا بردم، هنوز دستم ازین کارکوتاه نگردیده است.

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خوراندیشه‌است، این است که بیم این میرود عمرنگارنده سرآیدو کاراین گزارش که پس‌ازتاخت‌وتازتازیان‌نخستین‌باراست که بزبان‌کنونی این مرزوبوم در آمده، بسرنرسد. آری آنچه درین میان درخور

دریغ وافسوس خواهدبود همان ازدست رفتن فرصت و پایان نگرفتن کاراست .

باید گفت خوداوستا نامه‌ایست که سرگذشت دلخراشی دارد ، نامه ایست که گویای کینه وستم وخونریزی اسکندرو عرب و چنگیز است ، اگریکی از فرزندان این مرزوبوم درسرِ نامه‌ای که اینهمه بیداد بآن رفت ، بناخوشیهای زمانه دچار آید وبگزندها گرفتارگردد ،گوباش . اگربا پیش آمدهای بد ، بخودکار آسیبی نرسد ، آسیب کسان اهمیت ندارد. باخودمیگفتم کارگزارش اوستا را در ده جلدانجام خواهم داد وهیچ گمان نمیرفت اینهمه آسیب اهریمنی درپی باشد وپس از سپری شدن بیش ازسی سال هنوزکارگزارش اوستا پایان نیافته باشد .

بخش نخست یسنا که دربمبئی بچاپ رسیده، درپایان سال ۱۳۱۲ انتشاریافت، بخش دوم آن رادرهشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱٤ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از برلین به بمبئی فرستادم ، آن نسخه هم سالها در آنجا درگوشه‌ای مانـد . پس از گذشتن سیزده‌سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که درآن رنجی نبرده و زیانی ندیده ، نباید آویزشی(۱) داشته باشند ، ناگزیرنسخه خودرا پس خواستم . آن نسخه را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند . شایداگر آن را نخواسته بودم تا بامروز هم درآنجا بگوشه‌ای آرمیده بود یاازمیان رفته بود .

خدارا سپاس که این بخش ازاوستانیز که جلددوم یسنا باشد درتهران بچاپ رسیده ،امید است پس از افزودن چند گفتار بآن، ازچاپخانه بدر آیـد و بدست خوانندگان ارجمندسپرده شود.

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد ، در دوجلد انتشار یابد و اینچنین گزارش اوستاپایان‌پذیرد وبخواست خدا باز در زمینهٔ مزدیسنا ، سوشیانت (موعود زرتشتی) انتشار یابد.درست‌است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا آنچنان که‌میخواستم‌پیش‌نرفت ،اما آن اندازه ازاین‌گزارش که بدسترس‌خوانندگان

---

(۱) آویزش بجای علاقه واژه درستی است . در تذکرةالاولیاء عطار (چاپ تهران ، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده : « سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش نیست »

گرامی گذاشته شده بی‌اثر نبوده . هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاکان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودند و چگونه با اعتقاد بروزپسین، زندگی جهانی را خوار نگرفتند . هرچند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند ، بیشتر بمرزوبوم خود دل خواهند بست . اگر نگارنده هم بتواند دامنی باین آتش مقدس بزند و شوری در دلهای فرزندان این کشور برانگیزد ، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهد بود .

این نامه که پس از آنهمه گیرودارها بدسترس همگان میرسد، بکوشش فراوان دوست جوان وشاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی انجام یافت. ایشان در دانشکده ادبیات ، در کور دکتری سالها با خودم کار کردند، بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند . چندین هزار گراور واژه‌های اوستایی و پهلوی که در این نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است .

کسانی که ازچاپ کتاب آگاهند ، میدانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار آسانی نیست، شك نیست « یادداشتهای گاتها » که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبةً درست و پاکیزه در ایران ازچاپ بیرون آمده است. چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاتینی که از برای تلفظ درست واژه‌های اوستایی و پارسی باستان و پهلوی بکار رفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه این کار بسیار دشوار در چاپخانهٔ آتشکده که خود آقای بهرام فره‌وشی با همراهی یك دو تن از دوستان خود ، ایجاد کرده‌اند ، انجام گرفته است. اگر آویزش و دلبستگی این دوست گرامی وارجمندم نبود ، بانتشار این نامه کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از مزداخواستارم.

دراین نامه دوهزارو پانصدو هشتاد و شش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (۵۷۰) واژه پهلوی گراور شده است و یکصد و دو(۱۰۲) واژه پارسی باستان درفهرست آمده است .

همچنین از این نامه چهار صد و سی و هشت (٤٣٨) واژهٔ برگزیده فارسی ،

فهرست شده است.

امیداست این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده ازبرای فرهنگ اوستایی - پارسی باستان - پهلوی وفارسی

در پایان باید گفته شود، اگر بخواست خداوند، بتوانم کارگزارش اوستا را در ده جلد بپایان برسانم، باز نمونهٔ کوچك و ناچیزی است ازدین کهنسال و بزرگ نیاگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرگ روی زمین، در تاریخ ادیان پایهٔ ارجمندی دارد، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد، در دینهای بزرگ چون بودایی (فرقهٔ بودایی شمالی: مهایانه Mahâyâna) ویهودی وعیسوی و اسلام کم وبیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پرارزش است، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین ما درهمین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاك و فرهنگ سالخورده نیاگان ماست

پورداود

تهران، مهرگان ۲۵۶۹مادی = ۱۰ مهرماه۱۳۳۶خورشیدی

فهرست نامه ها

١ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen, im Grundtexte Sammt Der Huzvâresch Übersetzung, herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853-1858

٢ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen. Aus Dem Grundtexte Übersetzt, mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 – 1863

٣ Commentar Über Das Avesta, von F. Spiegel; II Bände; Wien 1864-1868

٤ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 – 54.

٥ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände, Stuttgart 1886–1895

٦ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme, Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881 دیباچه این کتاب بانگلیسی گردانیده شده .
Introduction to the Avesta. Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.

٧ Le Zend-Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893

٨ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch – Strassburg 1910

گزارشهای پنج سرودگاتها یا برخی از هاتهای آنها :

٩ Die Gâthâ's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.

١٠ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt, Jena 1920

١١ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.

١٢ Gathâs, by K. E. Punegar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12), Bombay 1928

۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932

۱٤ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.

۱۵ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879

۱٦ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.

۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913
درهمین کتاب، پنج سرود گاتها، ترجمه بارتولومه، از آلمانی بانگلیسی گردانیده شده‌است.

۱۸ The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895

۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Jasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.

۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.

۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.

۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honover Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است.

۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart 1888.

۲٤ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.

۲۵ Avesta Reader (Gâthâ's p. 81–90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911

۲٦ Die Vierte Ghâthâ des Zura^x^thušthro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschaften zu Göttingen
Philologisch – historische Klasse 1911. Heft 1, Berlin 1911, (Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913 NKGWG. Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H. Lommel; Berlin 1934; Yasna 47–51 Von H. Lommel; Berlin 1935.

۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey, in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

۲۸ Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

۲۹ Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavatî (Jasna **43**) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma **1930**.

۳۰ Yasna28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.

پس از گزارش گاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته و اینك زیردست نگارنده است . برخی از آنها در «گفتار دربارهٔ برخی از نامها که در گاتها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه‌جای داده شده ، بکار آمده است :

۳۱ The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.

۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951

ایرج تارا پوروالا، در یازدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبئی از جهان درگذشت

۳۳ New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951

اردشیر فرامجی خبردار ، شاعر پارسی در سی ام ژوئیه ۱۹۵۳ = ۸ امرداد ۱۳۳۲ در هفتاد و دو سالگی در مدراس Madrass درگذشت .

۳٤ The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.

بهرام گور انکلساریا در بیست و پنجم نوامبر ۱۹٤٤ در بمبئی درگذشت.

۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.

۳٦ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.

واژه نامه‌های اوستایی

۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864

۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger ; Erlangen 1879.

۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.

٤۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.

٤۱ An English - Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.

٤۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae, Strassburg 1904.

٤۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906

٤٤ A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H Mills; III Volumes, Leipsic 1902.

زند یا گزارش پهلوی اوستا

٤۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F Spiegel (بشماره ۱ هم نگاه کنید)

٤٦ Vendidâd. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I - The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index

٤٧ Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.

٤٨ Pahlavi Vendidād Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.

٤٩ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms, by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.

٥٠ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia Bombay 1953.

برخی از نامه های پهلوی که درین نامه بکار آمده :

٥١ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :

Vol. V Oxford 1880. بندهش ـ چیتکیهای زادسپرم ـ بهمن یشت ـ شایست نه شایست

٥٢ Vol. XVIII Oxford 1882 داستان دینیك ـ نامکیهای منوشچهر

٥٣ Vol. XXIV » 1885 دانای مینوخرد ـ شکند گمانیك ویچار ـ صد در

٥٤ Vol. XXXVII » 1892 دینکرد بخش هشتم و نهم ـ زاد سپرم ـ دینکرد بخش سوم و چهارم ـ روایات فارسی ـ دین ویچرکرد ...

٥٥ Vol. XLVII » 1897 دینکرد بخش پنجم و هفتم ـ چیتکیهای زادسپرم

٥٦ Pahlavi Texts, edited by James-Asana, I-II; Bombay 1913

٥٧ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1913.

٥٨ Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay1874-1922.

٥٩ Bûndahisn Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908

٦٠ Bundehesh übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.

٦١ Vičarkart i Dênik by Chr. Bartholomae. وچرکرت دینیك
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band, Strassburg 1900, XIV Band; Strassburg 1901.

٦٢ šâyast - nê - šayast by J. Tavadia; Hamburg 1930.
جهانگیر توادیا در (دیماه ؟) ١٣٣٤ خورشیدی درهامبورك درگذشت

٦٣ Yâtkâr - i - Zarirân von Wilhelm Geiger 1890. یادگار زریران

٦٤ Ayâtkar–žâmâspik par Guiseppe Messina ; Roma 1939· یادگار جاماسپیك

٦٥ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904 جاماسپ نامه

٦٦ Kâr-Nâma-i-Artakhsîr–î Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935 کارنامك ارتخشیر پاپکان

٦٧ Kârnâmak–i– Artakhshîr Pâpakân by Edelji A. Antiâ, Bombay 1900

٦٨ Arda–viraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872
ارداویرافنامه ـ یوشت فریان ـ هادخت نسك

٦٩ An old Pahlavi – Pazand Glossary , edited by Destur H. J. Asa , revised by Martin Haug; Bombay 1870. فرهنك پهلوی مناختای

٧٠ Frahang i Pahlavîk, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912. مناختای

٧١ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.

٧٢ Barthélemy , Adrien , Artâ Vîraf-Nâmak Paris, 1887·

٧٣ » Une Légende Iranienne , Traduit du Pahlavi, Paris 1888

✲✲✲

٧٤ Bartholomae, Christian : Arische Forschungen I Hefte 1882; II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.

٧٥ » Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band, I Abt.

٧٦ » Vorgeschichte der Iranischen Sprache – im Grundriss der Irani· Philol. I Band, I Abt.

٧٧ » Zum Sassanidischen Recht , Heft I–V ; Heidelberg 1918–1923.

٧٨ » Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883·
نگاه کنید بشماره‌های ٨–١٥–١٦–١٧–٢٨–٤٢–٤٣–٦١ در همین فهرست

٧٩ Baunack , Johannes und Baunack , Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen , Band I· Teil II ; Leipzig 1888.

٨٠ Benveniste , E· Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931·

٨١ » Les Infinitifs Avestique , Paris 1935.

۸۲ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides. Copenhagen 1936

۸۳ Darmesteter, James, Etudes Iraniennes; Paris 1883.
بشماره ۷ نگاه کنید

۸٤ Geldner, Karl F., Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta Stuttgart 1884.

۸۵ » Studien Zum Avesta; Strassburg 1882

۸٦ » Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen Sprachen B. 14

۸۷ » Der Rig - Veda, III Volumes. Harvard University Press 1951. بشماره‌های ۵ و ۱۲ نگاه کنید

۸۸ Gray, Louis H., Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay 1929.

۸۹ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.

۹۰ Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925

۹۱ » Beiträge Zur Metrik Des Awestas Und Des Rigveda, Leipzig 1927.

۹۲ Horn, Paul, Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg 1893.

۹۳ » Neupersische Schriftsprache (im grundriss der Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.

۹٤ Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.
بشماره ۹۱ نگاه کنید

۹۵ Haug, Martin, Essays on the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west, London 1878. بشمارهٔ ۹ نگاه کنید

۹٦ Jackson, Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran; New - York 1901. بشمارهٔ ۲۳ نگاه کنید

۹۷ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
بشماره های ۳۷ و ٦۰ نگاه کنید

۹۸ Kent, Roland G., Old Persian, New Haven 1950.

۹۹ König, Friedrich Vilhelm, Relief Und Inschriften Des Koenigs Dareios I, Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.

۱۰۰ Lommel, Herman, Die Yašt's Des Avesta, Göttingen 1927.
بشمارهٔ ٤۲ نگاه کنید

۱۰۱ Marquart (Markwart), Josef, Le Berceau des Armeniens.
بشماره ۹۲ نگاه کنید

۱۰۲ Meillet A· Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta › Paris 1925·

۱۰۳ Messina› Giuseppe› Der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion ; Roma 1930·

۱۰٤ Modi Memorial Volume; Bombay 1930·

۱۰٥ Moulton› James H. › The Treasure of the Magi, Oxford 1917.
بشمارهٔ ۷۱ نگاه کنید .

۱۰٦ Nöldeke. T. Tabari› Leyden 1879.

۱۰۷ Pavry Memorial Volume › London 1933.

۱۰۸ Poure-Davoud Memorial Volume ; No. II; Bombay 1951

۱۰۹ Reichelt, Hans› Awestisches Elementarbuch; Heidelberg 1909
بشمارهٔ ٥۲ نگاه کنید .

۱۱۰ Söderblome› Nathan› La Vie Future D'après Le Mazdeisme; Paris 1901·

۱۱۱ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume› Bombay 1914.

۱۱۲ Spiegel› Friedrich, Die Traditionelle Literatur Der Parsen; Wien 1860·

۱۱۳ » Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig 1871-1878.

۱۱٤ » Arische Studien; Leipzig 1874

۱۱٥ » Arische Periode; Leipzig 1887
بشماره‌های ۱ و۲ و۳ و٤ نگاه کنید .

۱۱٦ Scheftelowitz Die Altpersische Religion und das Judentum· Giessen 1920

۱۱۷ West› Mainyo - i Khard› The Pazand and Sanskrit Texts› Stuttgart 1871 مینوخرد بشمارهٔ ۱٥ نگاه کنید.

۱۱۸ West› E.W· Pahlavi Literature› im Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896-1904 بشمارهٔ ۱٥ نگاه کنید

۱۱۹ Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882

۱۲۰ Band XXXVII » 1882

۱۲۱ Band XLV » 1891

☆☆☆

۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ الکامل، قاهره ۱۳۰۱

۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمبریج ۱۳۳۹

۱۲۴ ابن خرداد به، المسالك والممالك، لیدن ۱۳۰٦

۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، لیپسیك ۱۹۲۳

۱۲٦ اقتداری (احمد)، فرهنك‌لارستانی، تهران ۱۳۳٤

۱۲۷ بلعمی، تاریخ چاپ هند

۱۲۸ تاریخ سیستان تهران ۱۳۱٤

۱۲۹ تاریخ‌قم، تهران ۱۳۱۳

۱۳۰ ثعالبی، غرر اخبارملوك الفرس‌وسیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامهٔ ثعالبی ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸

۱۳۱ جاحظ، کتاب‌التاج، چاپ‌قاهره ۱۳۲۲

۱۳۲ حمزه‌اصفهانی، تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء برلین

۱۳۳ خواندمیر، حبیب‌السیر، تهران ۱۳۳۳

۱۳٤ دینوری، اخبارالطوال چاپ‌بغداد

۱۳۵ روایات‌داراب هرمزدیار، بمبئی ۱۹۲۲میلادی

۱۳٦ The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar; Bombay 1932.
بشماره های ٤۹ و ۵۷ نگاه کنید

۱۳۷ ستوده(منوچهر) فرهنك گیلکی، تهران ۱۳۳۲

۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران۱۳۱۳ـ ۱۳۱۵

۱۳۹ شهرستانی، الملل والنحل بمبئی ۱۳۱٤

۱٤۰ ترجمه‌فارسی الملل والنحل بدستیاری افضل الدین صدر ترکه اصفهانی تهران ۱۳۲۱

۱٤۱ طبری، تاریخ‌الامم والملوك، قاهره ۱۳۵۷ـ ۱۳۵۸

۱٤۲ Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par Louis Dubeaux, Tome Premier; Paris 1836.

۱٤۳ صددر، بمبئی۱۹۰۹ Saddar Nasr And Saddar Bundehesh by Dahabhar.
بشمارهٔ ۱۳٦ نگاه کنید.

۱٤٤ قزوینی، (محمد) بیست‌مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳

۱٤۵ مجمل‌التواریخ، تهران ۱۳۱۸

۱٤٦ مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳٤٦

۱٤۷ معین (دکترمحمد) مزدیسنا وتأثیر آن‌درادبیات فارسی تهران ۱۳۲٦

۱٤۸ میرخواند، روضة‌الصفا، چاپ هدایت طهران۱۲۷۱ـ ۱۲۷٤

۱٤۹ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷

دین دبیری

𐬛𐬌𐬥 𐬛𐬌𐬠𐬌𐬭𐬌

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال ازاوستا	English	اوستا
ahura	𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀.	a short	𐬀.
âdâ	𐬁𐬛𐬁.	â long	𐬁.
yazamaide	𐬫𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀𐬌𐬛𐬈.	e short	𐬈.
daênâ	𐬛𐬀𐬉𐬥𐬁.	ê long	𐬉.
ə-vərəzika	𐬆𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌𐬐𐬀.	ə short	𐬆.
ə̄mavaṇt	𐬇𐬨𐬀𐬬𐬀𐬥𐬝.	ə̄ long	𐬇.
gaona	𐬔𐬀𐬊𐬥𐬀.	o short	𐬊.
nôiṭ	𐬥𐬋𐬌𐬝.	ô long	𐬋.
åṅhan	𐬃𐬢𐬵𐬀𐬥.	å = aw	𐬃.
ąsu	𐬄𐬯𐬎.	ą	𐬄.
idha	𐬌𐬜𐬀.	i short	𐬌.
ištî	𐬍𐬱𐬙𐬍.	î long	𐬍.
urvarâ	𐬎𐬭𐬬𐬀𐬭𐬁.	u short	𐬎.
ûtha	𐬏𐬚𐬀.	û long	𐬏.

حرفهای بی آوا CONSONANTS

kar	𐬐𐬀𐬭.	k	𐬐.
gam	𐬔𐬀𐬨.	g	𐬔.
xratu	𐬑𐬭𐬀𐬙𐬎.	x = kh	𐬑.
ghžar	𐬖𐬲𐬀𐬭.	gh	𐬖.
čithra	𐬗𐬌𐬚𐬭𐬀.	č = ch	𐬗.
J̌âmâspa	𐬘𐬁𐬨𐬁𐬯𐬞𐬀.	J̌	𐬘.
tafnu	𐬙𐬀𐬟𐬥𐬎.	t	𐬙.
dûra	𐬛𐬏𐬭𐬀.	d	𐬛.
gâthâ	𐬔𐬁𐬚𐬁.	th	𐬚.

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	[illegible]	dh	[illegible]
barat̰	[illegible]	t̰	[illegible]
pərətu	[illegible]	p	[illegible]
bar	[illegible]	b	[illegible]
fraêšta	[illegible]	f	[illegible]
awra	[illegible]	w	[illegible]
vaṅhu	[illegible]	ṅ ang nasal	[illegible]
daiṅhu	[illegible]	n̈ ang nasal	[illegible]
nmâna	[illegible]	n	[illegible]
Haêtumant̰	[illegible]	ṇ	[illegible]
myazda	[illegible]	m	[illegible]
yasna	[illegible]	Y	[illegible]
nyâka	[illegible]	y	[illegible]
varəz	[illegible]	V	[illegible]
hâvana	[illegible]	v	[illegible]
raoxshna	[illegible]	r	[illegible]
sarəta	[illegible]	s	[illegible]
zyâ	[illegible]	z	[illegible]
uštra	[illegible]	š = sh	[illegible]
shu	[illegible]	sh	[illegible]
šyâ	[illegible]	š(y)	[illegible]
žnâtar	[illegible]	ž	[illegible]
hunara	[illegible]	h	[illegible]
ḣyaona	[illegible]	ḣ = kh	[illegible]
xᵛafna	[illegible]	xᵛ = khᵛ	[illegible]
		Y	[illegible]

غلط‌نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰	۱۷	توانگزی	توانگری
۱۱	۲۳	چاشتین	چاشیتن
۱۵	٤	وخشو	وخشور
۱۵	۲٤	ز بان	زبان
۳٤	۱۱	[illegible]	[illegible]
٤۰	٦	بند٤	بند۱٤
٥۱	۱۱	[illegible]	[illegible]
٥۷	پاورقی سطر ۱	Yusti	Justi
۷٥	۱۳	Altiranisch	Altiranisches
۷٦	۲٤	بند ۳۱	بند۱۳
۱۱۰	٥	جز	خبر
۱٤۹	۱٤	[illegible]	[illegible]
۱۸٦	۱۸	چاشتن	چاشیتن
۱۹٥	۱۷	Anhu	Añhu
۲۰٦	سرصفحه	٦۰۲	۲۰٦
۲۷٤	۸	باجزء آ [illegible]	باجزءاً [illegible]
۲۷٤	۹	[illegible]	[illegible]
۳۱۲	۱۹	in	im
۳۱٥	۷	in	im
۳۳۷	٤	یادداشت ۱	یادداشت٦
۳۷٦	۸	رك	رگ
۳۸۰	۲۲	dəǰit̰	də̄ǰit̰
۳۹۲	۱٤	درپاره‌های ۱۱٤و ۱۱۹و۱۲۳	درپاره‌های ۱۱٤و۱۱۹ و۱۲۳فروردین یشت
٤۲٤	۱۷	Roma139	Roma1939
٤۳٦	۲۰	شکاف‌ار	شکاف‌اره

یاد داشتهای پنج گاتها

اهنود گات ـ یسنا ، هات ۲۸

نخستین بند

۱ ـ خواستن ، خواستار بودن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن = یاس yâs در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز بهخواستن یاخواستاربوتن گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژهٔ یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهش و آرزو یادگردیده است واژههای یاسه ویاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یادشده وبمعنی راه ورسم وقانون مغول گرفته شده و سخنوران ما بهمین معنی بکار برده اند، مغولی است وپیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنهمه یاسهای زشت برفت یار باما هنوز در سرجنگ (نزاری‌قهستانی)

۲ ـ نماز = نمَنگه nəmanh درزند (= گزارش پهلوی) گذشته ازنماج به نیایشن همگردانیده شده است.

نمَنگه ازمصدر نَمْ nam که بمعنی‌خمیدن‌وسرفرود آوردن است درآمده‌است،باجزء اپَ apa = اپَنَمْ apa-nam در زامیاد یشت درپاره های ۳۵و۳۶و ۳۸ بمعنی برگشتن وبدر رفتن وروی برتافتن آمده وبا جزء فرا frâ = فرانَم frâ nam در پارهٔ ۹٦ازهمان‌یشت‌بمعنی گریختن وبدررفتن‌است و باجزء وی = vî-nam در دومین فرگرد و ندیداد پارهٔ ۱۰ بمعنی از همدگر گشودن و فراخ شدن است .

نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه

کردن نوشته شده با نَمْ اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا ، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی ، بمعنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است .

۳ - دست بلند شده ، دست بالا کرده ، دست بنماز برداشته = اوستانَ زَسْتَ = ustâna-zasta صفت است، ازدو واژه ساخته شده : نخست اوستانَ ustâna اسم‌مفعول است ازمصدر تن tan که با جزء اوس us بمعنی کشیدن و بلندکردن ودراز کردن است تن tan برابر است با واژهٔ لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است درپهلوی تنوتن tanutan ودرفارسی تنودن وتنیدن.ازهمین بنیاداست تننده درفارسی بجای عنکبوت‌تازی.

مصدرتن باجزء اوس = اوس-تن us-tan بمعنی کشیدن ودرازکردن درهات ۲۹ بنده بکاررفته‌و باجزء پئیری : پئیری- تن pairi-tan بمعنی دور کردن و برکنار کردن در پارهٔ ۷ از یسنا ۱۹ و جُز آن آمده است .

دوم زَسْتَ zasta درفرس هخامنشی‌دستَ dasta درپهلوی‌دست (درهزوارش‌یدمن yadman = ید) در فارسی دست‌گوییم.بسا «زاء» اوستا درفارسی«دال» شده چنانکه زرَیَنْگه zrayanh در فارسی دریا شده در واژهٔ زره‌که نیز در فارسی بمعنی دریاست «زاء»بجا مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصفت اُوستانَ زَسْتَ بر میخوریم، در جا های دیگر اوستا هم بسیار آمده ، چنانکه درمهر یشت در پاره های ۵۳ و ۷۳ و۸۳ و ۸٤ و ۸٦

۴ - رامش = رَ فذْرَ rafədhra این‌واژه درگاتها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ٤٦ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جزآن

درگزارش پهلوی اوستا (=زند) بهرامشن گردانیده شده،دربسیاری از جا های دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَفِذرائی rafədhrâi دربند ۳ از همین‌هات‌ودربند۱۳ازهات۳۳ ودربند ۱۲ از هات ٤٦ بمعنی پناه و یاری و رامش است، بهمین معنی است واژهٔ رَفِنَنگه rafənanh که در بند ٦ ازهمین هات‌ودربندهای ۸ و۱٤ازهات ٤۳ آمده و در زند نیز به رامشن‌گردانیده شده است، همهٔ این واژه هـا از مصدر رَپْ rap که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است درآمده‌است، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند دوم همین‌هات نگاه کنید.

۵ – آفرینش یاکاروکُنش = شیَئُوتهنَ shyaothana. در جـا هـای دیـگـر اوستا شیَئُوتَهنَ shyaothna (shyaothəna) نیز آمده است. درزندیاگزارش‌پهلوی‌اوستا کنشن بسا این‌واژه درگاتها باواژه‌های پندارو گفتاریکجا آمده‌ونگارنده درهمه‌جابه‌کنش‌یاکردارگردانیده‌است این‌واژه‌ازمصدرشیو shyu. درآمده درجاهای دیگر اوستا ، شو و در فرس هخامنشی شیّو shiyu در پهلوی شوتن ودرفارسی‌شدن گوییم که‌بمعنی‌رفتن‌و نیز بمعنی کردن است :

گر بزرگی بکام‌شیردراست شوخطر کن‌زکام شیر بجوی (حنظله بادغیسی)

بیادداشت‌شمارهٔ۸ازبندسوم‌ازهات ۲۹ نگاه‌کنید . بواژهٔ شیَئُومَن shyaoman کـه نیز از همین بُنیاد و بمعنی کار و کردار وکنش و رفتار است نگاه‌کنید بشمارهٔ ۹ از بند سوم ازهات ۳۲

٦ – سپند مینو = سپنتومَئینیو spentô-mainyu روان یا خرد پاك آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ازهات۳۳نیز نگاه‌کنید.

۷ – اردیبهشت : بجای این واژه اَشَ asha آمده جداگـانه

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم در هر جای از گــاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها بمعنی دین راستین است .

۸ – خرد = خرَتو xratu درپهلوی خرَت بساهم دراوستا خرَتهوَ Xrathwa آمده.خرتومنت Xratumant که در پارهٔ ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند.خرتو در اوستا بمعنی خواست خداوندی (ارادهٔ ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پــارهٔ ٤٤ از چهــارمین فرگــرد و ندیداد و در پــارهٔ ٦ از هجدهمین فرگرد وندیداد .

۹ – بهمن = وُهو منَنْگه vohu mananh امشاسپند بهمن،جداگانه از او سخن‌داشتیم، درهرجای‌ازگاتها که آمده بهمن یامعنی آن راکه منش‌نیك باشد نگاشتیم .

۱۰ – خــوشنود کــردن = خشنو xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خشنودی یــا خوشنودی چنانکه در هات٤٨ بند ۱۲ و درهات۵۳ بند ۲ ،همچنین ایــن واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده ، چنانکه درهات٤٦ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی‌خوشنود یا خشنود وخشنو (بی‌دال)گوییم :

نه‌خشنو شوم زو بتخت و کلاه نه‌آرام‌گیرم به‌بیگاه و گاه (فردوسی)

خوشنودساختن درگزارش‌پهلوی شنایینیتن shnâyênîtan آمده است،ازهمین بنیاداست‌واژهٔخشنوت xshnût که دربند۳ ازهات۳۱ ودربند۹ ازهات۵۱ آمده بمعنی سزای‌کردار خوب و بد .بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات۳۲ نیز نگاه کنید .

۱۱ – گوشورون = گئوش اوروَنْ gəus urvan از آن جداگــانه سخن داشتیم ،گوشورون فرشته ایست کــه بنگهبانــی همهٔ

چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱ – واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن

دومین بند

از مصدر گم gam (= جس Jas) که بمعنی گامیدن و گام زدن و گام برداشتن است یا در آمدن، گراییدن، دررسیدن رفتن و نزدیک شدن دراینجا باجزء پئیری آمده: pairî-gam بسا در گاتها باجزءهای دیگر چون فرا frâ؛ هام ham؛ وی vî؛ us؛ آ â؛ اوپا upâ و جز آن آمده ودرهر جاکه آمده باهمان‌جزء یاد میکنیم. گم در گزارش پهلوی بەرسیتن رسیدن گردانیده شده وچندبارهم مَتَن matan (= آمتن) آمدن. گامَ gâma که درهادخت نسك فرگرد دوم پـارهٔ ۱۵ آمده همان است که در پهلوی و فـارسی گام گوئیم، در فُرس هخامنشی نیز گم gam بمعنی آمدن است.

۲ – ارزانی داشتن = داوُئی dâvôi (Inf.) از مصدر دا dâ دادن، بخشیدن، بخشودن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن نهادن، گماشتن، فرو نهادن با جزء های گوناگون بکار رفته و با هریك از آنها در معنی انـدك تغییری یـافته است. در فرس هخامنشی نیز دا dâ، درپهلوی داتن و در فارسی دادن، دا نیز چنانکه در یاد داشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهید دید بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است دا dâ نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳ بند ۲ آمده است. از همین بنیاد است داتر dâtar که درهات ٤٤ بند ۷ و در هات ۵۰ در بند های ٦ و ۱۱ آمده است، در پهلوی داتار ودرفارسی دادار که بمعنی بخشنده یابخشایشگر و آفریدگار است.

۳ – آبادی: آیپتَ âyapta در جا های دیگر اوستا (جزازگاتها) اَیپتَ ayapta، درگزارش پهلوی(=زند)این واژه

در همین بند به آپاتیه âpâtîh (آبادی) گردانیده‌شده است،چنانکه میدانیم واژهٔ آباد درفارسی بمعنی خوش وخرم نیز آمده :

بآبان دلت از غم آزاد باد   همیشه تن وتختت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی‌است.

واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هرچند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده : آیفت حاجت باشدکه از کسی خواهی ، دقیقی گفت :ناسزارا مکن آیفت که آبت بشوذ بسزاوار کن آیفت که ارجت دارذ . آیبت =(آیفت) در پهلوی نیز بمعنی سود وبهره است.دربند ۷ از همین هات‌نیز بواژهٔ آیبتَ برمیخوریم.

۴ - جهان = اَهو ahu = (اَنگهو anhu) هستی، بود، زندگی ، مردمان گیتی، جهان ، جا ، آرامگاه،ازمصدر اه ah هستن وبودن‌در آمده‌است. انگهو ازبرای هردوجهان آمده چه‌این جهان وچه‌جهان مینوی آینده، درپهلوی اخو axv گویند .

۵ - خـاکـی = استوَنت astvant (در تـأنیث astvaitî) درپهلوی استومند astaomand این‌صفت ازواژهٔ استَ asta درآمده که درفارسی،است واسته‌وهسته واستخوان گوئیم،اَستوَنْت یعنی خاکی و جهانی یامادی وجسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات۳۱ نگاه کنید.

۶ - مینوی = مَنَنْگه mananh ،از همین واژه است منش از مصدر من man که بمعنی اندیشیدن وپنداشتن است درآمده است. بیادداشت‌شمارهٔ۸ ازبند۱۰ ازهات۲۹ نگاه کنید .

مَنَنْگه هرگاه باواژهٔ اَنگهو (جهان،زندگی) آید بمعنی‌مینوی یامنشی ومعنوی است در برابر اَستوَنْت که بمعنی مادی است،چنانکه در همین بند ودربند ۳ ازهات۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به‌منوکان mênûkân گردانیده شده‌است.

۷ – بدستیاری یا « از » هچا hačâ همچنین درگاتها و در جاهای دیگر و در فُرس هخامنشی هَچَ hača آمده ، درپهلوی هچ و درفارسی «از» گوییم .

۸ – بجای واژهٔ یار در متن رَپَنْت rapant آمده، اسم فاعل است از مصدر رَپ rap که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است ، در اینجا از رامش دهندگان یا یاران ، دینداران و آیین برخورداران اراده شده است.

۹ – گشایش یا آسانی و خواری = خواثْرَ xvâthra در گزارش پهلوی (= زند) خواریه xvârîh این واژه درزبان فارسی بمعنی زبون و پست بکار میرود ، اصلا بمعنی آسانی وگشایش و فراخی و رامش و خوشی است . نگاه کنید بهمجمل‌التواریخ‌ص۵۱

بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ و بجلد خرده اوستاگزارش نگارنده صفحهٔ ۱٦۲ نگاه کنید .

سومین بند

۱ – سرود گفتن ( ) = وَپْ vap سرودن، سرابیدن ، نیاییدن ، در هات ٤۳ بند ۸ نیز آمده، به وَفُوْ vafu در بند٦ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید .

۲ – واژه ای که بروش نوگردانیدیم : اَپئُوُ اورْویمْ a-paourvîm یعنی نه پیش از این یـا آنچنان‌که پیش نبوده . مراد پیغمبر این است : درود و ستایش نو ، آنچنان که در دین مزد یسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود و نیایش نشنیده . در بند۱از همین هات بـواژهٔ پئوُاوروی‌م paourvîm برخوردیم ، ازظروف زمان است : نخست ،درآغاز، دراینجا اَپئوُاورویم با اَ «a» آمده‌که ازادات نفی‌است‌یعنی «نه» درزند هردو واژه چه بهیئت مثبت و چه منفی به فرَتوم fratum گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به :

Arische Forschungen von Bartholomae II Heft, Halle 1886 S. 138

۳ — سپندارمذ = آرمتی ârmati یـا آرمئیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان است.درفارسی سپندارمذ گوییم. از او جداگانه سخن رفت دربند ۷ ازهمین‌هات‌نیز آمده،بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند۲ ازهات۳۲ نیز نگاه کنید .

۴ — واژه ای کـه بـه کشور گردانیدیم = خَشَثْرَ xshathra آمده،درفرس هخامنشی‌هم این‌واژه بمعنی پادشاهی‌و شهریاری وکشور است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات۲۹ و بیادداشت پارهٔ ٤۱ از فرگرد ۷ وندیداد ،گزارش نگارنده نیز نگاه کنید .

خشَثْرَ نـام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهریور گوییم، از او جداگانه سخن‌داشتیم. این واژه ازمصدر خشی xshi درآمده که بمعنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان‌راندن ودست یافتن‌وپادشاهی کردن است. از همین بنیـاداست شایستن در فارسی. بیادداشت‌شمارهٔ ٦ ازبند ۱٥ ازهات۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست ، از خشَثْرَ کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا اراده شده است.

٥ — نکاستنی ، کم نگردیدنـی -- اغژئو نومَنَ a-ghjaonvamna(درنسخه‌بدل) یعنی جاودانی و پایدار نگاه کنید به: Altiranisches wörterbuch von Bartholomae Sp. 5o

٦ — بالیدن ( ) = وَرد varəd در پهلوی والیتن vâlîtan ودرفارسی‌بالیدن. بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند٤ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

۷ — یاری = رَفذْ رائی rafədhrâi و رسیدن = گم gam دریادداشتهای شمارهٔ ٤ از بند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ۲ همین هات گذشت .

۸- خواندن ( ) = زَوَ zava در زند خوانشن (= استغاثه) دربند۳ از هات ۲۹ نیز آمده‌است از مصدر زو zu (= زبا zbâ) در آمده‌است که بمعنی خواندن و بیاری خواستن است. بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱- واژه ای که بیاد سپردن گردانیدیم درمتن مِنْ دَدِ ... m ə̄n_dadê آمده : مِنْ از مصدر مَنْ man که در یادداشت شمارهٔ ٦ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است ؛ دَدِ از مصدر دا dâ که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازهمان بند بمعنی دادن و بخشیدن یاد کردیم . در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مَند mand ساخته شده بمعنی بمنش دادن و بنهاد گـذاردن یا بیاد سپردن و بخاطر نشاندن ، دربنده ازهات ۵۳ نیز آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از همان بند و بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۹ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

۲- روان = اوروَنْ urvan درپهلوی روُوان در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسپندان خُرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ٤٥ از رَوان مینویان سخن رفته است . گذشته از این یسا در گـاتها از رَوان پس از مرگ سخن رفته چنانکه در هات ٤٤ بند ۸ و هـات ٤٥ بند ۷ و هـات ٤٦ بند ۱۱ و هات ٤۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هـات ۵۱ بند ۱۳ ، از این بند ها بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای مردمانی که درگیتی نیکوکار بوده‌اند دربهشت درآیند و روانهای گناهکاران بدوزخ روند. درباره های دیگر اوستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده اینچنین : نخست اَهـو ahu (= جـان) ، دوم دَئنا daênâ (= دین) سوم بَئُوذَ baodha (= بوی، دراکه) چهارم اوروَن urvan (= روان) پنجم فرَوَشی fravashi (= فروهر) چنانکه در یسنا ٢٦ بارهٔ ٤ و فروردین یشت پـارهٔ ۱٤۹ و جز آن

بجلد ۱ یشتها ص ۵۸۷-۵۸۹ وبجلد ۲ یشتها (گزارش نگارنده) به ها دخت نسک
وبگفتار دین ص ۱۵۹- ۱۷۸ نگاه کنید .

در بارهٔ دین نگاه شود بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۱ از هات ۳۱

۳- باهمراهی = هَتهرا hathrâ درهات ۳۰ بند ۹ نیز آمده
از قیود است بمعنی همراه ، یکجا .

۴- نگهبانی کردن ( ) = گر ، gar پاسبانی
کردن ، نگریدن و بیدار ماندن . گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر
این واژه ، چنانکه در سر واژه مِن mə̄ n که دریادداشت شمارهٔ ۱
گذشت، بسیار اختلاف کرده اند .

برخی نخستین واژه را بجای گَرُودمانَ garô-dəmâna
(= گرزمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند .

۵- پاداش = اَشی ashi ( ) بهره و بخش و
پاداشی که در روز پسین بنیکوکاران بخشیده شود ، همچنین پادافراه وکیفری که
بگناهکاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خودگاتها : هات ۲۸
بند ۷ ؛ هات ۳۳ بند ۱۳ ، هات ۴۳ بند ۱ وبند ٤ و بند ۱۲ و بند ۱٦ ؛ هات ٤٦
بند ۱۰ ؛ هات ٤۸ بند ۸ و بند ۹ و جُز آن اَشی نیز ایزد پاداش و فرشتهٔ آبادانی
و توانگری و بهره و بخش است ، چنانکه در هات ۳۱ بند ٤ ؛ هات ۳٤ بند ۱۲ ؛
هات٤۳ بند۱۲ ؛ هات ۵۰ بند۳

اشی از مصدر اَرْ ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن
و برخوردار کردن است در آمده است . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۳
نگاه کنید .

بگفتار اَرت (= اشی) درجلد دوم یشتهاص۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید.

٦- کرداریا کُنش = شیئُوتَهنَ shyaothana در
یادداشت شمارهٔ ۵ ازنخستین بندگذشت.

۷ـ آگاه، شناسا، دانا = ویدوش vîdus̆ از مصدر وید vid (بارتولومه درفرهنگ خود وَئد vaêd نوشته) که بمعنی دانستن وشناختن و وآموختن ودریافتن وآگاه بودن درگاتها بسیار آمده،در گزارش پهلوی (= زند) آکاس بوتن آگاه بودن،وید vid نیزبمعنی یافتن وپیدا کردن وجستن است بیادداشت شمارهٔ٤ازبند ٦ از هات۲۹ نگاه کنید، دربندآینده نیز باین واژه برمیخوریم.

وید باجزء نی: nî-vid در سر هریک پاره های نخستین یسنا و نخستین کردهٔ ویسپرد آمده: در زند نوذنیتن nivêdhenîtan واژه نوید ونوید دادن درفارسی بایدازهمین بنیادباشد

۸ـ واژه هایی کـه به « تا » و « هـر چند » گـردانیدیم نخستین یَوَتْ yavaṯ و دومـی اَوَت avaṯ از ظروف (ظرف زمان ومکان)است.

۹ـ توانستن، یارستن، توانا بودن ( )= ایس is (بارتولومه‌درفرهنگ خود aês نوشته) درگاتهابسیار باین واژه برمیخوریم چنانکه درهات ۴۳ بند۸ وبند ۹؛ هات۵۰بند ۱وبند۱۱وجزآن، درگزارش پهلوی(=زند) توانیک‌بوتن (توانا بودن). بیادداشت شماره٤ ازبند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ـ تاب‌وتوش‌داشتن (=تو tu از همین بنیاد است توش‌درفارسی که،دراوستا تویشی təvîshi آمده،بیادداشت‌شمارهٔ ۹از بند۱هات۲۹ نگاه کنید. در بند۱۱ ازهات۵۰نیزبفعل‌تو tu برمیخوریم.

۱۱ـ آموختن ( ) = خسا xsâ دربند ۲ ازهات ٤٦ با جزء «آ» آمده: â-xsâ درگزارش پهلوی آموختن و چاشتین câs̆îtan

۱۳ - جُستن ([illegible]) = ایش [illegible] ish (بارتولومه اَئش aêš نوشته [illegible]) در گزارش پهلوی خواستن [illegible]

در گاتها بسیار باین فعل برمیخوریم : در هات ۳۱ بند ٤ بمعنی آرزو داشتن و خواستار بودن آمده ؛ در هات ۳۰ بند ۱ و هات ٤٥ بند ۱ و هات ٤٦ بند۹ وهات٤٧ بند ٦ بمعنی خواستار شنیدن و آرزومند نیوشیدن آمده ؛ درهات٤٦ بند ٦ وهات ٥٠ بند ۲ بمعنی درخواستن وخواهش کردن است ؛ درهات ٤٥ بند ۷ بمعنی دریافتن است.

ایش [illegible] ish دراوستا نیز بمعنی برانگیزانیدن وشتابانیدن وگسیل داشتن است بهمین معنی اخیر است اَیش aish در فُرس هخامنشی که در سنگ نبشتهٔ (کتیبهٔ) بیستون آمده است. بیاد داشت شمارهٔ ۷ ازبند ۸ازهات ٤۹ نگاه کنید.

پنجمین بند

۱ - دیدن([illegible])=دَرس [illegible] darəs درگزارش پهلوی (=زند) دیتن [illegible] دیدن.

بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ٥ از بند ۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۲ - تواناتر = سویشتَ [illegible] səvišta در تأنیث سویشتا ([illegible])صفت تفضیلی است ازواژه سورَ [illegible] sûra (درتأنیث سورا [illegible]) توانا ، زبردست ،نیرومند. ازهمین واژه است نام سورن که در کارنامه ایران بسیار بآن برمیخوریم ، نام یکی ازخاندان‌های بزرگ روزگار اشکانیان بوده، ازنامهای رایج ارمنی کنونی است (ازایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به: Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 بیاد داشت شمارهٔ ٦ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ - بارگاه = گاتو [illegible] gâtu در فُرس هخامنشی گاتهو gâthu؛در فارسی «گاه» گوییم که بمعنی جا و زمان وهم بمعنی تخت و اورنگ است.در اوستا بمعنی جا نیز آمده است . در گزارش پهلوی گاه [illegible] و گاس [illegible]

۴ – واژه ای که به پیرو گردانیده ایم درمتن سِرَئُوشَ آمده، همچنین در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا سرَئُوشَ saraosha آمده. همین لغت است که درفارسی سروش گوییم، در اوستا این واژه همیشه sraosha بمعنی ایزد سروش نیست بسا بمعنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده ، بویژه شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی وفرمان آسمانی . باین معنی درگاتها : هات ۳۳ بند ۱٤ ؛ هات ٤٤ بند ١٦ ؛ هات ٤٥ بند ٥ ؛ هات ٤٦ بند ۱۷ و جز آن بکار رفته است . سرئوشَ (= سروش) ازمصدر سرو sru در آمده که بمعنی سرودن و خواندن و شنودن و نیوشیدن وشنوانیدن است ،در گزارش پهلوی نیوشیتن ، همچنین سرَئُوشَ در بند ١٤ از هات ۳۳، چنانکه در پاره های یسنا ٥٦، در گزارش پهلوی (= زند) به نیوشِشن یعنی شنوایی گردانیده شده.

آسروشتی a-srušti که در گاتها ،هات٤۳ بند۱۲ ،هات٤٤ بند ۱۳ وبسا درجاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی ونافرمانبری ، همان واژۀ سرئوش است کـه با حرف نفی اَ (مد) آورده شده است . صفت سروتَ srûta که بمعنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین بنیاد است . لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجا مانده واژه سرودن و سراییدن است . بیادداشت شمارۀ ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سروش نیز در گاتها نام ایزدی است ، چنانکه در هات ۳۳ بند ٥ ، هات ٤۳ بند ۱۲، دربند ٥ از هات ۲۸ سرئوشَ (= سروش) اسم جمع است یعنی پیروان، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور وفرمان آسمانی هستند .

سروش یکی از بزرگترین ایزدان مزد یسناست، بگفتار آن درنخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص ٥١٦ - ٥٢٤ نگاه کنید .

۵ – مهین تر = مَزیشتَ mazišta (در تأنیث مَزیشتا) صفت تفضیلی است ازواژه مَزْ maz که درفارسی

مه (= بزرگ) گوییم ، در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مَسْ mas شده ومَزیشتَ در گزارش پهلوی مَهیست mahist یعنی مهتر، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

٦- واژه ای کـه به گفتار گـردانیدیم در متن مانْتهرَ mathra آمده، درزند (= گزارش پهلوی اوستا) مانسر mânsr

مانتهرَ از مصدر مَن man درآمده که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند دوم همین هات گفتیم بمعنی اندیشیدن است ، مانتهرَ یعنی گفتار ایزدی وسخن ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸ ، گذشته از این مانتهرَ بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن مینوی ودستور آسمانی و آیین راستین میآید چنانکه درهات ۲۸ بند ٥ ، هات ۲۹ بند ۷ ، هات ۳۱ بند ٦ ، هات ۴۳ بند ١٤ ، هات ٤٤ بند ١٤ و بند ۱۷ ، هات ٤٥ بند ۳ و جُز آن .

درگاتها نیز بسیار بواژهٔ مانْتهرَنْ mathran بر میخوریم ، چنانکه در هات ۲۸ بند ۷ ، هات ۳۲ بند ۱۳ ، هات ٥٠ بند ٥ و بند ٦ ، هات ٥١ بند ۸ مانْتهرَنْ کسی است که مانتهرَ یا گفتار ایزدی بمردم میرساند و جهانیان را ازسخن ودستور وفرمان خداوندی آگاه میسازد، بعبارت دیگر مانتهرن پیغمبر است. وخشور ایران ،زرتشت در بندهایی که یاد کردیم خودرا مانتهرن (= پیغمبر) میخواند واز سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان برساند.

در اینجا یاد آور میشویم که لغت وخشور (در پهلوی وخشوَرْ vaxšvar بفتح واو دوم وراء زده) یعنی پیغمبر :

بگفتار وخشور خودراه جوی دل ازتیرگیها بدین آب شوی (فردوسی)

این واژه نیز مانند مانتهرَن دارای واژه ایست بمعنی گـفتار و سخن ، چـه وخشَ vaxsha بمعنی گـفتار و سخن است ، چنانکه در پارهٔ ۱٥ از نوزدهمین فرگرد وندیداد آمده ، از مصدر وَچْ vac گفتن و جزء دوم که وَرْ باشد همان واژهٔ « بر » میباشد که در اوستا و فُرس هخامنشی « بَرَ » bara یعنی برنده ازمصدر bar بردن است.

نگاه کنید به : Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;
Neupers.Schriftsprache von P. Horn, im Grundriss der Iran. Philol. 1 B. 2 Abt. S. 188.

اینچنین وخشو برندهٔ گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی را بمردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر . بیاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۷ – گروانیدن ( ) = وَرْ . var یعنی بدین آوردن ، باعتقاد و بایمان آوردن ، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است . واژهٔ « باور » در فارسی بـاید با واژهٔ اوستائی وَرْ var پیوستگی داشته باشد . بیاد داشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۸– زیانکار = خرَفْستَر . xrafstra در هات۳۴ بند ۵ و ۹ نیز آمده ، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و نابکاران دیوسرشت و ددان وجانداران زیان رسان آمده.در بخشهای دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانند گاتها از برای زیانکاران و چادرنشینان وبیابان نوردان و راهزنان و غارتگران که بدین مزدیسنان دشمنی ورزند وازراه راست دور باشند وبکشت وبرز و پرورش چارپایان نپردازند ، آمده است چنانکه در یسنا ۱۹ پارهٔ ۲،از این گذشته در سراسر اوستا خرَفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته، بـویژه جانوران خُرد چون حشره و هوام . در فرهنگهای فارسی این واژه خراستر نوشته شده‌است و بمعنی جانوران زیانکار چون مار و کژدم ومور وزنبور وجز آن گرفته شده است. بگفتار خرفستر در جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده بخش نخست ، تهران ۱۳۲۶ بگفتار خرفستر ص۱۷۸-۲۰۱ نگاه کنید .

۹ – زبـان = هیزُو . hizû در گـزارش پهلوی هـوزوان huzvân دربرهان قاطع هزوان بفتح اول بروزن مرجان بمعنی زبان یاد گردیده است . بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۳ ازهات ۵۱ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – بخشایش، دهش = داه dâh . در گزارش پهلوی دهشن از مصد دا dâ . دادن، بخشودن، که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند دوم همین هات گذشت.

۲ – واژه ای که به « پایدار » گردانیدیم درمتن دَرِگایو darəgâyu آمده، ازمصدر دَرَج draǰ . پاییدن. بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۳ – گفتار = اوخذَ uxdha . بویژه گفتار ایزدی و دستور آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وچ vac . گفتن. بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۴ – درست = ارشوَ əreshva . صفت است. ارش ərəs نیز بمعنی راست و درست جداگانه و بساهم باواژه‌های دیگر ترکیب یافته، درگاتها بسیار آمده و درهمه جا درزند (گزارش پهلوی) بجای آن «راست» آورده شده است. بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۵ – نیرومند = اَئوجَنگهونت aoǰanhvant . (در تأنیث اَئوجَنگهوئیتی aoǰanhvaitî) صفت است یعنی پرزور و زبردست و توانا ازواژهٔ اَئوجَنگه aoǰanh . زور، توانائی، نیرو. درگاتها اَئوگنگه aoganh . چنانکه دربند ۱۰ ازهات ۲۹، بیادداشت شمارهٔ ۳ آن بند نگاه کنید.

از واژهٔ پناه = رَفنَنگه rafənanh . در یادداشت شمارهٔ ٤ ازنخستین بند همین هات سخن داشتیم، دربند ۸ از هات ۴۳ نیز واژهٔ پناه باصفت نیرومند یکجا آمده است.

٦ – ستیزه و دشمنی: بجای ستیزه دوا ِشَنگه dvaêshanh . (دربخشهای دیگر اوستا تبَشَنگه tbaêshanh . تبَش tbaêsha یعنی دشمنی وبدخواهی یا ستیزه و آزار؛ بجای دشمن

دَئیبیشوَنت daibishvant (در بخشهای دیگر اوستا تَبَئشوَنت tbaêshvant) یعنی بدخواه یا دشمن، این واژه‌ها از مصدر دئیبیش daibish (در بخشهای دیگر اوستا تبیش tbish = تبئش tbaêsh) در آمده که بمعنی ستیزیدن و دشمنی کردن و آزردن است، در پهلوی بشیتن bêshîtan ، بواژهٔ مُغوتبیش moghu tbish مُغ آزار که در پارهٔ ۷ از یسنا ۶۵ آمده در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۷ - چیرشدن ( ) = تر tar چیره شدن شکست دادن، برانداختن. تَبَئشو تَئوروَن tbaêshô-taurvan درپاره ۱۷ از یسنا ۹ صفت است یعنی بستیزه چیر شونده ، شکست دهنده دشمنی ، همچنین تَرُو تبَئشَنگه tarô tbaêshanh در پاره ۴۷ از رام یشت یعنی بدشمنی چیر شونده . دربارهٔ نام ویسپَ تئوروَیری vîspa taurvairî که در پارهٔ ۱۴۲ ازفروردین یشت یادگردیده بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۸ نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ - پاداش = آشی ashi، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ گذشت .

۲ - آبادی = آیَپتَ âyapta ، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ گذشت .

۳ - خواهش = ایش îsh ، در بند ۹ ازهمین هات آمده ، در گزارش پهلوی (= زند) خواهشن ، از مصدر ایش ish در یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۴ گفتیم بمعنی خواستن و خواهش داشتن است .

۴ - پادشاه = خشَیَه xshaya ازمصدر خشی xshi که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن و پادشاهی کردن است .

خشیَه در گزارش پهلوی همین بند به پاتَخشاه pâtaxshâh گردانیده شده . درفروردین یشت پارهٔ ۱۸ نیزواژهٔ خشَیَه آمده است ، نام خشَیارشَن xshayârshan چهارمین پـادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ از همین واژه واز اَرشَن arshan است که دراوستا بمعنی مردو نرویل یا پهلوان بسیار آمده است. خشَیارشَن (خشیارشا) یعنی در میان پادشـاهان دلیر یا در میان شهریاران یل و پهلوان منش. دربارهٔ اَرشَن arshan که جداگانه از نامهاست بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۸ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

۵ - پیغمبر = ماثهرَن mathran بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ه نگاه کنید .

٦ - سرود ستایش : در متن سرِویم srəvîm آمده از مصدر سرو sru که در یـادداشت شمارهٔ ٤ از بند ه گفتیم بمعنی سرودن و خواندن وشنودن است .گزارنـدگـان اوستا درین واژه و در واژهٔ پس از آن ، اختلاف کرده‌اند. بارتولومه Bartholomae آن را Sravay (=) نوشته بمعنی شنوایی گرفته است.

۷ - واژه ای کـه روا کند آوردیـم بجای آرادَنگـه ârâdanh میباشد بمعنی گستراننده . نگاه کنید به :

Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

هشتمین بند

۱ - بهتر = وهیشتَ vahišta (در تأنیث و هیشتا) صفت تفضیلی است از واژه وَنـگهو vanhu که درفارسی وه یا به گوییم، خودواژهٔ وهیشتَ نیز درفارسی بجای مانده و آن واژهٔ بهشت است که درپهلوی وهیشت گویند، دراوستا بساصفت وهیشتَ باواژهٔ انگهو anhu آمده که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۲ گفتیم بمعنی جهان وزندگی است،ازاین صفت وموصوف : بهتر جهان یابهتر زندگی ، بهشت اراده میشود چنانکه درخود گاتهـا درهات ٤٤ بند۲ همچنین

ازواژهٔ آنگهو anhu باصفت اَچیشتَ acišta :
بتر جهان یا بدتر زندگی ، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده
ودرخود گاتها درهات ۳۰ بند ٤، بیادداشت شمارهٔ ٦ از آن بند نگاه کنید وهمین صفت
است که درواژهٔ اردیبهشت دیده میشود : ارد بجای آشَ asha وبهشت
بجای وهیشتَ vahišta است ، ازامشاسپند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم

۲ - همکام = هَزَئوشَ ha-zaosha ، بااین صفت در
بند ۷ ازهات ۲۹ ودربند ۲ ازهات ۵۱ و بسا در بخشهای دیگر اوستا نیز برمیخوریم . واژهٔ
همکام که درشاهنامه بکاررفته : دلارام او بود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی
دُرست معنی واژهٔ اوستایی هَزَئوشَ میباشد چه هَ ha و هَنْ
han و هـام ham ( ) با واژهٔ « هم » فـارسی یکی است ؛ زَئوشَ
zaosha که خود جداگـانه درگاتها و در بخشهای دیگر اوستا
بسیار آمده بمعنی کام و خواست (اراده و میل) است چنانکه درگاتها : هات ۳۳
بند ۲ وبند ۱۰ ، هات ٤۷ بند ۵ ، هات ٤۸ بند ٤ و دربخشهای دیگر اوستا : فرگرد
۲ وندیداد پارهٔ ۱۱، کردهٔ ۱٤ ویسپرد پارهٔ ۲، زامیادیشت پارهٔ ۸۲، زَئوشْ .
zaosh دراوستا ودَئوشْ daush درفُرس هخامنشی بمعنی دوست داشتن و پسندیدن وخوش
داشتن است. زوش zush یعنی نغزوخوش ودلربا ؛ زوشتَ .
zušta نیز صفت است بمعنی زیبا و خوش آیند ونازنین. دُوشارم در
پهلوی یعنی آسایش بخش وخوشی دهنده یاموافق طبع و مطابق سلیقه و نیز بمعنی
دوستی ومهراست ، مرکب است از واژهٔ دوش = زَئوُش zaosh = دئوش daush
و آرَم . â-ram، رَمْ . ram دراوستا یعنی آسایدن وباجزء آ :
آرَم â-ram در فارسی آرامیدن شده است . دَئوشتَر daushtar درفرس هخامنشی
یعنی دوست،همین واژه است که درفارسی دوست شده‌است.

۳ - خواهان = واٰئونوش vâunus اسم فاعل است ازمصدر
وَنْ van خواستن ، خواهش‌داشتن و پـاس حرمت داشتن، برابرواژهٔ

لاتین venerârî که در فرانسه vénerer شده است . وَنْ van نیز در اوستا بمعنی چیره شدن ودست یافتن وشکست‌دادن‌است ، باین معنی‌در گاتهابآن‌برخواهیم خورد ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۴ - فـر شوشتر در گـاتها فِرَشَئُوشتر . Fərashaoštra در جا های دیگر اوستا فَرَشَئُشْتَر . Frashaoštra برادر جاماسب و وزیر کی‌گشتاسب است،ازاو جداگانه سخن داشتیم.

۵ - دلیر = نر . nar در فـارسی نیز نر گوییم ، دراوستا بمعنی مرد برابر زن ونیز بمعنی دلیر و یل وپهلوان است و بساهم بمعنی «کس» بکاررفته و باین معنی اخیر بهیئت نا . nâ بسیار آمده چنانکه دربند۱۰ازهات۳۲ ودربند ۳ و بند۱٤ ازهات ٤۳ وبند ۱۰ ازهات ٤٦ وجز آن .

۶ - آن = ایت . i t : ای « » î ضمیر اشاره و اسم اشاره است،درصرف‌واژه، ایت . i t ؛ ایم . îm ؛ ایش . îsh میشود،درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ۳۰ بند٦ ، هات۳۱ بند ۱۸؛ هات ۳۲ بند ۱۳؛ هات٤٦ بند۲ ۱؛ هات۵۱ بند۱۲ ؛ هات ۵۳ بند۵ وجز آن یعنی آن ، این ، ایشان، دربند۸ ازهات٤۵ زیت zi t ازهمین واژه و زی . zî ساخته شده‌است.

۷ - بخشیدن ( ) ازمصدر را . râ، ازهمین بنیاد است رانـی . râti و رائیتی . râiti و راتا . rātā که دراوستا بمعنی دهش وبخشش بسیار آمده،در پهلوی راتیه ودر فارسی رادی گوییم .

بهین رادی‌آنکه که بی‌دردوخشم ببخشی نداری بپاداش چشم (اسدی‌طوسی)

راد یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی)، بیاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۲۹ وبه جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ص ۲۸۱ نگاه کنید .

۸ - هماره ، همیشه (همه) = ویسپَ . vîspa بگفتار ویسپرد در جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده ، نگاه کنید . جاودان = یو . yu

بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید .

نهمین بند

۱ – نیکی = یان . yâna ،درفرس هخامنشی یان yân همچنین در اوستا یانَ . yana آمده چنانکه دردین یشت پارهٔ ٦، در اوستابسیار باین واژه بر میخوریم،درگزارش پهلوی چند باربجای آن یان آورده شده و چند بار دیگر نوکیه nêvakîh ;نکویی.یانیه . yânya یعنی نیکی رسان،نکوبی بخش . درهرجای اوستاکه واژهٔ یانَ آمده معنی نیکی ونکویی ودستگیری وبخشایش یالطف ومساعدت ومرحمت از آن برمیآید ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۹ و یسنا ٦۵ پاره ۱۱ و جز آن. واژهٔ یان که در فرهنگها بمعنی هذیان گرفته شده و بشعر فرّخی گواه آورده شده : باسخن توهمه سخنها یان است با هنرتوهمه هنر هابیکار باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که معنی مخالف بآن داده شده اما معنی دومی که باین واژه داده اند : « وصوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود یان میگویند ودر عربی کشف خوانند » تااندازهٔ یاد آور معنی اصلی این واژه است.

این نیکی یا نکویی در این بند ، همان منش نیک است که در بند پیش داشتن آن آرزو شده است .

۲ – بهتر منش همان وُهومَنَنگه . vohu manaṅh میباشد ، دراینجاباصفت تفضیلی وَهیشتَ . که دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای وُ هوvohuیا وَنگهو vaṅhu به ، نیك .

۳ – آ زَردن(.)=زَرْ . zar ،درمهریشت پاره ٤۷ و در سروش یشت هادُخت پارهٔ ۵ نیز آمده بمعنی آزردن و رنجانیدن باجزء آ : â zar در فروردین یشت پاره۳۰ آمده است،همین واژه‌است که درفارسی آزاردن و آ زَردن گوییم و در پهلوی آزارتن

۴ – کوشیدن (.) = یَت . yat ، درگاتها همین یکبار اما در جا های دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ۲۷ پارهٔ ٦ ؛

ویسپرد کردهٔ ۱۱ پارهٔ ۳ ؛ وندیداد فرگرد ۲۱ پارهٔ ۲ ؛ مهریشت پارهٔ ۷۸؛ آفرینگان گهنبار پاره ۳ و جز آن بمعنی کوشیدن و شتافتن ورسیدن . در یسنا ۵۷ پـارهٔ ۲۹ و آبان یشت پاره ۶۵ باجزء فرا: فرایَت frâ-yat آمده بمعنی فرارسیدن بواژهٔ ابی یَستا abi-yas-tâ کوشش دریادداشت شمارهٔ ۱۰ از بنده ازهات ۵۳ نگاه کنید.

۵ - ستایش = ستوت stût در گزارش پهلوی نیز ستایشن از مصدر ستو stu ، درپهلوی ستوتن ودرفارسی ستودن گوییم .بیادداشت شماره ۵ ازبند۱ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۶ - واژه ای که بـه پیش آوردن گردانیدیم در متن دَسَم dasəma آمده، دربخشهای دیگر اوستا، چنانکه دریسنا ۱۱ پاره۹ دَسْمَ dasma آمده ازمصدر دا dâ دادن، نهادن، بخشودن، پیشکش کردن که در یادداشت شماره۷ ازبند۲ همین هات گذشت .

۷ - آرزو یا خواهش و کام = ایش îsh بیادداشت، شماره۳ از بند۷ نگـاه کنید .

۸ - زودتر = زِویشتیَه zəvîštya صفت تفضیلی است: زودتر ، تندتر ، چستتر، چالاکتر ، ازمصدر زو zu شتابیدن ، زود بجای آوردن. ازهمین بنیاد است زود درفارسی ، دربند۹ ازهات ٤٦ و دربند۷ از هات ۵۰ نیز باین صفت برمیخوریم همچنین درجاهای دیگر اوستا ؛ چنانکه درفروردین یشت پـارهٔ ۲۱ بمعنی زود تر سازنـده و چستتر بجا آورنـده است، بـاواژهٔ زئوش zaosh که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۸ گذشت،پیوندی ندارد . نگاه کنید به : Altir . Wörterb . von Barthol . Sp. 1691 برخی ازدانشمندان صفت زِویشتیَه را از واژهٔ زاور zâvar دانستـه انـد که بمعنی زور دراوستا بسیار آمده اینچنین زویشتیَه یعنی زورمندتر و توانا تر و بانیروتر .

۹ - سود = سَوَنگه savanh در پهلوی سوت

ودرفارسی سودگوییم، ازمصدر سو su سودبخشیدن.بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

واژهٔ کشور = خشَتهرَ xshathra دریادداشت‌شمارهٔ ۴ ازبند۳ ازهمین‌هات‌سخن داشتیم .

دهمین بند

۱ – دانا یاهوشیار وبینا = داتَهِ dâtha در هات ۳۲بند ۱۰ و هات ٤٦ بند ۱۵ وبند ۱۷ وهات ۵۰ بند۲ وهات ۵۱ بند ۵ نیز آمده است ازمصدر دی dî دیدن، نگریستن نگاه کردن .بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۲ – سزاوار = اِرِثوَ ərəthva درخور، برازنده دربند ۱۲ ازهات ٤٦ نیز آمده .

۳ – شناختن، دانستن ، آگاه بودن = وید vid ، دراین بند دوبار آمده : ؛ بیادداشت شماره ۷ از بند ٤ همین هات نگاه کنید .

۴ – واژه ای که به « یافتن » گردانیدیم = آپَنَ âpana جز همین یکبار ، دیگر در اوستا نیامده است ، از مصدر آپْ ap که در اوستا بسیار آمده و در گاتها در هات ۳۳ بند ۵ بآن برمیخوریم،درگزارش پهلوی اپافتن یافتن ، ازهمین بنیاد است یافتن .

آپَنَ âpana اسم است بمعنی یابندگی ، از این واژه یافتن آرزو یارسیدن بمقصود اراده شده است .

۵ – کام = کامَ kâma در فرس هخامنشی نیز کامَ kâma در پهلوی‌کامك ، درفارسی‌کام وکامه که بمعنی آرزو و خواهش است از مصدر کا kâ کامخواستن ،آرزو کردن ،آموزش خواستن، چنانکه دربند ٦ از هات ۳۳آمده ، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ٤٤ بمصدر کن kan نیز نگاه کنید .

۶ — واژه ای کـه بـه رواکردن گـردانیدیم درمتن پِرِنَ آمده، parəna صفت است (اسم مفعول) از مصدر پَرْ par که بمعنی پُرکـردن و انباردن و انباشتن است. بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هـات ٤٤ نگاه کنید .

پیداست که این مصدر باواژهٔ کام ، بمعنی کامروا کردن و کامیاب کردن است .

۷ — رستگاری: بجای آن خوَرَئیتهیَه xaraithya آمده

واین واژه صفت است، در بنیاد آن اختلاف کرده‌اند « رستگاری » معنی ای است که نگارنده از گـزارش هات ۲۸ دانشمنـد پارسی تارا پور والا Taraporewala برگزیده‌است. نگاه کنید به : Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309

۸ — سخن یا گفتار = سرَوَنگه sravanh ، بسا این واژه چون اسم جمع بکـار رفته بمعنی سخنان و گفتار ها و گویشها، درگزارش پهلوی نیز همین واژه بهیئت سروب آمده است ؛ درهات ۳۲ بند ۹ و بند ۱۰ و هات ۳٤ بند ۱۵ و جز آن بـاین واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی وستایش ونماز و درود هم آمده است . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۹ — خواهش : بجای آن از مصدر وَنْ van که در یـاد داشت شمـاره ۳ از بند ۸ همین هــات گفتیم بمعنی خواستن و خواهشداشتن است .

۱۰ — شما = خشمَ xshma و نیز در اوستا یوشمَ yûshma آمده ، بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۱ — کارساز یا نتیجه بخش و مؤثر = اَسونَ جز همین یکبار دراوستایی که امروزه در دست است باین واژه برنمیخوریم .

یازدهمین بند

۱ — راستی = اَشَ asha ؛ منش نیك = وُهومَنَنگه vohu manaṅh

همسان است که در آغاز بند پیش یاد شده است .

۲ – جاودان = یوئِتات yavaêtât ، یادداشت شماره ۸ از بند ۸ همین هات نیز نگاه کنید .

۳ – نگاهداشتن ، پاییدن ( ) = پا Pâ باجزء نی : نی پا ni_pâ ، دربند ۱۰ ازهات ۴۹ نیز آمده ، درگزارش پهلوی (=زند) پاییتن ، همچنین پا pâ بمعنی بازداشتن است چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بنـد های ۴ و ۸ ازهات ٤٦، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۰ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

۴ – بجای خرد ، مَئینیو mainyu آمده ، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ – آمـوزانیدن (...) = ساوْنگه sâṅh، دراینجا باجزء فرا (فرو)آمده چنانکه دربند ٦ از هات ٤٥ . دربند ۱۲ ازهات ٣٤ : sîshâ ودر بند ۳ از هات ٤٣ sîshôit آمده،درگزارش پهلوی آموختن ،یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ ازهات ٣٤ و یادداشت شماره ٦ از بند ۳ ازهات ٤٣ نگاه کنید .
این واژه را نیز میتوان بمعنی الهام کردن گرفت .

٦ – دهان = اِاِ آوْنگه əəâṅh ،دربند ۳ ازهات ۳۱ آوْنگه âṅh آمده ، درگـزارش پهلوی دهـان (= pumman فم در هزوارش) ، اِاِ آوْنگه = اِاِ آه əəâh ؛ آوْنگه = âṅh آه âh . آه âh نیز دراوستا بمعنی نشستن است چنانکه درارت‌یشت پاره ۱۰ و ۱۱ و جز آن .

۷ – آگاهانیدن، گفتن ( ) = وَچْ vač ، در گزارش پهلوی گفتن ، وَچْ وواچ نیز در اوستاسخن و گفتار وگویش وسرودی است که آهسته برزبان رانند یـازمزمه کنند. ازهمین بنیاد است

وَچَنْگه [Avestan] vačanh بمعنی گفتار که با واژه های پندار و کردار نیز درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ۳۰ بند۳ وهات۳۲ بنده وجز آن .

وَچَهِینَ [Avestan] vačahina که درفرگردچهارم وندیداد دربارهٔ ۲ آمده، مهر وپیمان زبانی است یامعاهدهٔکه فقط باگفتار یاقول باشد .

واژه‌هایی‌که از همین بنیاد در فارسی بجا مانده بسیار است،از آنهاست آوا و آواز و آوازه وگواژ وگواژه که بمعنی نکوهش وسرزنش گرفته اند،همچنین واژه های باج وباز و واچ و واج و واژ و باژ

پرستندهٔ آذر زردهُشت همیرفت باباژ وبرسم‌بمشت (فردوسی)

لغت واژه که در فرهنگها از لغتهای زند و پازند شمرده شده بمعنی کلمه ولفظ، همان واژهٔ اوستایی وَ چَنْگه میباشد . دریادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ همین هات گفتیم کـه واژهٔ اوخذَ [Avestan] uxdha بمعنی‌گفتار ازمصدر وَچْ vač گفتن ، در آمده است .

۸ – نخستین = پئوُ اوریَـه [Avestan] paourya درگـاتهـا ، در بخشهای دیگـر اوستا پئوئیریَـه [Avestan] paoirya ، در فُرس هخامنشی پَرووِیَه paruviya ، صفت است یعنی نخستین . بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۳ ازهمین هات نگاه کنید .

۹ – جهان ، زندگی، هستی = آنگهو [Avestan] añhu ،دریادداشت‌شمارهٔ ٤ ازبند۲ همین هات گذشت .

۱۰ – چگونـه = یـائیش آ [Avestan] yâiš â ، همین یـکبـار دراوستا آمده،نگاه کنیدبه : Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

۱۱ – بودن ([Avestan]) = بُو [Avestan] bû ،درفرس هخامنشی نیز بو bu، درپهلوی بوتن [Pahlavi] (در هُزوارش بهوتن [Pahlavi]) درفارسی بودن . در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند۱۰ و هات ٤٥ بند ۷ و هات۳۰ بند ۱۰ باجزء اَوُ [Avestan] avô آمده، درجاهای دیگراوستابسیار بکاررفته‌است .

(اهنودگات : یسنا، هات ۲۹)

۱ – گِله کردن ( ) = گَـرَزْ garəz ، در

نخستین بند

هات ۳۲ بند۲ وبند ۱۳ وهات ٤٦ بند ۲ نیز آمده است، درپهلوی گرزیتن garzîtan ، از همین بنیاد است گِله در فارسی وگذشته ازاین،واژه های گرزیدن که درفرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده وگرزش (بفتح اول وکسرثالث) بمعنی تظلم ودادخواهی وتضرّع وزاری نزدیك تر بهیئت قدیم اند . خسروانی گفت :

بده داذ من زان لبانت وگرنه   سوی خواجه خواهم شذ از تو بگرزش (فرهنگ اسدی)

شمس فخری گفته :

مگر سرگرانی گرزش تواند   که بردارد ازمملکت رسم گرزش

چنانکه ازاین شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گَـرَزْ اوستایی است یعنی گِله کردن ودادخواهی کردن .

۲ – گوشورون = گِئوش اوروَنْ gəuš urvan

۳ – آفریدن ( ) = تهوَرِسْ . thvarəs . درگزارش پهلوی (=زند) بریتن brîtan (بریدن)، ازاین واژه آفریدن وبه‌پیکر هستی درآوردن اراده شده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٦ همین هات نیزنگاه کنید .

۵ – ساختن ( ) = تَشْ tash درپهلوی تاشیتن tâshîtan ، ازهمین بنیاد است واژهٔ تَش یا تیشه که در اوستا تَشَ tasha آمده چنانکه در فرگرد ١٤ وندیداد پارهٔ ۷ . تَشْ که بمعنی

بریدن و تراشیدن وساختن است مانند واژه تهوَرِسْ بمعنی آفریدن وپدید آوردن بکار رفته است .

۵ - خشم : در گاتها اَئِشِمَ [اوستایی] aêshəma ، در پخشهای دیگراوستا اَئِشمَ [اوستایی] aêshma ، درپهلوی اِشم [پهلوی] و درفارسی خشم گوییم. بساهم درجاهای دیگر خشم دیوی است ، چنانکه در بند ۲ از همین هات و دربند ٦ ازهات ۳۰ وبند۱۲ ازهات ٤۸ و جز آن، خشم در آیین مزدیسنا یکی از پرآسیب ترین دیوها دانسته شده است.نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

٦ - ستم = هَزَنگه [اوستایی] hazaṅh ، درگزارش پهلوی ستَهمَك [پهلوی] stahmak (ستم) . دربند۱۲ ازهات ۳۳و بند ٤ از هات ٤۳ نیز بآن برمیخوریم و بمعنی توانایی و زبردستی آمده ازمصدر هَزْ [اوستایی] haz یعنی دست یافتن، ازآنِ خودساختن، گرفتارکردن. بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند۱۰ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - بجای سنگدل ، رِمَ [اوستایی] rəma آمده ، در هات ٤۸ بند ۸ نیز باین واژه برمیخوریم.درهات٤۹بند٤ رامَ [اوستایی] râma آمده،هردودرگزارش پهلوی اَریشْك [پهلوی] arishk (رشك = حسد) شده . یوستی Justi واژهٔ رمیدن را درفارسی از همین بنیاد دانسته : Handbuch der Zendsprache s. 254 همچنین اشپیگل . Commentar über das Avesta II Band : Spiegel s. 206

رِمَ rəma دربند ۱ ازهات ۲۹ دروزن شعرزیادتی است، ناگزیراصلاتوضیحی بوده پس ازآن جزء متن پنداشته شده است .

۸ - دُرشتی = دِرِشْ [اوستایی] dərəs (= دَرِشْ [اوستایی] darəsh)، درفرس هخامنشی دَرِشْ darsh بمعنی جرأت کردن‌وجسارت‌ورزیدن است .

هورن Horn واژهٔ «درشت» را درفارسی ازهمین بنیاد دانسته است :
Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552
نظر بواژهٔ دَرشْ darsh در فرس هخامنشی ، میتوان دِرِش dərəsh را بمعنی گستاخی گرفت .

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده ، از آنهاست دَرشی darshi یعنی گستاخ ، دلیر ، بی‌پروا ، زبردست، سخت. همیشه صفت واتَ vâta (باد) آورده شده چنانکه در تیریشت پـارهٔ ۳۳ و پارهٔ ۳٤؛ اشتادیشت پاره ۵ و پاره ۷ ؛ یسنا ٤۲ پاره ۳ ؛ ویسپرد کرده ۷ پاره٤ ، بهمین معنی است دَرْشیتَ darshita دریسنا۵۷ پاره۱۱ ودَرْشیو darshyu در بهرام یشت پاره ۲ . دَرِشوَن darəshvan یعنی ستم پیشه، در تیریشت پارهٔ ۵ آمده . دَرشی‌درو darshi dru که درپاره ۲۰ ازیسنا۳وبسا درجاهای دیگر آمده نام زین افزاری (سلاح) است. بنخستین جلد یسنا ص ۱۳٦ نگاه کنید . دَرشی‌کَـئیریَه darshi kairya(دَرشی‌کَـرَ darshi kara)یعنی گستاخ در زامیادیشت پاره ۷۲ آمده است .

۹ – زور = تِویش tə̄vish در اینجا بمعنی زور است و واژهٔ تویشی təvîshi که درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات۳۳ بند۱۲؛ هات۳٤ بند۱۱ ؛ هات ٤۳ بند۱ ؛ هات ٤۵ بند۱؛ هات ٤۸ بند ٦ ؛ هات ۵۱ بند۷درگزارش پهلوی‌به‌توخشیشن tuxshishn (کوشش)گردانیده شده و از برای توضیح گاهی نیروك nêrôk (نیرو) وگاهی زور افزوده شده است. توش‌که درفارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه اوستایی یکی است :

چو بگسست زنجیر بی‌توش گشت بیفتاد از آن دردو بیهوش گشت (فردوسی)

این واژه ازمصدر تو tu در آمده‌که بمعنی توانستن است وخود

واژهٔ توانستن با واژهٔ «تو» tu یکی است . بیادداشت شماره ۲ ازبند۱۲ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۱۰ – بستوه آوردن ( ) ازمصدر هی hi بستن ، بندکردن،چنانکه درپاره ۱۰۰ فروردین‌یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن وچارپـا بگردونه بستن است . در اینجا باجزء آ : آهی âhi یعنی بستوه آوردن ، بتنگ آوردن ، فشاردادن ، ناچار ساختن . دربند ۱٦ ازهات ۳۲ واژهٔ نیزاز همین مصدر و بمعنی بازداشتن است.نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y) .

هیتَ hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هی hi یعنی پیوسته‌و بسته شده؛ هیتُوهیزوَنگه hitô-hizvaṅh که دریسنا ٦٥پاره ۹آمده صفت است یعنی زبان بسته ؛ هیتاسپَ Hitâspa که دررام یشت پاره۲۸ و درزامیادیشت پاره ٤۱آمده نام‌کسی است یعنی دارندهٔ اسب بسته شده (زین شده یابگردونه بسته شده.)

۱۱ – نگهبان = vâstra این واژه بمعنی شبان (چوپان) گرفته شده و ازآن معنی نگهبان و پاسبان اراده‌گردیده ، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند. دردعای معروف « یتها اَهو وئیریه» زرتشت واستر یعنی شبان (= نگهبان) بینوایان خوانده‌شده‌است. بنخستین جلد یسناگزارش نگارنده‌در صفحهٔ ۲۳۲ به‌پاره ۱۳ ازیسنا ۲۷ نگاه کنید .

۱۲ – ایدون =اَتها athâ ، درگزارش پهلوی (=زند)نیزایتون یعنی اینچنین .

۱۳ – نیکی: بجای‌واژهٔ وُهو vôhu = بهی

۱۴ – کشاورز : بجای آن واستریَه vastrya آمده،صفت است ازبرای‌آنچه ازکشت وورز وکاردهکانی است باکشاورز وبرزیگر.بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند آینده نگاه کنید .

۱۵ - ارزانی داشتن ( ) = سَند sanḍ، در بند۱۱ ازهات ۴۳ ودربند ۱۹ ازهات ۴٦ ودربند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی ساختن وانجام دادن وبجای آوردن .بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

دومین بند

۱ - آنگاه اَدا adâ در فرس هخامنشی اَدَ ada ، در بخشهای دیگر اوستا اَذَ adha ، درگزارش پهلوی گاهی به« آنگاه» وگاهی به«ایدون» گردانیده شده‌است .

۲ - آفریننده یا سازنده = تَشَنْ tashan از مصدر تَش tash که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازنخستین‌بند همین‌هات گذشت .بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۳ - پرسیدن( ) = پَرِسْ parəs (= فْرَسْ fras)، درفرس‌هخامنشی‌نیزفرس fras ، درپهلوی‌پورسیتن درفارسی‌پرسیدن، درگاتها بسیار آمده، درهات۵۱ بند۱۱باجزء آ وهات ۴۷ بند۳ وهات ۵۳ بند ۳ باجزء هامْ ham بآن برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ۱۲ازبند ٦ ازهات۳۳ نگاه کنید. فرَسَ frasa دربند۱۳ازهات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛فِرَسا fərasâ در بند های۷ و ۹ ازهات ۴۳ و دربند ۱۳ ازهات ٤٤ همچنین بمعنی پرسش است .

۴ - چگونه = کَتها kathâ، در هات۴۳ بند ۷وهات ٤٦ بند ۱ وجز آن نیز آمده یعنی کدام ، چون ، چگونه ، درگزارش پهلوی چیگون وگاهی کَتار katâr کدام ، چه.

۵ - رد = رَتو ratu ،درپهلوی رت ، درفارسی رد که بمعنی دانا وخردمند و خواجه گرفته شده ؛

یکی انجمن ساخت بابخردان هشیوار و کار آزموده ردان (فردوسی)

درگاتها رَتو (= رد) بمعنی داور (قاضی) است ، چنانکه دراین بند ودربند ٦

میتوان بهمین معنی گرفت. درهات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داورِ دادگاه (محکمه) ایزدی است، درروزشمار داوری بـا خود پیغمبر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پارهٔ ۲٦ از فرگرد ۵ واز پارهٔ ۷۱ از فرگرد ۷ وندیـداد بخوبی پیداست کـه رد بمعنی داور است . آهُو ahû در اوستا بیشتر بـا واژهٔ رَتو آمده اما در اینجا بجای آهُو ahû آهورَ ahura آمده که از همان بنیاد و بهمان معنی است : سر و سرور و سردار و خواجه و بزرگ و خدایگان. همچنین واژهٔ رتو ratu در گـاتها بمعنی داوری است ، چنانـکه در بند ٦ از هات ٤۳،درجا های دیگر کم و بیش ازاین واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۲۸۰ ـ ۱۸۱ وبجلد دوم یسنا بگفتار ویسپرد و بجلد وندیداد بگفتار یادا فراه نگاه کنید .

٦ - خورش : بجـای این واژه واسترَ vâstra آمده،در هات۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ وبند٤؛ هات٤۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند١٤وجز آن بآن برمیخوریم. درگزارش پهلوی (= زند) همین واژه ، واستر vâstr بکار رفته‌است، واسترَ بمعنی چراگاه وکشت‌زار وچمن است وآنچه ازبرای‌خورش مردمان وچارپایان بکار آید یاخواربار. دریادداشتهای شمارهٔ ۱۱ و ١٤ از بند پیش ازواژه‌های‌واسترَ vâstra و واستریَه vâstrya . سخن داشتیم .

هورن Horn گمان کرده ، واژهٔ باسره‌که در فرهنگها یاد شده همان واستر اوستایی وپهلوی باشد . نگاه‌کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره ، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده :

پیوسته کِشت زار امیدش ز آب کام سیراب باد تـا که بود نام بـاسره

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باء فارسی درواژه‌ها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت ، بویژه که ازبرای واژهٔ باسره ریشه وبنیاد دیگری سراغ نداریم. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۷ - همچنین = هَدا 𐬵𐬀𐬛𐬁 . در فرس هخامنشی نیز هدا hadâ ، درجاهای دیگر اوستا هَذَ 𐬵𐬀𐬜𐬀 . hadha . در بند ۱۷ ازهات ٤٦ و بند ٤ از هات ۵۰ نیز بآن برمیخوریم بمعنی « همانگاه » و « همانجا » و « باهم » نیز آمده است.

۸ - واژه‌ای که به‌نگهداری گردانیدیم درمتن گَئوُدایَنْگه 𐬔𐬀𐬊𐬛𐬁𐬌𐬌𐬀𐬢𐬵 . gao-dâyanh آمده ، بهمین واژه دربارهٔ ۱۱ ازکردهٔ دوم ویسپرد هم برمیخوریم. گَئوُدایو 𐬔𐬀𐬊𐬛𐬁𐬌𐬌𐬊 . مرکب است از واژهٔ گَئوُ (= چارپا) و دایَنْگه 𐬛𐬁𐬌𐬌𐬀𐬢𐬵 . از مصدردا 𐬛𐬁 . dâ ، در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که دا بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن هم آمده است. در بند ۷ از همین هات دا dâ با جزء وی vî : وی دا 𐬬𐬍.𐬛𐬁 . vî-dâ نیز بهمین معنی است. صفت گَئوُدایَنْگه را میتوان بمعنی چارپا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نوازش نسبت بچارپایان سودمند مراد است.

۹ - واژه ای که « بسزا » آوردیم بجای تهوَخشَنْگه 𐬚𐬬𐬀𐬑𐬱𐬀𐬢𐬵 . thwaxshanh میباشد ، در گزارش پهلوی این بند توخشاکیه tuxshâkîh و در بند های دیگر توخشاک tuxshâk ، این واژه از مصدر تهوَخْشْ 𐬚𐬬𐬀𐬑𐬱 . thwaxsh درآمده که بمعنی کوشیدن است. واژه های تخشیدن و تخشا بمعنی کوشیدن و کوشا همان تهوَخْشْ و تهوَخشَنْگه اوستایی است.

۱۰ - تواند دادن (𐬛𐬁𐬙𐬀.𐬚𐬬𐬀𐬑𐬱𐬀𐬵𐬌𐬙𐬀𐬌 .) از مصدر دا 𐬛𐬁 . dâ دادن و خشی 𐬑𐬱𐬌 . xshi توانستن آمده که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۲۸ گذشت.

۱۱ – سردار ، سرور ، خدایگان = اَهورَ ahura . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازهمین بند و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۱۲ – برگزیده : اوشتا ustâ (اوشتَ usta) اسم مفعول ازمصدرِوَس vas که بمعنی خواستن وخواهشداشتن و آرزو کردن است،درگاتها بسیار آمده چنانکه دربندهای ٤و۸ و۹ازهمین هات ودرهات ۴۳ بندهای ۱و۹ وجز آن . دربند۲ ازهات ۲۹ آمده: کی راشما سردار وی برگزیده = کی‌را شما خواسته ایدکه رد اوباشد .

۱۳ – واژهٔ دروغ را نگـارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژهٔ درِگوَنت dregvant ( ) که درمتن آمده ، یعنی دروغمند از واژه دروگ drug (= دروج druǰ) درجا های دیگر اوستا این صفت دروَنت drvant (در تأنیث drvaitî)آمده، درپهلوی دروَند druvand ، بسابجای آن دروغپرست یا پیرودروغ آوردیم . واژهٔ دروند درفرهنگها هم یاد شده بمعنی بدمذهب وفاسق وبشعر زراتشت بهرام گواه آورده شده :

درود از مـا بـه بهدین خردمند که دور است ازره و آیین دُروند

(فرهنگ جهانگیری)

دُروند دراوستاازبرای گمراهان وپیروان آیین‌دروغین آمده وبسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده است در برابر اَشوَن ashavan یا اشاوَن (اَشوَنت ashavant) یعنی راستی‌مند یاپیرو اَشَ asha دین راستین زرتشتی.درگزارش پهلوی اهروب ahrob ، همین‌واژه است که دربرهان قاطع‌اهلبوب وبواژهٔ زند وپازند بمعنی بهشتی گرفته شده درمقابل دوزخی.این‌واژه باید اهلوب‌باشد، همچنین واژهٔ آشو بهمین معنی درفرهنگها یاد شده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید

۱۴ – باز داشتن یا برگردانیدن ودور داشتن ( ) = وادایه vâdâya از مصدر وَدْ vad (= وَذ vadh) که بمعنی رهبری کردن و کشیدن وبدربردن و راندن است چنانکه درگوش یشت پارهٔ ۱۸ ودررام یشت پارهٔ ۲۵ وجز آن . باجزاوپَ : upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ٤ وندیداد پارهٔ ٤٤، وباجزء اوس : us-vad (=) ربودن وبدربردن است چنانکه درارت یشت پارهٔ ۵۹ وباجزء وی : vî-vad گردانیدن وگردش دادن است چنانکه در فرگرد ۸ وندیداد پارهٔ ۱٦ .

سومین بند

۱ – پاسخ گفتن ( ) = مرو mrû گفتن، در گزارش پهلوی نیز گفتن . در اینجا ،چنانکه دربند ۲ از هات ۳۲ با جزء پَیْتی : paitî - mrû یعنی پاسخ گفتن، درگزارش پهلوی پسخون گفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۷ ازهات ۳۱ .

۲ – سردار = سَرجن sarəjan یاور، همین یکبار دراوستا آمده، درگزارش پهلوی سرداریه سرداری .

۳ – بی آزار = اَدوَاِشَنگه a-dvaêshanh، در جا های دیگر اوستا اَتبَئِشَنگه a-tbaêshanh ، همان واژهٔ دوَاِشَنگه وتبَئِشَنگه میباشد که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٦ از هات ۲۸ گذشت وگفتیم بمعنی ستیزه ودشمنی و آزاراست ، دراینجا باحرف نفی «اَ» یعنی بی‌ستیزه یا بی‌آزار وبی‌گزند .

۴ – واژه ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن اَوَئِشامْ avaêshąm آمده، مردمان جهان مراد است .

۵ – دریافتن = ویدویه viduyê (Inf.) ، در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ٤٤ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۴۳ با جزء

وی: وی‌ویدویه vî-vîduyê بازشناختن و دریافتن ازمصدر وید vid که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ گفتیم بمعنی آگاه بودن ودانستن است .

۶ - زیردست = آدرَ âdra صفت است بمعنی خُرد (کوچک) زیردست. نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷ - درست = اِرِشوَ ərəshva، دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۸ گذشت .

۸ - رفتارکردن ( ) = شیو shyu، در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ ازهات ۲۸ گذشت .

۹ - واژه‌ای که به «کسان» گردانیدیم درمتن آمده ازمصدر اَهْ ah: هستن، بودن . از این واژه کسانی کـه هستند یا آنانی که میباشند اراده شده است (درمیان کسان = درمیان مردمان)

۱۰- نیرومند تر = اَئوجیشتَ aojista ، (در تأنیث اَئوجیشتا) صفت تفضیلی است از واژهٔ اوگرَ ugra (درتأنیث اوگرا)، دربخشهای دیگر اوستا اوغرَ ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. درگزارش پهلوی چیر

۱۱- خواندن ( ) زَونْ zavan خوانش (استغاثه). بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- یاری، پناه = کِرِدوشا kərədushâ، نگاه کنیدبه .

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳- رسیدن، آمدن ( ) = گَم gam (= جَسْ Jas)، بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ - سُخن = سَخوار saxvâr، درگزارش پهلوی نیز سخون در بند ٥ ازهات ۳٥ نیز بواژهٔ ساخون

sâxvan برمیخوریم که بمعنی سخن است ازمصدرسنگه . sanh یعنی گفتن ، آگاهانیدن ، آموزانیدن . در فرس هخامنشی تَهه thah،در گزارش پهلوی آموختن درهات ۳۱بند۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات۴۳بند ۶؛ هات ٤٤ بند۱ وبند ۹ ؛هات ٤٦ بند ۱۷بفعل سنگه برمیخوریم.
نگـاه کـنید بـه : Commentar über das Avesta von spiegel II B. S. 210; Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36 .

دراینجایادآور میشویم که واژهٔ سَنْگه‌درپارهٔ۷ازبیستمین‌فرگردوندیدادچندین بار باجزء پَئیتی : . paiti-sanh آمده بمعنی دفع بلاکردن یا برگردانیدن آسیب وگزندی بانماز ونیایش ، ازهمین واژه است‌پاسخ درفارسی . بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۲ - بهتر بیاد دارد یا بهتریاددارنده = مَئیر یشتَ . mairista ، صفت است ازمصدر مَرْ . mar بیادداشتن ، چنانکه دربند ۱ازهات ۳۱ ودربند۱٤ ازهات ٤۳ آمده. مَرْ mar نیز بمعنی واج‌گرفتن وزمزمه کردن است یعنی نماز ونیایشی‌را آهسته برزبان راندن و برشمردن، باین معنی در اوستا بسیار آمده است. در گزارش پهلوی اُشمُرتن oshmurtan شمردن، ازهمین بنیاد است واژهٔ بیمر(= بی+مر) و امار و اماره یا آمارو آماره که بمعنی شمار وشماره است . لبیبی گوید :

اگرخواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره (فرهنگ‌سروری)

مَرْ . mar در اوستا چنانکه در فرس هخامنشی ، نیز بمعنی مردن‌است ، درپهلوی مورتن . بیادداشت‌شمارهٔ٦ همین بندنگاه‌کنید.

۳ - واژه هایی کـه به « پیش از این » و « پس ازاین » گردانیدیم در متن پئیری‌چیتهیت . pairičithit وائیپی‌چیتهیت .

aipicithit آمده، مرکّب است ازپَئِری pairî : پیش (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۳٤ نگاه‌کنید) ، اَئیپی aipi : پس، وواژهٔ چیت cit که‌درفارسی‌چه‌گوئیم، درجاهای دیگر اوستا چیت cit ودر فرس هخامنشی چی ciy وجزء ایت it در جاهای دیگر اوستا ایت it که‌ازبرای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهمدیگر بکارمیرود.نگاه‌کنید به: Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860:
Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309
این واژه ها را میتوان بمعنی « چه پیش وچه پس » یا « چه در گذشته و چه در آینده » گرفت .

۴ - ورزیدن ( ) =وَرِز varəz ،در پهلوی ورزیتن بمعنی کردن ، ساختن ، بجای آوردن، انجام‌دادن‌و گزاردن است . در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳ ؛ بند ۱۱ از هات ٤۳ ؛ بند ۱۹ از هات ٤٦ ؛ بند ۱۰ از هات ۵۰ ؛ بند ۱ از هات ۵۱ وجز آن بااین واژه بر میخوریم .

۵ - دیو = دَئِوَ daêva ، پروردگاران آریائی پیش از زرتشت‌چنین نامیده میشده‌اند، ازآن جداگانه سخن داشتیم .

٦ - مرد = مَشیَه mashya ، همچنین در گاتها مَرِتَ marəta آمده ، در فُرس هخامنشی مرتیَه martîya؛ درپهلوی مرتوم ، درفارسی مردم. صفت است یعنی مردنی ، درگذشتنی ونیست شدنی ، از مصدر مَرْ mar که‌دریادداشت‌شماره۲ گفتیم بمعنی مردن‌است.بیادداشت شماره ۸ ازبند ۷ و بواژه مَشَ masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱همین‌هات وازبرای واژه های دیگرازهمین بنیادبیادداشت‌شمارهٔ٤ ازبند۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید .

۷ - دادگستر بجای ویچیرَ vî-cira آمـده ، همین واژه است که درفارسی وزیر گوییم ودر زبان عربی از فارسی گرفته شده است .
ویچیرَا(درتأنیث ویچیرا vî-cirâ)صفت است یعنی تصمیم

گیرنده ، فتوی دهنده ، حکم کننده ، دانا ، بخرد ، ازمصدر چی či یعنی برگزیدن ، بازشناختن یاانتخاب کردن وامتیاز دادن.باجزء وی : وی چی vî-či ، دربند ۵ وبند ۱۷ ازهات ٤٦ آمده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد بجا مانده بسیار است. ازآنهاست : چیدن ، انجیدن ، گزیدن ،گزاردن ، گزارش ، گزاره ، و جر ، وجرگر، گزیدن . درپهلوی ویچیتن vičitan ، گزاردن درپهلوی ویچارتن vičârtan ،گزارش‌درپهلوی‌ویچاریشن vičârishn.گزارش‌وگزاره بمعنی تفسیر است . چـون امروزه از واژهٔ وزیر معنی اصلی بـرنمیآید بجای آن دادگستری آوردیم. بواژه وی‌چیتَهِ vî-čitha دریادداشت‌شمارهٔ٦ از بند ۲ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

۸ – خواستن( )=وَس vas ، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید ، از برای واژهٔ « همچنان » بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ – ما نیز برآنیم : ازمصدر أه ah :هستن،بودن که دریادداشت شمارهٔ۹ ازبند ۳ گذشت .

۱ – ایدون یا اینچنین = اَت at مانند واژهٔ أتها athâ که دریادداشت شمارهٔ۱۲ازنخستین بند همین هات‌گذشت .

پنجمین بند

درگزارش پهلوی ایتون شده‌وبساهم‌ترجمه‌نشده‌است.

۲ – برآنیم: درمتن ازمصدراَهْ ah :هستن،بودن.

۳ – دستِ‌بلند شده، دست بسوی بالا برداشته،بیادداشت شماره ۳ ازنخستین بند ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۴ – آفرین‌خواندن( )=فری frî ستودن، خوشنود کردن وبمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواستن وآمُرزش خواستار

بودن وستاییدن و نیاییدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه در بند ۱۲ ازهات ٤۹ وبسا درجاهای دیگر اوستا. باجزء آ: . نیز دراوستا بسیار آمده وازهمین بنیاد است آفرینَ . afrîna که در فارسی آفرین گوییم، چنانکه در گشتاسب یشت پارهٔ ۳، و آفریتی . âfrîti و آفریونَ . âfrivana و جز آن و از همین بنیاد است فریَه . frya یعنی دوست. بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ٤ ازهات ٤۳ وبجلدخرده اوستا ص ٢٤٤-٢٢٥ نیز نگاه کنید.

۵ - دراینجا مراد از «روان من»همان گوشورون یاروان چارپایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان گله مند است اما جانوران بارور = . در بند ۱٤ از هات ۳٤ و بند ٦ از هات ٤٤ وبند ۱۹ از هات ٤٦ همچنین درپارهٔ ۳۷ از فرگرد۹وندیداد آمده ودرهمه جا اَزی . azi صفت گَئوُ آورده شده است، دریسنا۳۸ (هفت‌هات)پارهٔ ۵اَزی صفت آب آمده‌یا اینکه‌نام یك گونه مایع‌است، درگزارش پهلوی (=زند) همان پاره ازیسنا۳۸اَزیش . azîš (بخط اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده «خذوك» چنانکه میدانم‌خذوك=خدو یعنی آب دهان:

اوخدو انداخت برروی علی	افتخار هر نبیّ و هر ولی
اوخدوانداخت برروئی که‌ماه	سجده آرد پیش اودرسجده گاه

(جلال‌الدین)

درفصل ۲۱بند هش که هفده گونه مایع برشمرده شده درنخستین فقره آمده: «دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پُوس (پُس = جنین) پرورند» نریوسنگ Neriosangh دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه‌های اَزی azi وگَئوُ gao . را چنین گردانیده: trivârshikî-gauḥ یعنی گاو سه ساله.

٦ - خواهش: . ،باواژهٔفِرَسا . fərasâ

یعنی پرسش که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲ازهمین هات گذشت ،پیوستگی ندارد .

فِرَسانگه fəra-sâňh درگاتها ودرجاهای دیگر اوستا فَرسانگه fra-sâňh یعنی خواهش (التماس) ازمصدر سانگه sâňh یعنی فرمودن ، آموزانیدن ، چنانکه دربند۱۲ازهات ۳٤ وبند۳ ازهات ٤۳ وبند ۳ ازهات٤۸ وبند٦ ازهات ۵۰ ، وبا جزء آ ، دربند٤از هات ۳٤ وباجزء فرا ( )بمعنی آموزانیدن والهام کردن دربند ۱۱ازهات۲۸ودربند ٦ازهات ٤۵ آمده. ازهمین بُنیاد است ساسنا sâsnâ بمعنی آیین و آموزش و فرمان ودستور که در بند های ۷ و۸ ازهمین هات ودربند ۱۸ ازهات ۳۱ ودر بند ۳ ازهات ٤۸ ودربند ۹ ازهات ٤۹ آمده ؛ ساستَر sâstar دربند ۱ ازهات ٤٦ از برای فرمانگزار و حاکم ستمگر آمده ؛ فرَساستَر fra-sâstar که درپارهٔ۸۳ ازفروردین یشت آمده یعنی فرمانگزار یا سرور و مهتر . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز نگاه کنید .

مصدر سانگه sâňh و سَنگه saňh که دریادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ همین هات گذشت هردو درگزارش پهلوی به آموختن گردانیده شده ، هردوهیئت ازیک ریشه وبنیاد است . بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند۷ ازهات ۳٤نگاه کنید .

۷ - بر آن داشتن ، وادارکردن ( ) = دو du دربند ۱۰ ازهات ۳۱ بمعنی اصرارکردن وخود رنجه ساختن آمده است .

۸ - راست زندگی کننده = اِرِزِجی ərəzəǰî در بند ۲ ازهات۵۰ ودربند۹ ازهات۵۳نیز آمده، مراد دینداری است که ازروی آیین مزدیسنا زیست کند. نخستین جزء این صفت اِرِز ərəz یا اِرِش ərəš بمعنی راست ودرست درگاتها بسیار آمده ودربند٦ ازهات ۲۸ ودربند۳ازهمین هات بواژهٔ اِرِشوَ ərəshva برخوردیم،درجا های دیگر اوستا

آرِشْ . ars آمده . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .
جزء دوم این صفت ازمصدر جی . jĭ کـه درپهلوی زیویستن zîvistan و در فـارسی زیستن گـوییم درآمده است . از همین بنیاد است جیتی . jĭti یعنی زندگـی ونیز ازهمـین بنیاداست صفت جوَ jva که دربند۷ ازهات ٤٥ آمده یعنی‌زنده، درپهلوی زیوندك zîvandak ودرفرس هخامنشی جیوَ jîva ، ازهمین‌واژه است جیوه که ژیوه هم گفته‌شده‌ومعرّب آن‌زیبق است.بیادداشت شمارهٔ ۹ازبند۳ازهات۳۰وبیادداشت‌شمارهٔ۲ازبند٤ازهات۳۰ نگاه کنید.همچنین‌واژهٔ گـَیَه . gaya بمعنی زندگی‌درخودگاتهابسیار آمده ، چنانـکه دربند٤ ازهات ۳۰ ودربند۱ ازهات ٤۳ و دربند۱۹ ازهات ۵۱ ،جی . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است ، چنانـکه در فرگرد ۱۵ وندیداد پاره‌های ۱۳ـ۱٤ . همچنین جی jĭ دریسنا ۳۹ (هفت‌هات)پارهٔ۱ بمعنی پروراندن وجان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجـا یـاد آور میشویـم : گـَیَه مَرِتَنْ . . gaya-marətan که درفارسی کیومرث گوییم در اوستا نخستین بشراست بجای آدم در مذهبهای سامی . این نام مرکب است از گـَیَه واز مصدر مَرْ . mar که در یـادداشت شمارهٔ ٦ از بند پیش گفتیم بمعنی مردن‌است.کیومرث یعنی زندهٔ درگذشتنی یاجانداری‌که مردنی است . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هـات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - شبان = فشویَنتْ . fshuyaṇt اسم فاعل است از فشو . fshu یعنی پروراندن ، چارپایان‌پرورانیدن ، از گله پرستاری کردن ، از رمهٔ گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت فشویَنتْ در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیـز بر میخوریم ، همچنین پَسو . pasu و فشو fshu بمعنـی چارپای خانگی و جانور اهلـی است ، چنانـکه در بنـد ۱۵ از هات ۳۱

و در بند ۹ از هات ٤٥ و در بند ۱ از هات ٥٠، درگزارش پهلوی به پاه pâh گـردانیده شده و بسا هـم بجای آن گـوسپند آورده شده . پَسو pasu در اوستا برابر است با واژهٔ لاتین pecus . از واژهٔ فشو fshu در فارسی واژهٔ شُبان (بضم شین) که چوپان نیز گوییم بجا مانده است ، درپهلوی شوپان . دراینجا یادآور میشویم که افتادن حرف فـاء اوستایی ازسر واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشَرِم fsharəma . درپاره‌های ۹ــ۱۱ ازفرگرد ۱۵ وندیداد که درپهلوی ( ) ودرفارسی شرم شده است. همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه هـای فارسی چون خشَپ xshap کـه در پهلوی ( ) شپ و شب شده ، وخشَتهَر xshathra درپهلوی شَترْ درفارسی شهروجز آن.

۱۰ – دروغپرست = دِرِگوَنت dregvant ، یادداشت شمارهٔ۳ ازبند۲ همین‌هات نگاه‌کنید .

۱۱ – آسیب = فَرَجیائیتی fra-jyâiti: آسیب ، گزند ، تباهی ، زیان ، شکستگی ، ازمصدر جیا jyâ : پیرشدن ، کاهیدن ناتوان‌گردیدن . همچنین جیا Jyâ در اوستا بمعنی زِه (زِه‌کمان) آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۳ و ۱۲۸ .

ششمین بند

۱ – آیین یادستور وداوری دربند ۹ ازهات ٤٨ نیزآمده = وَفو . vafu ازمصدر وَف . vaf که دریادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۸ گذشت .

۲ – خودگفت = : اِ ə ضمیر است یعنی خـود (خویش) از بنیاد آ a : من خود ، توخود ، او خود . از همین بنیاد است واژهٔ اَس‌چیت asčit در بند ۱۸ از هـات ٤٦ : من خـود نویـد میدهم . نگـاه کنید بـه: Awestalitteratur von Geldner , im Grundriss der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2 ; Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 11

گفتن = وَچ vač، در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت .

۳ -- فرزانگی ، بخردی ، دانایی = ویانا vyânâ ، در گزارش پهلوی (زند) ویچاریشن vičârishn (= گزارش) بمعنی حکم و فتوی گرفته شده است، دربند ۷ ازهات ٤٤ نیز بهمین واژه برمیخوریم ودر آنجا در گزارش پهلوی آمده : که ویندینت amat vindênêt «که داند». ریشهٔ واژهٔ ویانا vyânâ درست روشن نیست شاید از مصدر یا yâ باشد که بمعنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی : vî-yâ ، یاât با جزء اَپَ apa درپارهٔ ۵۷ ازبهرام یشت آمده یعنی بدر رفتن و باجزء اوپَ upa در پارهٔ ۳۳ ازتیریشت آمده یعنی رسیدن .

۴ -- یافتن = وید vid (بارتولومه در فرهنگ خود وَئِد vaêd نوشته) یعنی جستن ، پیداکردن ، پدید آوردن ، بدست آوردن ، گرفتن ، یافتن ، رسیدن. در پهلوی ویندانن vindâtan در بند ۸ از هات ۳۰ ودربند ۱ ازهات ۴۹ ودربند ۵ ازهات ۵۱ نیز آمده وباجزء فرا: frâ-vid ، در بند ۱۱ از هات ٤٤ بآن برمیخوریم . همچنین از واژهٔ وید vid دربند ٦ ازهات ۵۱ ودربند ٤ از هات ۵۳ معنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید . واژه های ویدیدن و ویده که در فرهنگهای فارسی بمعنی چاره جستن و چاره جسته وچاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد. دراینجا ویستَ vista آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یاپیدا شده و پدیدگشته . در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا بمعنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن ودریافتن است درهمین بند ٦ ازهات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکاررفته :

vîdvanh ویـدوَنگه و به شناس گردانیدیم . اسم مفعول آن نیز ویستَ vista بمعنی شناخته شده و دانسته شده دربند ۸ از همین‌هات و در بند۲ ازهات ٤٨ ودربند۱ ازهات ٥٠ بکاررفته است. یادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند۱۰ همین هات نیز نگاه کنید .

۵ – ونـه = نَئِدا naêdâ ، دربخشهای دیگـر اوستا نَئِذَ naêdha ، دربند۲ ازهات ٤٥ ودربند۲ ازهات٤٩نیز آمده.درگزارش پهلوی‌هم به«ونه» گردانیده شده‌است.

٦ – از واژهٔ سردار یاخدایگان وخواجه و بـزرگ واز واژهٔ ردکه در متن اَهو ahû ورَتو ratu آمده دریادداشت شمارهٔ٥ از بند ۲ همین هات سخن داشتیم .

۷ – بدرستی = اَشات چیت ashât-čît ازروی‌راستی ودرستی ، آنچنان‌که برابراست باداد و آیین ایزدی، ازروی اَشَ asha پاکی وپارسایی و دین راستین .

۸ – چه =زی zi درپهلوی نیز چیه وبساهم درگزارش پهلوی ترجمه نشده‌است .

۹ – آفریدگار = تهوُرِشتَر thwôrəstar از مصدر تهوَرِس thwarəs که در یادداشت شمارهٔ ۳ از نخستین بندهمین هات‌گفتیم بمعنی بریدن است و ازآن معنی آفریدن وپدید آوردن اراده میشود .

۱۰ – ساختن = تَش tash،یادداشت‌شمارهٔ ٤ ازنخستین‌بند نگاه‌کنید و از برای واژهٔ برزیگر یاکشاورز بیادداشت شمارهٔ ٤ از همان بند نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ – سُخن = مانتهرَ mąthra .بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند٥ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید

۲ - افزونی : آزُوتی سرپرهد. âzûti (= آزوئیتی سرپدرهد. âzûiti) ، دربند ٥ ازهات ٤٩ نیز آمده،دربخشهای دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم چنانکه در یسنا ١٦ پارهٔ ٨ و در یسنا ٣٨ (هفت هات) پارهٔ ۲ و دریسنا ٦٨ پارهٔ ۲ و در رشن‌یشت درپاره‌های ٣ـ٤ و در فرگرد ۹ وندیداد در پاره های ٥٣ ـ ٥٧ ودرفرگرد ١٣ پارهٔ ٢٨ ودرپاره‌های ٥٢ـ٥٦ ازهمان فرگرد.

بـواژهٔ آزوئیتی دا سردرهد.وسد. azuiti-dâ بمعنی گشایش دهنده در مهریشت پـارهٔ ٦٥ بـرمیخوریم . آزوتی درگـزارش پهلوی (زند) بسا به چرپیه ... čarpîh (چربی) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه ... awzûn-kîh (افزونی) چنانکه در همین بند هفتم از هات ٢٩ و درپارهٔ ۲ ازیسنا ٣٨ (هفت هات)، درپارهٔ ٨ ازیسنا ١٦که درپارهٔ ٨ ازیسنا ٦٨ تکرارشده، همچنین در پارهٔ ۲ از یسنا ٦٨ و در پارهٔ ٢٨ از فرگرد ١٣ وندیداد آزوتی باواژهٔ خشویذ ... xshvîdha که‌بمعنی شیراست‌یکجا آمده‌است . خشویذ یا خشوید ... xshvîd در گـزارش پهلوی بـه شیرینیه ... shîrînîh (شیرینی)گردانیده شده‌است .

در همین بند ۷ از هات ٢٩ آزوتی âzûti با واژهٔ خشوید xshvid یکجا آمده وبمعنی فراوانی گرفتیم. دراینجا یادآورمیشویم که واژهٔ شیرین وشیرینی‌ازواژهٔ شیر درآمده است .

آزوتی اصلا بمعنی چربی است اما بسا ازآن چیزی خوردنی اراده میشود در مقابل خشویذ ،چیزی آشامیدنی وروان .

آزوتی بسا باواژهٔ ایژا ... îzâ آمده ، چنانکه درگاتها در هات ٤٩ بند ٥ و درجا های دیگر اوستا : در پاره های ٥٣ ـ ٥٧ از فرگرد ۹ وندیداد ودرپاره های ٥٢ ـ ٥٦ ازفرگرد ١٣وندیداد . این واژه هم درگزارش پهلوی‌گاهی به افزونی و گاهی به شیرینی‌گردانیده شده است . از بند ها وپاره هایی که ازگاتها و از بخشهای دیگر اوستا بر شمردیم برمیآیدکه از خشویذ و ایژا یك چیز اراده

میشود و نیز دیده میشودکه آزوتی با خشویذ یا باایژا آورده شده است . در سانسکریت âhuti بمعنی نذر و فدیه و ilâ بمعنی آشام بجای آزوتی وایژا اوستامیباشد .

چنین مینمایدکه آزوتی و ایژا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکار رفته باشد ، چنانکه درگزارش پهلوی در بسیاری از جا ها بهمین معنی گرفته شده است . از بنده از هات ٤٩ بخوبی پیداست که آزوتی و ایژا بمعنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است . (بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره های ۵۳ ـ ۵۷ از فرگرد نهم وندیداد و پاره های ۵۲ ـ ۵٦ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه های تندرستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رُستن گندم و گیاه ، واژه های آزوتی و ایژا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزی‌وفراوانی باشد ، اما در پارهٔ ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد ، آزوتی و خشویذ که باواژهٔ گئوش gəus یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه بمعنی چربی وشیر وگوشت است و درآنجا چنین دستور رفته‌که خوراک‌سگ باید از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است : اهورا مزدا در بارهٔ چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راست‌که از آنها پرستاری کنند تا از برای آنان مایهٔ فراوانی وگشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد .

۳ – باراستی همکام یاباأشا (أشَ asha)همخواست‌وهم‌اراده. بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۸ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۴ – فرمان = ساسنا بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ همین هات‌نگاه‌کنید

۵ - فراوانی = خشوید xshvîd، یادداشت شمارهٔ ۲ نگاه کنید.

۶ - واژه ای کـه « بخـورش نیازمندان » گـردانیده شده در متـن آمده اما درست این است کـه hvôurushaêibyô باشد بصیغهٔ جمع ازبرای واژهٔ هُواوروش hvôurusha یعنی خـورش خواستار یا غذا خواهنده و بخورش نیازمند، از مصدر خوار x^var (باواو معدوله) یعنی خوردن ، درگزارش پهلوی نیز خوار تاران x^vartârân خورندگان شده است .

۷ - بجای واژهٔ پاك سپِنْتَ spəṇta آمده ، صفت است یعنی مقدس ، از آن اهورا مزدا اراده شده است .

۸ - مردم = مَرِتَ marəta دربند ۵ از هات ٤٥ ودربند ۱۳ ازهات ٤٦ نیز آمده. یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات‌ویادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید .

۹ - نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا dâ. یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ - شناخته‌شده = ویستَ vista. یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ همین ها نگاه کنید .

۲ - آیین یا آموزش وفرمان = سا سنا sâsnâ . یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ همین هات نگاه کنید .

۳ - شنیدن ( ) گوش gush (= گَـئُوش gaosh) یعنی گوشیدن ، گوشدادن ، دریافتن وپذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن ، درفارسی نیوشیدن :

بنگر که چگویدت همی گنبد گردان گـفتار جهان را بره چشمت بنیوش

(ناصر خسرو)

باین واژه دربند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ ودربند ۱ ازهات ٤٥ ودربند ۷

ازهات ٤٩ نیز برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – خواستار بودن، خواستن ، خواهشداشتن ، آرزوکردن ( ) = وَسْ vas ، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .

۵ – واژه ای که به« اندیشه » گردانیدیم : چَرِکِرِثْرَ čarəkərəthra آمده.ازهمین واژه‌است سِکال درفارسی که بمعنی اندیشه وپنداراست و واژه‌های سکالش وسکالیدن :

جهان برتو چون بدسِکالد همی تو فتنه چرایی بدین بدسِکال (ناصرخسرو)
سکالش نجوییم جُز با ردان خردمند و بیدار دل موبدان (فردوسی)
کسی کو بود شهریار زمین نه بازیست با او سکالید کین (فردوسی)

چَرِکِرِثْرَ از مصدر کَرْ kar درآمده که گذشته از معنی کردن بمعنی اندیشیدن ویادکردن هم میباشد .

٦ – واژه‌ای که به«بگستراند » گردانیده شده بجای سراوَیَنگهِ srâvayaṅhe یعنی بشنواند وبگوش برساند از مصدر سرو . sru که بمعنی شنیدن ونیوشیدن وگوش فرا دادن در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ۲۸ گذشت .

۷ – گفتار = وَخِذْرَ vaxədhra گویش وسخن، ازمصدر وَچْ vač گفتن . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱از هات ۲۸ نگاه کنید .

۸ – دلپذیر ، شیرین ، نغز = هودِمَ hudəma ،همین یکبار دراوستا آمده. نگاه کنید به : Altiran-Wörterb. Sp. 1826

بهمین بند

۱ – نالیدن ( ) = رودْ rud (بارتولومه در فرهنگ خود raod نوشته) در بند ۲۰ ازهات٤٤ نیز بآن برمیخوریم،درپخشهای‌دیگراوستا رودْ rudh نالیدن، گریستن،ودرگزارش‌پهلوی همین‌بند۹ازهات۲۹ گرزیتن آمده. بیادداشت شمارهٔ ۱ ازنخستین بند همین‌هات نگاه کنید .

رودْrudh در جاهای دیگر اوستا از برای نالیدن آفریدگان بد

واهریمنی بکاررفته، چنانکه در یسنا۹ پارهٔ ۲٤ وفرگرد۳ وندیداد پارهٔ ۳۲ وفرگرد ۱۰ وندیداد پارهٔ٤٥، دراین دوپارهٔ پسین سخن ازنالیدن‌دیوهاست. همچنین‌رود rud بمعنی بازداشتن است ، چنانکــه درهات ۵۱ بند۱۲ و دریسنا ۱۹پارهٔ ۷ باجزء اَپَ: apa-rud یعنی فروگذاشتن ، انداختن. دریسنا۷۱ پارهٔ ۱۸ باجزء اَوَ: ava-rud نیزبهمین معنی است ، سوم رود rudh بمعنی‌روییدن است، درپهلوی روستن (رُستن)، چنانکه دریسنا ۱۰پارهٔ ۳،وباجزءوی: vî-rudh درپارهٔ۱۲ ازهمان‌یسنا بمعنی سر برزدن ورُستن است .

چهارم روذ rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب) ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۱ و زامیاد یشت پارهٔ ٤ و جز آن . از همین بنیاد است رود (رودبار) درفارسی .

۲ – خوشنود شدن= خشانمِن (Inf.) xshạnmāne همین یکباردراوستا آمده. نگاه کنیدبه: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554

۳ – آواز=وَچْ vac . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۴ – سُست ، ناتوان = اَنَ ئِشَ an-aêsha ،باحرف نفی اَنْ an در بند ۲ از هات ٤٦ نیز آمــده ، این صفت ازمصدر ایس is (aês) درآمده که دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن ویارستن است . بیادداشت شمارهٔ ۷ همین بند نگاه کنید .

۵ – نگهــدار = رادَ râda ، در پخشهای دیگر اوستا راذَ râdha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت . در پارهٔ ۲۳ از یسنا ۹ راذَ râdha بمعنی شوهراست،رادَنگه râdaṅh که دربند های ۱۳ و۱۷از هات ٤٦ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است ، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه دربارهٔ کیش و آیین است.همچنین رادَنگه râdaṅh دربند ۷ از هات ٤۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده . این واژه ها ازمصدر راد râd

درآمده که بمعنی آماده بودن وخود حاضر کردن وکامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه دربند ۲ ازهات ۳۳ ودربند ٦ ازهات ۵۱. درفرس هخامنشی نیز راد râd بمعنی آراستن وآماده کردن وپرداختن است .

راستَ râsta صفت است (اسم مفعول) از مصدر راد ، یعنی آراسته وآماده‌وپرداخته‌ودرست شده . درفارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژهٔ راد râd اوستاوفرس‌است . درواژهٔ «آراید» مصدرراد râd با جزء آ بهتر دیده میشود .

٦ – ناتوان = اَسورَ a-sûra با حرف نفی اَ a ، سورَ sûra یعنی توانا ، زورمند ، زبردست ونیرومند . بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۵ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۷ – شهریارتوانا،پادشاه نیرومند = ایشاخشَتهریَه îshâ-xshathrya، مرکب است از واژهٔ خشَتهریَه xshathrya یعنی شهریار، پادشاه،ازواژهٔ خشَتهرَ xshathra (بیادداشت شمارهٔ٤از بند۳ ازهات ۲۸نگاه‌کنید) وازواژهٔ ایشا îshâ که صفت است‌از مصدر ایس îs که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازهمین بندگذشت .

۸ – آرزوداشتن ، خواهشداشتن( ) = وَسْ vas . بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید .

۹ – کی = کَدا kadâ ، در جـا های دیگـر اوستا کَـذَ kadha .

۱۰ – خواهدبود = ازمصدراَه ah هستن، بودن .

۱۱ – آنهنگام = یَوا yavâ ،دراینجا ازظروف‌زمان‌است.بواژهٔ yu دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۱۲ – ضمیر «او» = هُوئی hôi برمیگردد به چارپا .

۱۳ – اَوْ avô = اَوَنگه avanh در بند ۱۲ ازهات ٤۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده ، در گزارش پهلوی

ایاریه ayârih یاری ، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۴ ازهات ۳۲ بواژهٔ اَوُ avô (.Inf) بمعنی یاری کردن نگاه کنید .

این واژه از مصدر اوْ av درآمده که بمعنی یاری کردن است و دربند ۷ ازهات ٤٤ آمده ودرآنجابمعنی کوشیدن‌وغمخواری‌کردن‌گرفتیم، ازهمین بنیاداست‌اَوَرْ avar بمعنی‌یارویاورکه‌دربند۱۱ ازهمین هات‌آمده است .

۱۴ – زَستَوَنْت zastavaṇt همین یکبار در اوستا آمده ، در گزارش پهلوی توان از واژهٔ زَستَ z asta (دست) درآمده‌که در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ از هات ۲۸ گذشت .

دهمین بند

۱ – شما = یوزِمْ yûzəm ،دربند ۱۱ نیز آمده و دربند ۹ از هات۲۸هم بآن‌برخوردیم، بواژهٔ خشمَ xshmaدر یاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بواژهٔ یوشمَ yûshma در بند ۹ ازهات ۳۲ وبواژهٔ خشماکَ xshmâkaدربند۱٤–۱۵ازهات۳٤وبواژهٔیوشماکَ yûshmâka دربنده ازهات ۵۰ وبواژه های خشماوَنْت xshmâvaṇt و یوشماوَنت yûshmâvaṇt در شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ همین هات نگاه‌کنید .

۲ – ضمیر آنان : برمیگردد به چارپایان .

۳ – نیرو = اَئوُگَنگه aogaṅh ،درفروردین‌یشت‌پارهٔ۱۲ اَئوُگَر بمعنی نیروو‌توانایی وزوراست، همچنین دراوستا اَئوُجَنگه aoǰaṅh بهمین معنی آمده ، چنانکه درگاتها هات۵۰ بند ۳، اَئوُجَنگه aoǰaṅh نیزصفت است‌بمعنی نیرومند و توانا ، چنانکه درگاتها هات ۳٤ بند۸،دربند٦ازهات۲۸ بصفت اَئوُجَنگهوَنْت aoǰaṅhvaṇt ( ) بمعنی نیرومند برخوردیم ودربند ٤ ازهات ۳۱ ودربند ٤ ازهات ۳٤ ودربند های ۸ و ۱٦ ازهات ٤۳ نیز بآن برخواهیم خورد ، در پهلوی اُوزْ ôz و اُوزُومند ôzômand .

۴ – شهریاری = خشَتْهرَ xshathra دربند آینده نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۵ – او : این ضمیر برمیگردد به راد râd که بمعنی نگهداراست ودربندپیش یادشده است.

٦ – خان و مان خوب = هوشیتی hu-shiti ، دربند ۱۰ ازهات ۳۰ و در بند های ٦و۱۱ ازهات ٤۸ نیز آمـده . درگـزارش پهلوی (زند) هومانیشنیه humânishnîh (خان‌ومان‌خوب)، واژهٔ هوشُوئیثِهمَنْ hu-shôithəman کـه در بند ٦ از هات ٤۸ آمده با واژهٔ هوشیتی یکی است . درگزارش پهلوی خواریه x^vârîh یعنی آسانـی وگشایش. بنیاد این واژه ها شی shi میباشدکه بمعنی خان ومان‌کردن وجای‌گزیدن ونشیمن ساختن و زندگی‌کردن وآرام‌گرفتن است ، چنانـکه در بند ۵ از هــات ۳۳ و در بند ۹ از هات ٤٤ و دربند ۱٦ ازهات ٤٦، همچنین باجزء آ : â-shi بمعنی جای‌گزیدن و آساییدن و نشیم کردن است ، چنانکـه دربند۳ ازهات ٤۳ ودربند ۵ ازهات ٤۷ ، واژهٔ نِشیم‌که بمعنی جا ونشستگاه است باید ازواژهٔ شی shi باجزء نی ni : ni-shi باشد:

چنین گفت سیمرغ با پور سام / که ای دیده رنج نشیم وکنام

نگاه‌کنیدبه : Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن . شَیَنَ shayana از مصدر شی shi یعنی جـای سرای ، گـاه ، خـانـه ، بـا واژه هـــای دیگـر ترکیب یـافته چـون رامَ شَیَنَ râma-shayana یعنی را مشگـاه . هـوشَیَنَ hu-shayana یعنی خوبسرای چنانکـه در پاره ۲ تیریشت و پارهٔ ٤ مهریشت . گَوَشَیَنَ gava-shayana یعنی گـاوگـاه ، چنانکه در پـارهٔ ۱۵ مهریشت ، گَوَشَیَنَ درست بهمان معنی است که گَـوُستانَ gavô-stâna یعنی گـاوستان

که باواژه هـای اسپُوستانَ aspô-stâna یعنی اسبستان یـا ستورگـاه (طویلـه ، اصطبل) و اوشترُوستانَ ustrô-stâna یعنی شترستان در پاره های ۲۴ـ۳۰ از فرگرد پانزدهم وندیداد آمده است.درزبان ارمنی واژهٔ شِین shên که بمعنی دهاست از شَیِنَ ایرانی گرفته‌شده‌است. این واژه درفارسی در واژهٔ گلشن بجا مانده که‌مرکب است‌از گل و شن یعنی گلستان. بواژهٔ شوُئیتهرَ shôithra (روستا) دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۶ ازهات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۷ – رامش = رامَنْ râman ، در بند ۱۱ ازهات۴۸ودربند ۸از هات ۵۳ نیز آمده ، در پهلوی رامشن ، در فارسی رام و رامش و آرامش گوییم ازمصدر رَمْ ram درآمده که بمعنی آسودن‌است‌وباجزء آ: آرَم â-ram همان است که درفارسی آرمیدن و آرامیدن شده‌است، فعل رَمْ دریسنا ۱۰ پـارهٔ۱ و فعل آ رَمْ در فرگرد ۵ وندیداد پارهٔ۲۱ بکار رفته است .

۸ – انـدیشیدن( ) = مَن man درپهلوی مِنیتن mênîtan . من man نیز درگاتها بمعنی ماندن است چنانکه در بند۲ از هات ۴۹،درفرس هخامنشی نیزمَن man ، در پهلوی ماندن .

۹ – نخستین : پئُواوروِیَه paouruya (.) صفت‌است،درجاهای‌دیگر اوستاپئُوئیریَه paoirya،درفرس‌هخامنشی پَرووِیَه paruviya .دربند ۱۱ ازهات ۲۸ نیزباین صفت برخوردیم، دربندهای ۷ـ۸ از هات ۳۱ وبسا دربندهای دیگر ازگاتها نیز آمده . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – پدید آرنده = وَئِدَ vaêda ،صفت‌است از مصدر وید vid (= وَئِد vaêd)که بمعنی یافتن وپیدا کردن وپدید آوردن‌است . بیادداشت شمارهٔ ۴ ازبند۶همین هات نگاه کنید .

وئِدَ vaêda نیزدرگاتهابمعنی یابندگی‌ورسیدگی‌است‌چنانکه

در بند ۱۱ از هات ۳۲، در بخشهای دیگر اوستا وَئِذَ vaêdha چنانکه در یسنا ٦٨ پارهٔ ۱۳ ، وَئِدیشتَ vaêdišta که در بند ۱۹ از هات ٤٦ آمده صفت تفضیلی است از وَئِذَ یعنی پدید آورنده تر ، چاره سازتر .

۱۱ – مقصود ازواژه «این» = اَهیا ahyâ این است : برانگیختن چنین توانایی وشهریاری که آسایش بخشد ورامش دهد ، ازاهورامزداست وبس ، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن .

یازدهمین بند

۱ – کجا = کودا kudâ ، همین یکبار درگاتها آمده .

۲ – بجای راستی، منش نیك، شهریاری؛ اَشَ asha ، وُهومَنَنگه vohu-manaṅh ، خشتِر xshathra آمده ، چنانکه پیداست دراینجا این واژه‌ها اسم مجرداند نه اسم‌خاص امشاسپندان اردیبهشت و بهمن وشهریور .

۳ – مردم = مَشَ masha ( ) بیاد داشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین‌هات‌نگاه‌کنید .

۴ – پذیرفتن ( ) = زَنْ zan ، در فرس هخامنشی دَنْ dan دانستن وشناختن،همان است‌که درپهلوی( ) ودرفارسی‌دانستن‌گوییم. دراینجاباجزء پَئیتی : paitî-zan یعنی شناختن،پذیرفتن وباجزء فرَ : fra-zan بنیادواژهٔفرزان وفرزانه است که‌بمعنی‌دانش ودانااست وزاء اوستا درآن بجا مانده است :

مخالفان توبی فرّهند و بی فرهنگ معادیان تو نافرّخند و نافرزان (بهرامی)

بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ – شناختـن ( ) از مصدر خشنا xshnâ ،درفرس هخامنشی‌نیزخشناxshnâ همان‌است که‌درپهلوی( ) ودرفارسی‌شناختن (شناس،شناسایی)گوییم. دراینجاباجزء فرا : frâ-xshnâ یعنی فرا شناختن، بهمین واژه دربند ۱۲ از هات ٤۳ نیز برمیخوریم .

۶ – مه = مَزْ maz ، درپهلوی‌مس (مسمغان = مصمغان یعنی‌بزرگ مغان، درلهجهٔ دری: لهجهٔ زرتشتیان ایران مامس و بامس یعنی‌مادربزرگ وپدربزرگ)، درفارسی مه یعنی بزرگ وواژه‌های مهترومهتری ومهست ومهی ومهین یعنی‌بزرگتروبزرگتری وبزرگترین وبزرگی وبزرگ دربرابرکه (کوچک) وکهتر وکهتری وکهی وکهین است،دربند ۲ از هات ۳۰ و دربند ۱۴ ازهات ۴۶ نیزبواژهٔ مَزْ maz(= بزرگ)برمیخوریم. مَزیشتَ mazišta صفت‌عالی‌است یعنی مِهست ، مهترین ، دربند ۵ ازهات ۲۸ بآن بر خوردیم و دربند ۱۳ ازهات ۳۱ ودربند ۶ ازهات ۴۵ ودربند ۸ ازهات ۵۳ باز بآن خواهیم رسید .

مَزَنْگه mazaṅh یعنی مِهی وبزرگی‌وفراوانی چنانکه‌در فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۵۱ویسنا۵۸ پارهٔ۷همین واژه صفت است یعنی بزرگتر،درگاتها مَزْیَنْگه mazyaṅh چنانکه‌در بند۱۷ ازهات ۳۱، همچنین مَزَن mazan یعنی بـزرگی و بزرگواری ، چنانکه در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۷ (هفت هات) .

مَزَنْتْ mazaṇt بمعنی مه وبزرگ در بخشهای دیگـر اوستا بسیار آمده چنانکه درمهریشت‌پارهٔ ۴۴ وجز آن . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ – واژه‌ای که به « آیین مُغ » گردانیدیم درمتن مَگَ maga آمده، دربند ۱۴ازهات ۴۶ ودربندهای ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ ودربند ۷ از هات ۵۳ دوبار نیز یادشده است، دربند ۷ ازهات ۳۳ و دربند ۱۵ از هات ۵۱ بواژهٔ مَگَـوَنْ magavan بر میخوریم ، صفتی است‌که از واژهٔ مَگَـ maga درآمده است . باین دوواژه‌فقط درگاتهابرمیخوریم، گزارندگان (مفسّرین) اوستاباآن معنی های گوناگون داده‌اند ازآنهاست : کاربزرگ ، وظیفهٔ مهم = Great work[1] .

---

(۱) Haug's Essays P. 166 در ترجمه بند ۱۴ از هات ۴۶ (اشنودگات)

بزرگی ، کـار بزرگ = Grosse Tat ،Grösse[1] ؛ اشپیگل Spiegel نیـز بهمین معنی گرفته است[2] ؛ شغل و پیشه وکـار = enterprise [3] ؛ پونگر K.E.punegar از کانگا Kanga پیروی کرده بهمین معنی گرفته است[4] ؛ توانایی ، بزرگی ، شکوه = Herrlichkeit, Macht, Grösse[5] ؛ کاربزرگ ، وظیفهٔ مهم ، دهش ، بزرگی = Grandeur , don , grand oeuvre[6]؛ برادری،انجمن،یگانگی = Brotherhood[7]؛ میلز Mills درگزارش گاتهای خود هرکجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن را بزرگـی و مقصد بـزرگ و کشور بـزرگ و مقصد مقدس تـرجمه کرده = Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm[8] ثروت = riches[9]؛ مقصد مغ = Magian cause[10] ؛ گلدنر Geldner واژهٔ مَگَ maga را به مُغو 𐬨𐬊𐬖𐬎. moghu (مُغ) که از آن سخن خواهیم داشت ،پیوسته مینویسد : مُغو یکی ازاعضاء مَگَ میباشدو مَگَ بمعنی جمعیت وفرقه یاانجمن است:

Moghu " ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder einer Genossenschaft„[11]

---

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118 ; Commentar über Das Avesta II Band s. 217 .

(۳) Kanga، complete Dictionary of the Avesta Language , Bombay 1900 p. 388.

(٤) The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928 p. 42.

(٥) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(٦) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220; ibid. Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra,Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gathas,Leipzig 1895.

(۹) Carnoy,Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38.s.200.

همین دانشمند چندی پس از آن مَگَ را بمعنی پاداش = Belohnung گرفته [1] و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی = Gnadengabe (auf das Paradies) ترجمه کرده است [2] ؛ بار تولومه Bartholomae این واژه را بمعنی مجمع دانسته بویژه مجمع دینی زرتشتی = Bund , Religionsbund . Geheimbund [3] ؛ ریخلت Reichelt از بارتولومه پیروی کرده بمعنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هیئت دینی زرتشتی [4] ؛ اندر آس Andreas بمعنی دهش = Gabe دانسته همچنین لومل Lommel [5] ؛ مارکوارت Markwart نیز بهمین معنی گرفته است [6] ؛ دارمستتر واژهٔ مَگَ 𐬨𐬀𐬔𐬀 maga را در بند ۱۱ ازهات ۲۹ و در بند ۱۴ ازهات ۴۶ فضیلت = vertu و در بندهای ۱۱ و ۱۶ ازهات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده، همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد ، هرزگی = perversité ترجمه کرده این معنی بسیار شگفت آمیز را از دو واژهٔ پهلوی در گزارش اوستا (زند) که نتوانسته درست بخواند و دریابد

---

(۱) Sitzungsberichte der Königlich Preussichen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(۲) Die Zoroastrische Religion (das Avesta)Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(۳) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(۴) Avesta Reader p. 188.

Baily نیز بهمین معنی گرفته : Covenant

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(۵) Ghatha des Zuraxthushthro (yosno 28.29,32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gatha's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(۶) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion, Roma 1930 s. 67-8.

درآورده است ، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گـزارش پهلوی بیرون آورده است[۱].

معنی‌هایی که باین واژه داده‌شده برخی از یك واژهٔ سانسکریت که برابر این واژهٔ اوستایی شناخته شده وبرخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسبی باین واژه داده اند . در سانسکریت واژهٔ مَگْهه magha بمعنی ثروت ، پاداش،دهش است. ازدیربازچندتن ازدانشمندان باین‌واژهٔسانسکریت برخورده مَگَ را باآن یکی دانسته وبهمان معنی گرفته اند اما در استعاره ومجاز معنی آیین ویاجامعه زرتشتی بآن داده‌اند باین معنی : دین زرتشتی که ازاهورا مزدا الهام شده ، پیغمبر ایـران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانـی دانسته مردم را بـدریافتن این گنجینهٔ مینوی انـدرز فرمود . در گزارش پهلوی (زند) مَگَ maga به مکیه makîh گردانیده شده یعنی‌مهی و بزرگی و ازبرای توضیح افزوده شده اپیچکیه apêčakîh یا اپیچاك شپیریه apêčak_shapîrîh یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی‌پاك وبی‌آلایش، ناگزیرازواژهٔ اویژگی، پاکی اخلاق یاتقدس اراده شده،چنانکه واژه‌های ویژ و ویژه و ویژگان و ویژش درفارسی ،گذشته ازمعنی خالص و پاك و ناآمیخته ، بمعنی تقدس ومقدس‌است .

هرمعنی که واژهٔ مَگَ دربنیاد داشته باشد و هرمعنی که گزارندگان روزگار ساسانی درگـزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند وهرمفهومی که دانشمندان این روزگاران ما ازپارسیان واروپاییها ازاین اراده‌کنند ، خود بندهای گاتها بهتر از همه گویای‌معنی آنست.چون امروزه معنی سرودهای گاتهاروشنترازپارینه‌است‌ناگزیر واژه‌های آنهاهم پرتوی یافته مفهوم هریك هویداتراست.

ازپنج بندگاتها که‌واژهٔ مَگَ درآنها بکاررفته:هات۲۹ بند۱۱، هات ٤٦ بند١٤، هات۵١ بند۱۱ وبند١٦، هات ۵۳ بند۷،دربنداخیردوبارآمده ودردوبنددیگر که واژهٔ

---

(۱) Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.

مَگَوَنْ 𐬨𐬀𐬖𐬀𐬎𐬎𐬀𐬥 magavan درآنها آمده: هات۳۳ بند۷، هات۵۱ بند۱۵، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران ازاین دو واژه دین و آیین خود و پیروان دین خودرا اراده کرده است، گذشته ازاین خود واژهٔ مَگَ یاد آور مُغو 𐬨𐬊𐬖𐬎 moghu اوستا و مَگو magu درفرس هخامنشی است، واژه‌ای که در فارسی مُغ گوییم و درعربی مجوس شده، وموبد، نامی که به پیشوایان دین زرتشتی میدهیم، هیئت اوستایی آن باید مُغوپَئیتی 𐬨𐬊𐬖𐬎-𐬞𐬀𐬌𐬙𐬌 moghupaiti باشد.

در اوستا یکبار واژه مُغو آمده آنهم درآمیزش بایك واژهٔ دیگر: مُغوتْبیش 𐬨𐬊𐬖𐬎-𐬙𐬠𐬌𐬱 moghu-ṯbish، صفت است یعنی مغ آزار (بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند۶ ازهات ۲۸ نگاه کنید) چنانکه دریسنا ۶۵ پارهٔ ۷ آمده است.

داریوش بزرگ درسنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) ازگماتا Gaumâta کسی که بنام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ درهنگام لشکرکشی کنبوجیه بمصر، بتاج وتخت هخامنشیان دست اندازی کرده وخودرا پادشاه ایران خوانـد و در دهم ماه باگ یادی Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش ازمسیح[۱]) کشته شد، نام میبرد وچندین بار اورا یك مَگو magu یعنی مغ خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان ازقرن پنجم پیش ازمسیح ببعد پیشوای دینی ایران mogos (مغ) نامیده میشده است. چون در جای دیگر از مغ سخن داشتیم[۲] در اینجا بیش ازاین نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا صفحهٔ ۷۵ ـ ۷۹)، در گاتها واژهٔ مَگَوَنْ 𐬨𐬀𐬖𐬀𐬎𐬎𐬀𐬥 magavan که صفت است، کسی است پیرومَگَ 𐬨𐬀𐬖𐬀 maga یا پیرو آیین مُغ. ازاین واژه مطلق زرتشتی اراده میشود نه مانند واژهٔ

---

(۱) نزد کونیك . دهم ماه بال یادی برابراست با ۲۸ اکتوبر :
Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Poure-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

موبد که بویژه نامی است ازبرای پیشوای دین مزدیسنا ،آنچنانکه واژهٔ مجوس در درنوشتهای قرون وسطی بمعنی مطلق زرتشی نزد نویسندگان‌ایرانی وعرب بکاررفته است‌درفارسی نیزواژهٔ مُغ (مُغان) درنظم و نثر بمعنی موبدان وهمه بهدینان‌یازرتشتیان بکار رفته است .

۸ – اکنون: ꞏ۹۱ nû درپهلوی چنانکه درفارسی نون نیزدرردیف‌کنون واکنون آمده، فرخی گوید .

مردمان را راه دشوار است نون اندرآن دشت ازفراوان استخوان
(فرهنگ جهانگیری)

۹ – یاور = اَوَرْ ꞏ avar از مصدر اَوْ ꞏ av یـاری کردن ، پاسبانی کردن. بیادداشت شمارهٔ۱۳ ازبند ۹ همین‌هات نگاه کنید.

۱۰ – بهره =راتی ꞏ râti بمعنی‌بخشش‌ودهش‌ازمصدر«را» ꞏ râ بخشیدن،درفارسی رادی گوییم، مُعزّی گوید :

آن کامگارمحتمل نیکوخصال و نیکدل شادی‌بطبعش‌متصل‌رادی بدستش مقترن

دربند۷ ازهات۳۳ نیزباین واژه‌برمیخوریم .دربند۱٤ ازهات ۳۳ ودربند ۹ ازهات ٤۳ واژهٔ راتا ꞏ râtâ نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ – مانندشما= یوشماوَنت ꞏ yushmâvaṇt بسا هم در گاتها خشماوَنت ꞏ xshmâvaṇt چون‌شما،بسان شما دربند ۲_۳ ازهات ۳٤ ودربند ۸ ازهات ۳۳ ودربند ۱ ازهات ٤٤ ودربند۱۰ ازهات ٤٦ ودربند ٦ ازهات ٤۹ نیز آمده،بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱۰ ازهات۲۹وبیادداشت شمارهٔ۳ ازبند ۱ ازهات ٤٤ نیزنگاه کنید .

۱۲– ایستاده‌ایم = اِهما ꞏ əhmâ ازمصدر اَهْ ꞏ هستن،یعنی هستیم ازبرای خدمت‌شما ، ازبرای بهره و سوددادن بشماهستیم و آماده‌ایم.

(اَهنَوَدگات : یسنا، هات ۲۰)

نخستین بند

۱ – سخن داشتن، گفتن ( ) = وَچْ . vac ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ – خواستار شنیدن ( ) – ایش . ish – ( ) بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ – دانا، آگاه = ویدوش vîdus ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ – بیاد سپردن مَزداتهِ از مصدر مزدا maz-dâ که در بند ۱ از هات ٤٥ نیز آمده ، در جاهای دیگر اوستا maz-dâ بیاد سپردن ، بخاطر داشتن . مزداته mazdâtha که همین یکبار در اوستا آمده یعنی بیاد سپردنی ، چیزی که باید بخاطر داشت. ازهمین بنیاد است هومازْدَرْ hu-mazdar یعنی کسی که خوب بیاد نگاه‌میدارد ، نیکو بخاطرمی‌سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار ، دیگر در اوستا نیامده است . درگزارش پهلوی هومینیتار hu-mênîtâr یعنی آنکه خوب بیاد ومنش دارد.

۵ – ستایش = ستَئوتَ staota ازمصدر ستو stu که درفارسی ستودن گوییم. ستَئوتَ دربند ۸ ازهات ٤٥ و دربند ۱۲ از هات ٤۹ نیز آمده، ستَئُوتَر staotar یعنی ستایشگر، چنانکه دربند ۱۱ ازهات ۵۰ بواژه ستوت stût که نیز بمعنی ستایش است در بند ۹ از هات ۲۸ برخوردیم، (بیادداشت شمارهٔ ۵ از آن بند نگاه کنید) و دربند ۲ و بند ۱۲ وبند

۱۵ از هات ۳٤ نیز بر خواهیم خورد و خود مصدر ستو که بنیاد این واژه هاست درگاتها بسیار آمده : هات ۳٤ بند ٦ ، هات٤۳ بند۸، هات ٤٥ بند٦ ؛ هات ٥٠ بند٤ و بند۹ .

٦ – واژه‌ای که به «درود» گردانیدیم درمتن یسنیه yesnya آمده،در بخشهای دیگر اوستا یسنیه yasnya از مصدر یز yaz ودر فرس هخامنشی یَدْ yad یعنی پرستیدن ، ستاییدن . واژه هایی که ازاین بنیاد در فارسی بجای مانده بسیار است . چون در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳–۲٥ از واژهٔ یسْنَ yasna که گفتیم بمعنی پرستش و نماز وستایش است سخن داشتیم دراینجا فقط واژه‌های ایزد (جمع یزدان) وجشن ویزد گرد را یادآور میشویم . یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۸ ازهات ۳۳ نیز نگاه کنید .

۷ – شادمانی = اوروازا urvâzâ ازمصدر اورواز urvâz یعنی شادبودن، دربنده ازهات ٥٠ نیز آمده . اوروازِمَنْ urvâzəman که دربند ۱ ازهات ۳۲ آمده نیز بمعنی شادمانی ورامش است،دریسنا ۱۰ پارهٔ۸ اورواسمَن urvâsman ،اوروازیشتَ urvâzišta (درتأنیث اورواز یشتا)صفت است یعنی رامش دهنده‌تر ، شادمانی بخشنده تر، چنانکه دربند۸ ازهات٤۹. اوروازیشتَ urvâzišta نیز نام یکی از آتشهای پنجگانه‌است چنانکه دریسنا۱۷ پارهٔ۱۱ ودر فروردین یشت پارهٔ۸٥ یادشده‌است . بنخستین جلدیسنا، گزارش نگارنده ، ص۱۹۸ نگاه کنید .

مصدراورواد urvâd که بمعنی شادشدن است و در فروردین یشت پارهٔ ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز urvâz ، ازاین هیئت پسین نیز چندین واژه در آمده، از آنهاست اوروادَنْگه urvâdaṅh که نیز بمعنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ٤۳ آمده ، اوروائیدیَنگه urvâidyaṅh یعنی شادمانتر دربند٦ازهات۳٤ آمده است،همچنین واژهٔ اوروازْش urvâxš که بمعنی شادشدن

است بامصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشَت urvâxshat که دربند۱۳ازهات۳۴ آمده ازهمین بنیاداست ودر بند۸ازهات۴۴ اورواخشَنْت urvâxshant یعنی شادکننده وخوشبخت سازنده (نگاه کنید به :Altiran. Wörterb. von Barthol Sp. 1542

اورواخش اوختی urvâxš-uxtî که دربند۱۲ ازهات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، درپهلوی اورواخمنیه urvâxmanîh نیز بمعنی شادمانی ورامش است .

۸ - بیادداشت شمارهٔ۴ نگاه کنید بواژهٔهومانْـزْدْر ،ازبرای واژهٔهو hu بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - روشنایی - رَئُوچَنگه raočaṅh ،درفرس هخامنشی نیز رَوچه raučah ،درپهلوی روشنیه rôshnîh در بند ۷ از هات ۳۱ ودربند ۵ ازهات ۴۴ ودربند ۱۰ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر روچ ruč (= رَئـوچ raoč) روشن کـردن ، درپهلوی روشنینیتن rôshanînîtan،باجزء اوی یاآئیوی = aivi-raoč (=)همان است که درپهلوی( )ودرفارسی افروختن گوییم . واژه‌های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد ، بسیاراست، از آنهاست روز و روزنه وجز آن .

۱۰ - نگریستن( ) = دَرِسْ darəs دیدن، نگـاه کردن؛در بند ۵ از هات ۴۳ نیز آمده و بـا جزء وی : vî-darəs در بند ۸ از هات ۴۵ ، دَرِسْ darəs نیـز بمعنی دیدار و نگاه است و باین معنی با واژهٔ دیگر ترکیب یافته چون خونگْ دَرِسَ x'əṇg-darəsa یعنی خورشید نگرش یـا خورشید سان.بیاد داشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۶ ازهات ۴۳ نگاه کنید. دربند۱۳ ازهات ۳۲ دَرِسات darəsât بمعنی نگرش ونگاه یانگریستن است.بیادداشت شمارهٔ۱ ازبند۵ ازهات۲۸ وبیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۱ - شنیدن( ) =سرو . sru ،دربند آینده‌و در بندهای ۳ و۷ و ۸ ازهات ۳۲ ودربند ۱۱ ازهات ۳۳ ودربندهای ۱ و٦ و۱۰ ازهات ٤٥ ودربندهای ٦ و۷ و۹ از هـات ٤۹ و در بند ۱ از هـات ۵۳ و جز آن نیز آمده است . در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فرَ : . . fra-sru نیز بآن برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

دومین بند

۲ - گوش = گئوشَ . găusha ، دربخشهای دیگر اوستا گَـئُوشَ ، . gaosha ، درفرس هخامنشی گَـوُشَ gaushaهمان است که درپهلوی( ) ودرفارسی گوش گوییم ازمصدر گوش . gush (=گَـئُوش . gaosh) ، یعنی شنیدن ، نیوشیدن . بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - دیدن( ) =وین . vin (وَئِنْ . vaên)، درفرس هخامنشی وَئِین vain ، درگزارش پهلوی(زند) دیتن = دیدن ، درفارسی بین همان وین اوستا و وئین فرس است اما درواژه‌های مرکب آمده چون جهان بین ، خردبین و جز آن . واژه های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون بینا ، بینایی ، بینش ، بیننده .گـذشته از این ، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی همین مصدر و برخی ازروی‌مصدر«بین»صرف میشود، مثلا زمان گذشته : دیدم، دیدی، دید و جز آن از مصدر دیدن است وزمان حاضر : بینم ، بینی بیند وجز آن از «بین» برابرمصدردیدن دراوستا «دی» . dî آمده که‌بمعنی دیدن ونگریستن‌ونگاه کردن است چنانکه دربند۱۰ ازهات ٤٤ودربند۹ ازهات ٤۹ (بارتولومه در فرهنگ خود درستون 724چنین یادکرده : (2 dâ(y))، گذشته ازبند۲ ازهات۳۰که مصدر وین باجزء اَ (a) آمده : اَوین . a-vin (= اَوَئِن . a-vaên)در بند۲ازهات ٤٦نیزباهمین جزء بکار رفته است (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۲ ازهات ٤٦ نگاه کنید) ، دربند۱۳ ازهات۳۱ باجزء اَئیبی . aibî آمده .

دربند ۱۰ از هات ۳۲ vaênanhe (Inf.) یعنی دیــدن
از همین بنیاد است ، در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانــده : وینشن ،
ویناك ، در فارسی به باء تبدیل یافته است ، همچنین در پهلوی وپازند خود
این مصدر بجامانده : وینستن vênastan .

۴ ــ منش = مَنَنْگه manaňh ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۵ ــ روشن = سوچَ sûča، دربخشهای دیگر اوستا sûka ،درگزارش پهلوی (زند) روشن ، ازهمین واژه‌است «سو» که بمعنی روشنایی است چون چراغ کم‌سو وچشم بی‌سو وستارهٔ کم‌سو،شمس فخری گفته :

مه وخورشید برگردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو

سوچَ sûča از سوچْ suč (= سَئُوچْ saoč) در آمده که در پهلوی ( ) ودرفارسی‌سوختن گوییم،همچنین درپهلوی سوچینیتن sočînîtan آمده . دربند١٤ ازهات ۳۲ همین فعل بکار رفته‌است امادر آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یاىغیرت وهیجان آوردن وبرانگیختن. واژهٔ سوخْرَ suxra که درپهلوی سُخر soxr ودرفارسی سرخ گوییم ازمصدر سوچ suč درآمده‌است .

sukra درسانسکریت بمعنی روشنایی است ، دربند ۱۹ ازهات ۳۱ ودربند ۹ ازهات ۵۱ همین صفت از برای آتش آورده شده ، میتوان بآذر افروزان یا آتش سرخ گردانید، دراینجا یادآور میشویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارندهٔ آب و تاب سرخ یاسرخگون .

٦ ــ جــدایی = وی‌چیتَهِ vi-čitha بمعنی دستور وامتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی ، از مصدر وی‌چی vî-či یعنی برگزیدن ، بازشناختن،دربند۸ ازهات۳۲ودربند ۱۸ازهات ٤٦ نیز آمده . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند۳ همین هات نگاه کنید .

۷ ـ بجای واژهٔ کیش در متن آ وَرِنَ â-varəna آمـده ، بساهم درگاتها بی جزء آ (â) آمده : وَرِنَ varəna یا وَرَنَ varana ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳۱ ودر بند ۱ـ۲ از هات ۴۵ ودر بند ۴ از هات ۴۸ ودر بند ۳ از هات ۴۹ بمعنی دین و کیش یاایمان و اعتقاد است، برابر واژهٔ اوستا باید در فارسی گَروِش یا باورباشد. وَرِنَ varəna نیز نام سرزمینی است (درطبرستان) چنانکه درفقرهٔ ۱۷ ازنخستین فرگرد وندیداد ودرفقرهٔ ۳۳ آبان‌یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است وَرِنَ بمعنی کیش و اعتقاد ازمصدر وَر var در آمده که بمعنی گروانیدن یا بمعنی بایمان و اعتقاد آوردن است ؛ همچنین بمعنی برگزیدن و گرویدن ودین‌پذیرفتن و برتری دادن‌است. درپهلوی ورویتن varavîtan ، ورویستن varavîstan، گرویتن (= گرویدن) آمده، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید. گذشته ازاینکه واژهٔ گرویدن درفارسی همان وَرْ var اوستا و وَر var فرس هخامنشی است که مانند بسیاری ازواژه‌های دیگر واو به گاف برگشته ، واژهٔ دیگری درفارسی نیز ازهمین بنیاد بجا مانده و آن واژه باور است بمعنی اعتقاد که ازواژه های رایج فارسی است :

ز سودابه گفتار باور نکرد نمیداشت زایشان کسی را بمرد (فردوسی)

دراوستا فعل وَرْ var بسیار آمده ، در گاتها : هات ۲۸ بند ۵ ، هات ۳۰ بند ۵ و ٦ ، هات ۳۱ بند ۳ و ۱۷ (در بند ۱۰ از هات ۳۱ باجزء فرا) ، هات ۳۲ بند ۲ و ۱۲، هات ۴۳ بند ۱٦ ، هات ٤۷ بند ٦ ، هات ۵۱ بند ۱۸، هات ۵۳ بند ٤. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۸ ـ بجای «هریك،هریك» درمتن نَرِمْ نَرِمْ narəm-narəm آمده از واژهٔ نَرْ nar که درفارسی نیز نر گوییم دراوستا بجای مرد میآید در برابر نائیری nâirî زن ، دراینجا بمعنی هریك یا هر کس گرفته شده است ، درگزارش پهلوی بجای آن مرد وزن آورده شده است .

۹ – خویشتن = ... از واژهٔ خْوَ ... xᵛa وتَنو ... tanû . خْوَ xᵛa درگاتهاودربخشهای دیگر اوستا یعنی خویش همچنین در پخشهای دیگراوستا هوَ ... hva یا هَوَ ... hava آمده است (درتأنیث‌خوا ... xᵛâ ،هوا ... hvâ)، این واژه ها نیز دراوستا مانند واژهٔ خود درفارسی ازضمایراست. تَنو tanû همان است که در فارسی تن گوییم. خوَ و تَنو دراوستا درست برابرمیافتد باواژهٔخویشتن درفارسی. دربند ۷از هات ۴۳ ودربند ۸ ازهات ۴۶ و دربند ۶ ازهات ۵۳ واژهٔ تنوبمعنی خود یاکس بکار رفته اما دربند ۱۰ ازهات ۳۳ بمعنی تن و پیکر است، به‌بند ۱۴ ازهات۳۳ نیز نگاه کنید . در بند ۲۰ از هات ۳۱ ودربند ٤ و بند ۱۱ از هات ٤٦ و دربند ٤ ازهات ٤٩ ودربند ۱۳ وبند١٤ و بند۲۲ از هات ۵۱ بواژهٔ خْوَxᵛa برمیخوریم

۱۰ – انجام : درمتن یآوْنگه ... yâṅh (=یاه ... yâh) ، در گـزارش پهلوی همین بند با صفتش که مَزْ ... maz باشد به مَس‌ْکار ... یعنی کار بزرگ گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده : ... په‌پساختن. په‌تن پسین، یعنی درسازیدن کار رستاخیز. چنانکه پیداست از« سرانجام‌بزرك »روزرستاخیز اراده شده، روزی که پیغمبر خواستار است پیروان‌آیین مزدیسنا چگونگی آن دریابند و بدانند که آن روز بهره و کامیابی کسی راست که دین راستین برگزیند . دربند١٤ ازهات٤٦و در بند ۹ ازهات٤٩ نیز بواژهٔ یآوْنگه yâṅh برمیخوریم ، درجاهای دیگراوستا نیزاین واژه بمعنی سرانجام بزرگ ودادگاه روز پسین (رستاخیز) آمده ، چنانکه درپارهٔ ۲ از یسنا ۳٦ (هفت هات) و در پارهٔ ۷ از یسنا ۵۸ و درپارهٔ ۳ از سروش‌یشت هادُخت و در پارهٔ ٤۱ از فروردین یشت . یآونگه yâṅh (= یاه yâh) نیز در اوستا مصدر است بمعنی کمر بستن . بجلد خرده اوستا ،گزارش نگارنده ، ص٦۳ نگاه کنید.

۱۱ – بزرگ ، مِه = مَزْ ... maz ،بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از

هات ۲۹ نگاه شود .

۱۲ – دریافتن ( ) = بود . bud (= بُود baod)، بوذ . budh، درپهلوی بوییتن ودرفارسی بوییدن گوییم . بود bud دراوستا چنانکه بوی بردن درفارسی بمعنی دریافتن (درك کردن) ، و آگاه شدن نیز آمده، پارهٔ ۲۱ ازهات ۹ نگاه کنید درنخستین جلد یسناص ۱٦٥ ؛ در بند۲ ازهات ۳۰ این واژه باجزء پَئیتی . paitî آمده .

۱۳ – پایان پذیرفتن، انجام گرفتن = سَزدیائی . sazdyâi (Inf.) دربند ۱٦ ازهات ۵۱ نیز آمده ازمصدر سَند . saṇd که بمعنی ساختن وبجای آوردن است . بیادداشت شمارهٔ ۱۵ ازبند ۱ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

برخی این واژه را ازمصدر سَنگه . saṅh که بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است گرفته اند ، بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات۲۹ نگاه کنید .

۱ – درآغاز = پَئُو اورویه . paouruyê ازظروف زمان است، دربند۱۱ ودربند ۱۹ ازهات٤٤ ودربند ۲ از هات ٤٥ نیز آمده، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ ازهات ۲۸ نگاه شود .

سومین بند

۲ – گوهر: بجای این واژه مَئینیو . mainyu (مَنیو . manyu) آمده ، درپهلوی مینوك درجمع مینوکان . مَئینیَوَ . mainyava صفت است (درتأنیث مَئینیوا) که درفارسی مینو شده بمعنی بهشت وفردوس است ، نظامی گفته :

یکی مجلس آراست ازرود و می — که مینو ز شرمش بر آورد خوی

دراوستا مینو بمعنی خرد وروان یاروح است، درزبانهای اروپایی چون فرانسه وانگلیسی و آلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند ، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

صفت مَئینیَوَ mainyava که درجاهای دیگر بمعنی روحانی ومعنوی است ، بسا باصفت گَـئِتهیَه . gaêthya (از گَـئِتها .

gaêthâ = گیتی) آمده که بمعنی مادی وجسمانی است ، چنانکه در پارهٔ ۲۰از یسنا ۱۹ودر پارهٔ۸ ازیسنا۵۲ ودرپارهٔ ۱ازیسنا۵۳ (هفت هات) وجز آن، (بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند٤ همین‌هات‌نگاه کنید) . مینوی = مَئینیَوَ mainyava وجهانی = گَـئِیتهیه gaêthya درفارسی درست‌برابراست بامعنوی‌یاروحانی ومادی‌یاجسمانی‌عربی،بنابراین مَئینیَوَچیزی‌که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیرمرئی) باین معنی درپارهٔ۳سروش یشت‌ودرپارهٔ۱۷فروردین یشت‌آمده. درآن‌دوپاره‌سخن ازدروغ بچشم‌نیامدنی است بساهم‌صفت‌ایزدان ودیوها آمده : ایزدان‌بچشم نیامدنی‌ودیوهای‌ناپیدا ، چنانکه‌درپاره ۹۷مهریشت ودرپارهٔ۱۹ ازیسنا ۱ . درپاره‌های۱ـ۲ ازیسنا۱٦درمیان‌ایزدان‌یعنی کسانی که‌درخور ستایش اند ، اهورامزدا درسرایزدان مینوی وزرتشت درسر ایزدان‌جهانی یاد شده‌اند (بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۸٦ نگاه کنید)،از مینو که درفرهنك (ادبیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده میشود.

سپنتُو مَئینیو spəṇtô. mainyu یاسپنتُو مَئینیَوَ spəṇtô mainyava چنانکه در آغاز همین هات گفتیم نمایندهٔ خرد یاروان پاك مزداست در برابر اَنگرُو مئینیو aṅrô. mainyu یا اَنگرُومئینیَوَ aṅrô mainyava نمایندهٔ روان تیره که درفارسی اهریمن گوییم (بیادداشت شمارهٔ۵ ازبند۱۲ ازهات٤٤ نگاه کنید) . مَئینیو ومَنَنگه manaṅh که‌بمعنی منش‌است ازیك بنیاد است، هردوازمصدرمن man درآمده که بمعنی‌اندیشیدن‌است ودرپهلوی مینیتن شده است (بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید)

مئینیو ومَنَنگه هردو درفارسی « من » شده چنانکه در واژه های اهـرمن و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بد خواه) ، به بند ۲ از هات ٤۵ نیز نگاه کنید .

چون درفارسی واژه‌ای ازبنیاد واژهٔ مئینیَوَ ارستاکه درست‌معنی‌آن رابرساند بجا نمانده ناگزیر بجای آن « گوهر »آوردیم وآن را بمعنی اصلی خود که تخمه

ونژاد یا ذات واصل وعنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی ز شب (فردوسی)

« که چون مردم ازگوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »

(ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ٤٦)

جوهر (جواهر) معرّب ازگوهریا گهر پهلوی ([illegible]) وپارسی بمعنی سنگهای گرانبها ، معنی است که بعد ها بآن داده شده است .

۳ — همزاد : یِم 𐬫𐬇𐬨𐬀 . yə̄ma، درسانسکریت yama ازاین واژه همزاد اراده شده یعنی دوبچه که یکبار ازمادر زاییده شوند ، آن را درتازی توأم خوانند . زمخشری همین واژهٔ پسین را درمقدمة الادب (ص٤٦ س ۱) همشکم ترجمه کرده است ، در زبان رایج فارسی دوقلو گویند ودرزبان ادبی جُنابه بضم اول :

دولت و ملت جُنابه زاد چو جوزا مادر بخت یگانه زای صفاهان (خاقانی)

درکتاب نهم دینکرد در فصل۳ فقرهٔ ٤ نیز ازمصدر خیر وشرّ یا این دوگوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی و بدی جهان اند و آبشخور همهٔ نیکویی و زشتی زندگی ، یاد شده است .

۴ — بجای پندارو گفتار و کردار ، مَنَنگه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬢𐬵 . manaŋh ، وَچَنگه 𐬬𐬀𐬗𐬀𐬢𐬵 . vačaŋh ، شیئُوتَهنَ 𐬱𐬌𐬌𐬀𐬊𐬚𐬥𐬀 . shyaothna آمده است .

۵ — بهترو بتر : وَهْیَنگه 𐬬𐬀𐬵𐬌𐬌𐬀𐬢𐬵 . =وَخیَنگه 𐬬𐬀𐬑𐬌𐬌𐬀𐬢𐬵 . vahyaŋh=vaŋ̇yaŋh، درجاهای دیگر اوستا وَنگهَنگه 𐬬𐬀𐬢𐬵𐬀𐬢𐬵 vaŋhaŋh، درپهلوی وهتر [illegible] ودرفارسی بهتر گوییم ، صفت تفضیلی است از واژهٔ وَنگهو 𐬬𐬀𐬢𐬵𐬎 . vaŋhu (=وُهو 𐬬𐬊𐬵𐬎 . vohu) که در پهلوی وه [illegible] و در فارسی به گوییم. وَهیَنگه = وَخیَنگه دربند۲ ودربند٤ ازهات۳۱ودربند۳ازهات٤۳و دربند٤ ازهات ٤۸ ودربند٦ و۱۹ ازهات ۵۱ و دربند ۹ ازهات۵۳ آمده است .

بتر : درمتن اَکَ 𐬀𐬐𐬀 . aka یعنی بدوزشت، بمناسبت عطف بواژهٔ پیش بتر آوردیم. صفت تفضیلی اَکَ درگاتها اشیَنگه 𐬀𐬱𐬌𐬌𐬀𐬢𐬵 . ashyaŋh میباشد چنانکه

دربند ٤ از هات ٤٨ و در بند ٦ از هات ٥١ بکار رفته است.درجاهای دیگر اوستا اَشَنگه ashanh چنانکه در پارهٔ ۳۱ از هات ٥٩.همچنین در پارهٔ ٢٦ از مهر یشت بواژهٔ اَکَـتَرَ akatara برمیخوریم بمعنی بتر ، اَکَ aka در اوستا بسیار آمده، درگاتها : هات۳۲بندهای۳ و٥و۱۲، هات ۳۳ بندهای ۲ و ٤ ، هات ٤٣ بند ٥ ، هات ٤٥ بند ۱ ، هات ٤٦ بند ۱۱ ، هات ٤٧ بند ٤ ، هات ٤٩ بند ۱۱ یعنی بد و بد خواه ، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید : آکی نرسید بـر تو از من صد بار مرا ز تو رسد آك درفرهنگها اك نیز یاد شده است .

٦ – دراندیشه : درمتن خْوَفْنَ x^vafna آمده، همین واژه است که درفارسی خواب گوییم ، دربند٥ازهات ٤٤ نیز آمده ازمصدر خْوَپْ x^vap ، درپهلوی خوپتن ( ) ودرفارسی خفتن وخوابیدن وخسبیدن گوییم ، دربند ۳ ازهات ۳۰ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور واندیشه .

۷ – هویدا شدن( ) = سرو sru ،دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی شنیدن و نیوشیدن وسرودن وشنوانیدن است، دراینجا باجزءاَ : a-sru آمده، مُراد شنوانیدن و بگوش رسانیدن وخودرا شناسانیدن ونمودن وهویدا ساختن است .

۸ – برگزیدن ( ) = وی چی vî-či، در بند ٦ همین هات نیز آمده، دراین دو بند با واژهٔ اِرِشْ ərəš آمده یعنی درست برگزیدن . دربند ٥ازهات ۳۱ ودربند ٦ ازهات٤٩ واژهٔ وی چیدیائی vîčidyâi (Inf.) از همین بُنیاد بمعنی برگزیدن وباز شناختن نیز باواژهٔ اِرِش آمده است. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .

دراینجا یادآور میشویم که واژهٔ چینوَد (پُل صراط)که دربند های ۱۰ — ۱۱ ازهات ٤٦ ودربند۱۳ از هات ٥۱ آمده از بُنیاد همین مصدر است، ازآن جداگانه

سخن داشتیم .

اما واژهٔ اِرِشْ . ərəš در گاتها و دربخشهای دیگر اوستا اَرِشْ ، جداگانه در گاتها بسیار آمده چنانکه درهات ٤٤ بند های ۱ ـ ۱۹ ، هات ٤۸ بند ۹ وجز آن، بساهم باواژه‌های دیگر آمیزش یافته چون اِرِشْ رَتو . ərəš-ratu یعنی درست‌رد (دربارهٔ رد بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید) چنانکه در هات ٥۱ بند ٥ ؛ اِرِشْ وَچَنگه . ərəš-vačaṅh یعنی راست گفتار ، درست سخن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و دربند ۹ ازهات ٤۹ . در جاهای دیگر اوستا اَرِشْ وَچَنگه . arš-vačaṅh ؛ اِرِژْ . ərəž نیز همین واژه است و با واژه های دیگر درآمیخته چون اِرِژْاوخْذَنْ . ərəž-uxdhan (= اِرِژْ اوخْذَ . ərəž-uxdha) یعنی درست گفته شده چنانکه در هات ٤٤ بند ۱۹ ؛ اِرِژْ اوخذائی . ərəž-uxdhâi یعنی راست گفتن چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۹ (جزء اخیر این واژه ها ازمصدر وَچْ . vač میباشد ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید) .

در جاهای دیگر اوستا اَرش اوخذَ . arš-uxdha آمده ؛ اِرِژجی . ərəžəǰî یعنی راست زندگی‌کننده چنانکه در هات ۲۹ بند ٥ ودرهات ٥۰ بند ۲ و در هات ٥۳ بند ۹ (بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .)

اِرِشیَه . ərəshya که‌درپارهٔ٤ ازیسنا ٤۰ (هفت‌هات) آمده یعنی درستکاریاراست‌کُنش ؛ اِرِشوَ . ərəshva نیز صفت است بمعنی راست ودرست یا درستکردار (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۲۸ نگاه کنید)

همچنین صفت اِرِزو . که بمعنی راست ودرست است ازبنیاداِرِشْ . میباشد باین واژه دربندهای ٥ و ٦ از هات ۳۳ ودر بند ۳ ازهات ٤۳ و دربند ۱۳ از هات٥۱ ودر بند۲ ازهات ٥۳ برمیخوریم ودرهمه جا صفت راه‌آورده

شده است. رَزیشتَ . raziŝta صفت عالی است از اِرزو ərezu یعنی راست ترین ، درست ترین چنانکه در بند ۱ ازهات ۳۳ (بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۳ ازهات ۵۱ نگاه کنید.)

۹ — نیك اندیش،بداندیش یا نیکخواه ، بدخواه : هودا hu-dâ (.) دوژدا . duž-dâ (.) در گزارش پهلوی هوداناك ، دوش داناك

درسرواژهٔ «دا» اختلاف کرده‌اند،برخی آن را ازمصدر دا . dâبمعنی دانستن گرفته اند ، اما چنانکه در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفتیم مصدر زَنْ . zan دراوستا بمعنی دانستن است ودرفرس هخامنشی دَنْ dan (اَدانا adânâ)چنانکه درسنك‌نبشتهٔداریوش‌بزرك دربهستان (بیستون)،درکُردی که یکی از لهجه های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است ، درواژه‌های فرزان وفرزانه که‌گفتیم بمعنی دانش‌وداناست ازهمین مصدر است،باجزء فرا : . frâzan ، در پهلوی فرزانك frazânak و فرزانکیه frazânakîh فرزانگی، چنانکه‌دیده میشود دراین واژه زاء اوستا بجامانده است .

دربند ۳۲ از هات ۳۱ ودربند ۳ وبند ۱۳ از هات ۳٤ وبند ٦ از هات ٤٥ و بند ۳ ازهات ٤۸بواژهٔ هودا . hu-dâ ودر بند۱۰ ازهات ۵۱بواژهٔ دوژدا . duždâ برمیخوریم.دربخشهای‌دیگراوستا نیز این دو واژه‌بسیار آمده امابادال : هوذا . hu-dhâ ودرگزارش‌پهلوی هوداك hu-dâk شده است . ازگزارش پهلوی برمیآید که بگاه ساسانیان نیز بنیاد واژهٔ دا dâ روشن نبوده چه واژهٔ هوداhu-dâدرگاتها وهوذاhu-dhâ درجاهای دیگر اوستا که هر دو یکی است درگزارش پهلوی گاتها هوداناك شده یعنی « دا » ازمصدر دانستن گرفته شده اما دربخشهای دیگر اوستا هوداك شده، «ذا » ازمصدر دا dâ که بمعنی دادن وبخشیدن و آفریدن است گرفته شده است .

واژهٔ دُزد در فارسی باید با همین واژهٔ اوستائی دوژدا duždâ یکی

باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که بواژه هوذا hu-dhâ برخورده آن را به نیك کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده و همین معنی مناسب افتاده ، بویژه در پاره هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون در یسنا ۱٦ پارهٔ ۵ ، یسنا ۳۵ (هفت‌هات) پارهٔ ۱ ، هفتن یشت پارهٔ ۱۲، سیروزه بزرگ پارهٔ ۲۲ ، ویسپرد کردهٔ ۸ پارهٔ ۱ وجز آن و واژه دوژدا duž-dâ را به بدکنش گردانیده چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۵۲ ، یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۵ وجز آن. در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است . همچنین در گاتها بصفت هودانو hu-dânu (در تأنیث hu-dânû)بسیار برمیخوریم چنانکه در هات ۳۱ بند ۱٦ ، هات ٤٤ بند ۹ ، هات ۵۰ بند ۹ ، هات ۵۳ بند ۳. این واژه نیز مانند واژهٔ هودا hu-dâ درگزارش پهلوی هوداناك hu-dânâk ترجمه شده است .

بار تولومه .Bartholo این واژه ها را ازمصدر دا dâ (y) 2 بمعنی دیدن گرفته است .(Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823)

ازاین مصدر بمعنی دیدن که معمولا دی dî ضبط شده در یادداشت شماره۳ ازبند۲ ازهات۳۰ سخن داشتیم . صفتهای هودا (=هوذا)، هودانو هر مصدری که در بنیاد داشته باشند معنی که گزارندگان پارسی واروپایی اوستاب آنها داده‌اند همان است که گزارندگان اوستا بگاه ساسانیان بآنها داده اند یا یك معنی نزدیك بآن : هوداناك ، هوداك

نگارنده هودا ودوژدا را به نیك اندیش و بداندیش گردانیده میتوان دانا و نادان، بخرد و نابخردهم گفت، اما واژه‌های هو و دوژ : هو hu یا hû همیشه دراوستا باواژه‌های دیگر در آمیخته، همچنین است در فُرس هخامنشی هو hu : هواسپ hvaspa ، هومرتیه humartiya یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ نبشتهٔ پارس (تخت جمشید)، پارس را دارای اسبهای خوب و مردمان خوب خوانده است.

دراوستا مثال آن بسیار است، از آنهاست در گاتها: هومانْزدَرَ

hu-mazdra یعنی خوب یاددارنده چنانکه درهات ۳۰ بند ۱ آمده ، یادداشت شمارهٔ ۴ آن بند نگاه کنید ؛ هوجیتی . hu-jîtî خوب زندگی، درپهلوی هوزیوشنیه huzîvishnîh چنانکه درهات ۳۳ بند ۱۰ آمده، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید ؛ هوجیاتی . hu-jyâtî زندگی خوب درهات ۳۲ بند ۵ ودرهات ۴۶ بند ۸ آمده ؛ هوشیتی . hu-shiti خان ومان خوب چنانکه درهات ۲۹ بند ۱۰ ودرهات ۴۸ بند ۱۱ ؛ هوشُوئیتِهمَنْ . hu-shôithəman خان ومان خوب چنانکه درهات ۴۸ بند ۶، یادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

هوچیستی . hu-čistî خوب آموزش چنانکه درهات ۳۴ بند ۱۴ ودرهات ۴۶ بند ۴ ؛ هواَپَنگه . hv-âpaṅh خوب کنش چنانکه درهات ۴۴ بند ۵ ، یادداشت شمارهٔ ۲ آن بندنگاه کنید ؛ هوخرَتو . huxratu خوب خرد چنانکه در هات ۳۴ بند ۱۰ و هات ۵۱ بند ۵ ؛ هوخشَتهر . hu-xshathra خوب شهریاری کننده چنانکه درهات ۴۴ بند ۲۰ وهات ۴۸ بند ۵ وهات ۵۳ بند ۸ ؛ هونَر . hu-nara (درفارسی هنر شده) چنانکه در هات ۴۳ بند ۵ ؛ هومِرتی . hu-mərəti خوب پیك چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۰ ازمصدر مَرْ . mar، یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۴ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ ازهات ۳۱ نگاه کنید ؛ هوزِنتو . hu-zəṇtu خوب شناسا چنانکه در هات ۴۳ بند ۳ و هات ۴۶ بند ۵ وهات ۴۹ بند ۵، زَنتو ازمصدر زن . zan دانستن در آمده که دریادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

هوشَن . hu-shāna خوب ارزانی یادرخور وشایسته ازمصدر هَنْ . han بچیزی ارزانی بودن، یادداشت شمارهٔ ۱۴ ازبند ۵ ازهات ۵۳ نگاه کنید؛ هوش هَخی . hus-haxi خوب دوست چنانکه درهات ۴۶ بند ۳۱، هخی . haxi جداگانه بمعنی دوست در اوستا (جز از گاتها) بسیار

آمده است .

هو hu درسریك دسته ازواژه های فارسی بجا مانده وبسا «ها» به « خا » برگشته چون هنرکه گفتیم در اوستا هونَرَ hu-nara ازواژهٔ نَرْ nar که درفارسی نیز نرگوییم دراوستا بمعنی مرد ویل ودلیر و پهلوان است ، بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

هژیر یعنی خوب وپسندیده و نیکو ، در اوستا هوچیتهر hu-čithra چنانکه در یسنا ٥۸ پارهٔ ۱ و درارت یشت پارهٔ ١٥ یعنی خوب نژاد ، نیکوسرشت . چیتهر čithra دراوستا بدومعنی آمده نخست آشکار وروشن وپدیداروهویدا ، همین واژه است که درفارسی چهر شده است ، دویم نژاد و تخمه وپیوند ، دقیقی درشاهنامه گوید:

بشاه جهان گفت زرتشت پیر که دردین ما این نباشد هُژیر

خرم ازواژهٔ هو hu ورَمْ ram که دراوستا بمعنی آرمیدن است آمده . همچنین واژهٔ دوش dus یا دوژ duz دراوستاهمیشه با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چون دوشی یار dushiyâr یعنی بدسال یا قحط سال درسنگ نبشتهٔ پارس . دراوستا مثال آن بسیار است ، از آنهاست درگاتها : دوشیتی dushiti خان و مان بد ، چنانکه درهات ۳۱بند ۱۸ ؛ دوش خرَتو dus-xratu بدخرد چنانکه در هات ٤۹ بند ٤ ؛ دوش شیئُوتَهنَ dus-shyaothana بدکردار ، چنانکه درهات ۳۱ بند ١٥ و در هات ۳٤ بند ۹ ودر هات ٤۹ بند ۱۱ ، در همین بند پسین دوش خَشْتْهرَ dusə-xshathra بدشهریاری و دوژوَچَنگه duzvacanh بدگفتار و دوژدَئنا duzdaênâ بددین و دوش مَننگه dus-manańh بدمنش ، آمده است ؛ دوژجیاتی duzjyâti زندگی بد ، چنانکه درهات ٤٦بند۸؛ دوش سَسْتی dus-sasti

آموزگار بد ، ازمصدر سانگه . sâṅh فرمودن‌و آموزانیدن ، چنانکه درهات ۳۲بند۹ ودرهات ٤٥ بند۱، بیادداشت‌شمارهٔ ٦ازبند ٥ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید . دوش خوَرِتهه . dus-xᵛarətha بد خورش ازمصدر خوَر . xᵛar خوردن ، چنانکه درهات۳۱ بند۲۰ودرهات ٥۳ بند ٦ ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۷ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید .

دوش اَزُوبا . dus-azôbâ بـد خوانده‌شده ، بدنام ، از مصدر . zbâ خواندن ، چنانکه درهات ٤٦بند٤ ، بیادداشت شمارهٔ۱ازبند ٤ازهات۳۱نگاه‌کنید ؛ دوژوَرِنَ . duz-varəna بدباور ، بدگمان ، بدکیش‌ازمصدروَر . var چنانکه‌درهات۳٥بند۹،بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۲ ازهات۳۰ نگاه کنید ؛ دوژوَرِشنَنگه . duz-varəshnaṅh بدکیش،بدکردار،ازمصدروَرِزْ . varəz ورزیدن،چنانکه‌درهات٥۳بند ۸، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٤ از هات ۲۹ نگاه‌کنید ؛ دوش‌اِرِتهری . dus-ərəthrî بدنگهداری شده یا گمراه از مصدر هَرْ . har نگهداری کردن ، پاسداشتن ، چنانکه درهات ٤۹ بند۱ ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۳ ازهات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات ٤۹ نگاه‌کنید .

دُوش . dus و . duz درسریك دسته ازواژه های فارسی نیز بجا مانده است . در شاهنامـه ، بنا بفرهنگ واژه های شاهنامهٔ ولف wolff یکبار واژهٔ دُشت بمعنی بد وزشت ، جداگانه درداستان کیومرث بکار رفته اما در شاهنامه ای‌که نگارنده‌دردست دارد آن شعررا نیافت . واژهٔ دُشت با تاء درجزء واژهٔ دُشتیاد درفرهنگها بمعنی غیبت‌یاد شده است ، دُشتیاد یعنی کسی را به بدی یادکردن،ازاین واژه گواهی درنظم و نثر بنظر نگارنده نیامده اما واژه‌های دیگر فارسی که بادُش و دُژ آمیزش‌یافته گواه درستی آن‌است چون‌دشمن دراوستا دوش‌مَنَنگهdus-manaṅh کـه یاد کردیم یعنی بدمنش ؛ دُشنام یعنی ناسزا از واژه دوش و نامن . nâman (همچنین در فرس هخامنشی) یعنی از کسی بـزشتی نام بردن ؛ دُشخوار

(دُشوار) یعنی سخت از واژهٔ خواتهرَ xᵛâthra یعنی خوار ، آسان، بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید ؛ دُژخیم یعنی بدنهاد و بدسرشت، بد خُلق از واژهٔ هَیَه haya (هَئِم haêm) در فرگرد سیزدهم وندیداد در پاره های ٤٤ ــ ٤٨ آمده که در فارسی خیم گوییم ؛ دوزخ در اوستا دوژاَنگهو duz-aṅhu درزامیاد یشت پارهٔ ٤٤ آمده اَنگهو یعنـی هستی و بود و زندگی وجهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن .

در انجام سه واژهٔ معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم : هومَتَ humata هـوختَ hûxta ؛ هوَرشتَ hvaršta یعنی پندار نیك ، گفتار نیك ، کردار نیك در برابر دوش مَتَ dus-mata ؛ دوژوختَ dûzuxta؛ دوژوَرشتَ duzvaršta یعنی پندار بد ، گفتار بد ، کردار بد .

چهارمین بند

۱ ــ بهمرسیدن (...) = گـم gam (= جس ǰas) با جزء هام ham در بند ۱۵ ازهات٤٤ نیز آمده یعنی بهم آمدن ، بهمرسیدن، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۲ ــ بجای هستی و نیستی گَـیَه gaya و اَجیاتی a-ǰyâtî ، درگزارش پهلوی(زند) زیوندکیه zîvandakîh و اَزیوندکیه a-zîvandakîh یعنی زندگی ونەزندگی، گَـیَه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی اَ (a) آمده‌اند هردو از یك بنیاد واز مصدر جی ǰi (= گی gi)درآمده‌اند که درپهلوی زیوَستن ودرفارسی زیستن گوییم . بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ازهمین بنیاداست گَـئیتها gaêthâ، درفرس هخامنشی نیز گَـئیتها

gaithâ ،درپهلوی گیهان gêhân و درفارسی کیهان = گیهان (= جهان) گوییم، گَـیْتها دراوستا بمعنی هستی ودارایی وزندگی وجهان و جهانی بسیار آمده، چنانکه درگاتها : هات ۳۱ بند ۱ وبند ۱۱ ، هات ۳٤ بند ۳ ، هات ٤۳ بند ٦ ،هات ٤٤ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۸ وبند ۱۲ ، هات ۵۰ بند ۳ .

دریادداشت‌شمارهٔ۸ازبنده‌ازهات ۲۹ گفتیم که گَـیَه‌مَرتَن gaya-marətan (= کیومرث) ازواژهٔ گَـیه وازمصدرمَرْ mar (مردن) آمیزش یافته یعنی زندهٔ درگذشتنی (بمقالهٔ کیومرث دردومین جلد یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ٤۱ ــ ٤۵ نگاه‌کنید و بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٤ ازهات ۲۹)، از همین بنیاد است گَـیْتهیه gaêthya که‌دریادداشت‌شمارهٔ۲ازبند۳ همین هات گذشت ، واژه‌ای که درپهلوی گیتیك gêtîk شده ودرفارسی گیتی گوییم وگفتیم برابر می افتد بالفظ تازی مادی وجسمانی .

۳ ــ بنیاد نهادن( ) = دا dâ دادن،بخشودن،نهادن.

۴ ــ همچنان = یَتها yathâ ، در فرس هخامنشی نیز یتها ، در بخشهای‌دیگراوستایَتهِ yatha ازظروف‌زمان‌است،بسادرگزارش پهلوی به چگون گردانیده شده ، دربند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم .

۵ ــ انجام،پایان=اَپِمَ apəma (apāma) صفت است دربرابرپَئُواوروِیَه paouruya نخستین . بیادداشت‌شمارهٔ۹ از بند۱۰ ازهات ۲۹نگاه‌کنید.اَپِمَ درگاتها بسیارآمده : هات٤۳ بند۵ ، هات٤٤بند۱۹، هات ٤۵ بند ۳ ، هات٤۸ بند٤ ، هات۵۱ بند ٦ وبند ۱٤ وجز آن . ازاین‌واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده میشود .

٦ ــ بدترین = اچیشتَ acišta ، صفت‌عالی است‌ازواژهٔ‌اَکَ aka بدکه دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۳ همین هات گذشت ، دربندهای۵ و ٦ از همین هات ودر بند های ٤ و ۱۰ و۱۳ از هات ۳۲ نیزبآن برمیخوریم. دربرابر وهیشتَ vahišta بهترین که نیزدرهمین بندآمده ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۷ – زندگی = آنگهو anhu، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۸ – بجای پیرو راستی و پیرو دروغ اَشوَنْ (اشاوَنْ آمده) ، همچنین دراوستا اشوَنت ashavant آمده و درِگوَنت drəgvant آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ – بجای « جایگاه » درمتن مَنوْ manô آمده ، بارتولومه Bartholomae آن‌را ازمَنَنگه manañh ازبنیادمصدرمَنْ (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه ، نشیمنگاه ، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt) دانشمندان دیگر ، از آنان است گلدنر Geldner ازمَنَنگه manañh (منش) ازبنیاد مصدرمَنْ man (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه وجایگاه یابهشت آورده ، زیرا چنانکه در بند ۲ ازهات ٤۳ آمده ، در آنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی وهومننگه یا منش نیك برخوردار گردند . بواژهٔ مَنوْ manô در بند ۸ ازهات ۳٤ نیز برمیخوریم. هرمصدری که این واژه دربنیاد داشته باشد از آن آرامگاه مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده دربرابرجهان وهستی تیره یادوزخ که پیروان دروغ راست. دربارهٔ واژه مَنْ man = اندیشیدن و مَنْ man = ماندن بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰ – دروغ : بجای این واژه درِگوَنت drəgvant آمده که دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهریمن مراد است .

پنجمین بند

۲ – رفتار : ورزیوْ . از مصدر وَرِز varəz ورزیدن ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ – برگزیدن یا باور کردن : = وَرْ var ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۲ همین هات نگاه کنید .

۴ – پاکستر خرد = سپنیشتَ مَیْنیو .

spāništa-mainyu ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ همین هات و بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۵ – آسمان = اَسَنْ asan وهیئت دیگر آن اَشَنْ ashan همچنین اَسْمَنْ asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و درپهلوی نیز آسمان گوییم . اَسَنْ asan نیز در اوستا بمعنی سنگ است ، چنانکه در فرگرد ششم وندیداد پارهٔ ۵۱ ودرفرگرد نهم پارهٔ ۱۱ وجز آن وبمعنی سنگ فلاخن درفرگرد هفدهم پارهٔ ۹ . اسَن asan و اَسْمَن asman بمعنی آسمان نیز دراوستا بسیار آمده ، چنانکه دریسنا۴۲(هفت‌هات) پارهٔ ۳ ودر فروردین یشت پارهٔ ۲ و درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ۳۵ وجز آن .

درسانسکریت نیز àsman بمعنی‌سنگ‌وآسمان‌است. اَسَنْ اصلا بمعنی‌سنگ است ، چون آسمان بسان سنگ‌آسیا پنداشته شده ازاین رو چنین نامزد گردیده است . این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجا مانده آس گوییم و بمعنی آرد هم گرفته اند :

آسمان آسیای گردانست　　　آسمان‌آس مان‌کند هزمان　(لغت اسدی)

ازهمین‌واژه آمیزش‌یافته واژه‌های آسیاب و باداس و دستاس و پاداس وخراس، بفارسنامهٔ ابن‌البلخی ص ۱۴۴ نگاه کنید .

۶ – بجای استوار : خْرَئُوژدیشتَ xraozdišta آمده ، صفت عالی‌است ازواژهٔ خروژدرَ xrûzdra که‌درگزارش پهلوی به سخت وسختتوم saxttum گردانیده شده است . خروژْدرَ در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۴ ودر پارهٔ ۸۲ آبان یشت آمده و واژهٔ خروژدا xrûzdâ بمعنی سختی در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۴ آمده وبواژهٔ خروژدیسمَ xrûzdisma یعنی سخت زمین در پارهٔ۸ ازفرگرد هشتم‌وندیداد برمیخوریم همچنین‌درپارهٔ۱۱ ازفرگردنهم، ودرگزارش پهلوی سخت زمیك شده است .

۷ – پوشیدن ، جامه دربر کردن ، رخت‌پوشیدن ( )=وَنْگه

vaṅh ، بهمین معنی درپارهٔ ۱۹ ازفرگرد سوم وندیداد وپارهٔ ۱۲۹ آبان یشت و پارهٔ ۱۲٦ مهر یشت و پارهٔ ۳ فروردین یشت و جز آن آمده ، در گزارش پهلوی نهفتن . وَنگه vaṅha نیزجای گزیدن است چنانکه درگشتاسپ یشت پارهٔ ٥٤،همچنین ونگه vaṅh بمعنی درخشیدن است چنانکه درپارهٔ ۲۰ بهرام یشت و باجزء وی : vî_vaṅh درپارهٔ ۲۸ از فرگرد نوزدهم وندیداد .

۸ – بجای شادمانه فرَئورِتْ fraorət : ازمصدروَر var که دریادداشت شمارهٔ ۳ گذشت باجزء فرَ . fra ، بنابراین یعنی ازروی ایمان واعتقاد. دربند۲ ازهات ۵۳ نیز آمده ومیتوان بمعنی بخوشی وبمیل وبرغبت گرفت .

۹ – آشکار = هَئیتهیَه haithya ، درگزارش پهلوی نیز آشکارك . درفرس هخامنشی هشییه hasiya بمعنی آشکار و راست و درست است، این صفت ازواژهٔ هَنت haṇt درآمده یعنی باشنده اسم فاعل اَه ah هستن ، بودن . درهات ۳۱ بند ٦ وبند ۸ ، هات ۳٤ بند های ٦ و ۱۵، هات ٤۳ بند ۳ ، هات ٤٤ بند ٦ ، هات ٤٦ بند ٦ ، هات ۵۳ بند ٦ نیز آمده ، درهمه جا صفت نیست ، بسا دراین بند ها ازقیود است بمعنی بدرستی ، براستی . هَئیتهیاوَرشتَ haithyâvarəsta که دربند ۱۱ ازهات ۵۰ آمده اسم است از هَئیتهیَه haithya وازصفت وَرِشتَ varəsta ( ) از مصدر وَرِزْ varəz ورزیدن که دریادداشت شمارهٔ ۲ گذشت ، هَئیتهیاوَرشتَ یعنی درستکاری یا نیك ورزیدن و درست بجای آوردن . بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ ازهات ۵۰ نگاه کنید .

هَئیتهیُودوَاِشَنگه haithyô-dvaêshaṅh که دربند ۸ ازهات ٤۳ آمده یعنی دشمن آشکار . دربارهٔ دوَاِشَنگه بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٦ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – خوشنودکردن( )=خشنو xshnu ،

یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - دَئِوَ daêva : پروردگاران آریایی چنین نامیده میشده ،

ششمین بند

دربندهای ۳ـ۵ ازهات ۳۲ ودربند ۲۰ ازهات ٤٤ نیز یاد شده اند، ازدیو جداگانه سخن داشتیم .

۲ - باز شناختن یا برگزیدن ( ) ، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۳ - باهم درپرسش وپاسخ بودن یامشورت کردن ( ) = پَرِسْ parəs ، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۴ - فریب: آدِبَئومَنْ â-dəbaoman ازمصدر دبو dəbu فریفتن، دربند ۱۷ ازهات ۳۱ باین فعل باجزء ائیپی aipî برمیخوریم ، دِبو هیئت دیگری است ازمصدر دَب dab (دَوْ dav) که دربند ٦ از هات ٤۳ ودربند ۵ ازهات ۳۲ آمده .

صفت دَفْشْنیَه dafshnya که در بند ۸ ازهات ۵۳ آمده بمعنی فریفته شده ازهمین بنیاد است . درگزارش پهلوی فریفتن

۵ - فرا رسیدن یادررسیدن ( )=جس ǰas باجزء اوپا: upâ-ǰas (=اوپاگام upâ-gâm) یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

٦ - برگزیدن ( ) =وَرْ var ، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - خشم = اَئِشِمَ aêshəma بسا در گاتها نام دیوی است ، نمایندهٔ خشم . یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - شتافتن ( )= دْوَرْ dvar رفتن ، این فعل ازبرای رفتن اهریمنی بکارمیرود دربرابر جَسْ ǰas یا گَم gam که ازبرای رفتن ورسیدن و خرامیدن آفریدگان پاک میآید، درپهلوی دواریستن

گویند، درلهجهٔ گیلکی نیز دوارستن بمعنی رفتن و گذشتن است. در اینجا با جزء هَن han-dvar آمده یعنی باهم دوارستن یا باهم رفتن و فرا رسیدن وشتافتن .

۹ – زندگی = اَهو ahu هستی. بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – تباه کردن( ) = بَن baṇ ناخوش کردن ، تیره ساختن، درگزارش پهلوی ویمارینیتن vîmarênîtan یعنی بیمار کردن. بَنْتَ banta (درتأنیث بنتا)صفت است (اسم مفعول) از مصدر بَن baṇ یعنی بیمار چنانکـه درفروردین یشت پارهٔ ٢٤ آمده درگزارش پهلوی ویمار

هفتمین بند

۱ – ضمیر «او» بمردم برمیگردد .

۲ – اندام: کِهرپ . kəhrp (کِرِف . kəɹəf) ، در گزارش پهلوی نیز کرپ karp اندام ، تن ، پیکر ، کالبد دربند ۱۷ ازهات ٥۱ نیز آمده ، کِرِفش خوَر . kərəfš-xᵛar که چندین بار درونديداد آمده ودرگزارش پهلوی کرپ خوار شده یعنی لاشه خوار .

۳ – ازبرای واژه‌های پایداری واستواری درمتن اوتَ یُوتی . uta-yûti (اوتَ یُوئیتی . uta-yûitî)و آنْمَن . aṇman آمده است . اوتَ یُوتی در هات ۳۳ بند ۸ ، هات ۳٤ بند۱۱. هات ٤۳ بند ۱ ، هات ٤٥ بند ۷ وبند ۱۰ ، هات ٤۸ بند ٦ ، هات ٥۱ بند ۷ آمده ، دربرخی ازاین بند ها بمعنی همیشه ودربرخی دیگر صفت است بمعنی پایدار. درگزارش پهلوی توخششن tuxšishn یعنی کوشش ، بسا درگاتها با واژهٔ تِویشی təvishî آمده و با هم در گزارش پهلوی به توخششن و توانایی گردانیده شده ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

واژهٔ آنمن anman در بند ۲۰ از هات ٤٤ ودر بند ۱۰ از هات ٤٥ بمعنی همیشه وجاودان گرفته شده است.

۴ – پاداش = آدانَ â-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها ودربخشهای دیگر اوستا آدا â-dâ و اَدا a-dâ وبساهم اَذا a-dhâ آمده چنانکه دریسنا ۵۲ پارهٔ ۳.

در بند های ۱۱-۱۲ ازهات ۳۳ ودربند ۱ ازهات ٤٨ بواژهٔ آدا â-dâ واَدا a-dâ بر میخوریم ، چنین مینماید که دربند ۱ ازهات ٤۹ آدا â-dâ نام فرشته ای باشد ، در یسنا ٦۸ پارهٔ ۲۱ و در کردهٔ چهارم ویسپرد پارهٔ ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است ، نگاه کنید به: Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130

آدانَ و آدا هردو ازمصدر دا dâ دادن وبخشودن درآمده وهردودر گزارش پهلوی (زند) به دهشن گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است، این واژه هم ازبرای پاداش نیکوکاران بکاررفته وهم ازبرای پادافراه گناهکاران.

۵ – آهن = اَیَنگه ayaṅh ، درسانسکریت âyas ،درپهلوی آسِن ،درهات ۳۲ بند ۷ ودرهات ۵۱ بند ۹ نیز آمده . از آهن گداخته که درروز آزمایش بکار آید وپاك ازناپاك باز شناساند ، جداگانه سخن داشتیم .

٦ – ضمیر «آنان» برمیگردد بهدیویسنان

هشتمین بند

۱ – آنهنگام ، آنگاه = یَدا yadâ ،دربندهای ٤ و ۱٦ ازهات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، دربخشهای دیگر اوستا یَذَ yadha از ظروف زمان است .

۲ – سزا یاکین و کیفر = کَئِنا kaenâ ، درپهلوی ( ) ودرفارسی کین ، درگزارش پهلوی ازبرای توضیح افزوده شده پاتفراس که در فارسی پادافراه گوییم :

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بدی پادافراهی (دقیقی)

دراوستا همین یکبار باین واژه برمیخوریم ، اما بصفتی که از آن در آمده کَئِنَن kaenan یعنی کین کشنده یا کین جوی و کین خواه درگوش یشت (= در واسپ یشت) پارهٔ ۱۸ ودر رام یشت پارهٔ ۲۸ بآن برمیخوریم .

۳ — گناهکار = آئِنَنگه aênanh صفت است یعنی بزهکار ، بدکنش ، زشتکردار ، زیانکار. دربند ۸ از هات ۳۲ نیز آمده ، همین واژه نیز بمعنی ستم وزور وگناه وکین درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ وبند ۱۵ ، ودرهات ۳۲ بندهای ۶-۷. مصدر این in (= آئِن aen) بنیاداین واژه است . اینیتَ inita اسم مفعول آن است که درگزارش پهلوی ازپارهٔ ۶۱ ازفرگرد هجدهم وندیداد به کینینیتن kînînîtan گردانیده شده است یعنی کین توختن، کین ورزیدن . ازهمین بنیاداست اِنیتی ənitî بمعنی دردو رنج که دربند ۱۱ ازهمین هات آمده است ، همچنین ازاین ریشه وبن است آئِنَنگه aênanh بمعنی آزار و آسیب و زیان که دربند ۱۶ از هات ۳۲ و دربندهای ۷-۸ ازهات ۴۶ آمده است .

۴ — بجای کشور ، خشَتهرَ Xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا یا بهشت مراد است .

۵ — پایان = سَستَ sasta ، دربند ۱۲ ازهات ۴۶ نیز آمده ازمصدرسَند saṇd ساختن ، بجای آوردن ، انجام دادن . به سَزدیائی sazdyâi دریادداشت شمارهٔ ۱۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۶ — بر پا کردن ( ) = وید vid (= وَئِد vaêd) یافتن ، فراهم ساختن ، پیدا کردن . بیادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۷ — یعنی دیندارانی که بادیو دروغ ستیزیده ، اورا دربندکرده بدست فرشتهٔ راستی سپردند . دربند ۱۴ ازهات ۴۴ نیز ازسپردن یا دادن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

نهمین بند

۱ - . از مصدر اَه . ah هستن ، بودن .

۲ - زندگی = اَهو . ahu هستی ، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ همین‌هات نگاه کنید .

۳ - واژه‌ای که بجای« تازه» آمده، فِرَش . fərasha میباشد، دربخشهای دیگر اوستافرَش .. frasha یعنی برازنده وشایسته یا تازه ونوخرم، دربند ١٥ ازهات ٣٤ نیز آمده و در آنجا با واژهٔ اَهوْ ahu آورده شده است ، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است . در نامهٔسوشیانت از آن سخن خواهیم‌داشت .

۴ - کردن(.)=کر . Kar،درفرس‌هخامنشی نیز کر kar درپهلوی‌کرتن ، در فارسی‌کردن ؛ در اوستا بسیار بکاررفته چنانکه درگاتها : هات ٣٤ بند٧ ، هات ٤٤ بند٧ وجز آن . دربند١ از هات ٥١ باجزء اَنتَرِ . aṇtarə آمده بمعنی ساختن ، فراهم‌کردن ، آماده کردن .

۵ - بجـای سروران . آمده ، همچنان در بند ٤ از هات ٣١ واژهٔ اهورَ . ahura بمعنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و خدایگان است ؛ درتأنیث اَهورانی . ahurânî ، این واژه گذشته ازاینکه نام‌آفریدگاریکتاست ، مانند واژهٔ مزدا در اوستا بمعنی سرور و خدایگان و بمعنی‌داوروفرمانگزار نیز بسیارآمده چنانکه‌درگاتها : هات ٢٩ بند ٢ (یادداشت های شمارهٔ ٥ و١١ ازآن بند نگاه‌کنید) ، هات ٣١ بند ٨ وبند ١٠ ، هات ٤٦ بند ٩ ، هات ٥٣ بند٩ . اَهوئیریَه . ahûirya صفت است یعنی ازاهورا یا آنچه باهورامزدا پیوندد ، اهورایی ، وهمین واژه نیز بمعنی بزرگ نژاد وسرورزاده وآزاده آمده یا کسی‌که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است چنانکه در بهرام یشت پارهٔ ٣٩ .

٦ - بجای « همراهی ارزانی داشتن » در متن .

آمده، باید مَیْسْترا بَرَن myastrâ-barana باشد واین صفت است یعنی همراهــی دهنده، پناه یا یاوری بخشنده. نخستین پارهٔ این واژه را برابر واژهٔ سانسکریت medî بمعنی همدم ویار و انباز گرفته‌اند ودر آمیزش با واژهٔ بَرَن بمعنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش وپیوند دهنده است. جزء بَرَن ازمصدر بَر bar همان است که درفارسی بردن گوییم. در یادداشت بند ۱۲ ازهات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد، نگاه کنید به:

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 § 141

۷ – اندیشه = مَنَنگه manaṅh منش، اندیشه.

۸ – باهم = هتهرا hathrâ دربند٤ ازهات۲۸ بآن برخوردیم. بیادداشت شمارهٔ۳ آن بند نگاه کنید.

۹ – بودن ( ) = بو bû در فرس هخامنشی نیز بو bu، درپهلوی بوتن در فارسی بودن، در بند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز باین فعل برخوردیم، در بند۱۰ همین هات باجزء اَوْ avô بآن برمیخوریم اما این اَوْ نظر بوزن شعر زیــادتی است، بعد ها افزوده شده است باید برداشته شود

Bartholomae : Altira. Wörterbuch, Sp. 932

۱۰ – آنجا = یَتهرا yathrâ ،ازظروف‌مکان است یعنی کجا، دربند۱۲ ازهات۳۱نیز بهمین معنی است اما دربند۱۱ ازهمان هات بایدازحروف ربط دانسته شود بمعنی «تا»

۱۱ – شناسایی=چیستی čistî بمعنی دانش و آگهش و بینایی و شناسایی‌است همچنین‌بمعنی آیین‌ودستوردینی‌است،بمصدرچیته čith که‌بنیاد این واژه‌است بمعنی اندیشیدن‌و آگاهانیدن و آموزانیدن درگاتهابسیاربرمیخوریم.از چیستی=چیستا čistâ درجلد دوم یشتها سخن داشتیم، بمقالهٔ آن در صفحهٔ ۱۵۷ ـ ۱۵۸ نگاه‌کنید و بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱.

۱۴ - واژه ای که به پریشان گردانیدیم درمتن مئِتهَ [Avestan] maêtha (در تأنیث مَئِتها [Avestan] maêthâ) آمده است یعنی سر گشته یا متزلزل و متردد.

مَئِتها [Avestan] maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی وپریشانی و سرگردانی وتردید یاتغییر وتبدیل وبرگشتگی چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۳۱ و بند ۹ ازهات ۳۳ وبند ٦ ازهات ۳٤.

دربنیاد این‌واژه اختلاف کرده اند، برخی آنرا از ریشهٔ مصدر میثه [Avestan] mith (=میت [Avestan] mit، بارتولومه مَئِتْ maêt نوشته) که بمعنی جای گزیدن و منزل کردن است گرفته، پیوسته وبهم آمده و گرد هم آمده معنی کرده اند وبرخی دیگر بمعنی پریشان‌وسرگردان‌وسرگشته گرفته، بواژهٔ سانسکریتmethete پیوسته اند چنانکه بارتولومه:

Bartholomae: Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran. Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژهٔ چیستی که یاد کردیم، ایمان غلط یا کیش دروغین falsche glaube ترجمه کرده است.

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بند هایی که ازگاتها برشمردیم همین دو معنی که بارتولومه .Barthol و گلدنر Geldner برگزیده‌اند درست میافتد وبامفهوم آن بندها میسازد.

دهمین بند

۱ - آری=زی [Avestan] zî: پس ازنخستین واژه یك جمله میآید ازبرای اثبات آن جمله در بند ٤ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و در بسیاری ازبندهای دیگر خواهیم برخورد، درگزارش پهلوی چیه [Pahlavi] آمده و بسا هم ترجمه نشده است.

۲ - بجای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپیتهر [Avestan] spayathra آمده، جزهمین یکبار، دیگردراوستا باین واژه برنمیخوریم، درگزارش

پهلوی به‌سپاه گـردانیده شده است ، در اوستاسپادَ .
یا سپاذَ . spâdha بمعنی سپاه است . چون سپیتَهر اندك شباهتی با
سپاذَ دارد ، درگزارش پهلوی‌مایهٔ اشتباه شده است ، نگاه‌کنید به :

Altiran . Wörterb, Sp. 1612

۳ – شکست سکندَ . skənda ازمصدر سکند
(،) در پهلوی و در فارسی شکستن
گوییم . سکَـند skand بمعنی شکستن و برانداختن ونابود کردن در اوستا بسیار
آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۴۲ وپارهٔ۷۶ وباجزء اوپَ . upa درپارهٔ
۱۸ وباجزء فرا . frâ در پارهٔ ۳۶ از همان یشت و جز آن . واژهٔسکـِندَ
skənda در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ نیز آمده است .

۴ – از پی رسد یا بُوَدْ (.) ازمصدر بو . bû
بودن . بیادداشت شمارهٔ ۹ بند پیش نگاه‌کنید .

۵ – ایدون = اَتْ . at ، درپهلوی اِتون êtôn.

۶ – پیمان شده یاپاداش پیمان‌گردیده : اَسیشتی . a-sištî
دربند ۹ ازهات ٤٤ نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ٥ ازآن بند نگاه‌کنید . میتوان هم
اَسیشتی‌رابمعنی نوید گرفت ازمصدر سیش . sîsh که بمعنی آموزانیدن
والهام‌کردن است . بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ – سرای نیك یا خان‌ومان خوب=هوشیتی . hu-shiti ،
بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

۸ – ازسرای نیك بهمن (وهومننگه = منش‌نیك) وسرای مزدا و اَشَ (راستی)
بهشت اراده شده است .

۹ – پیوستن (.) = یوج . yuǰ (یَئوگ
. yaog)، اسم مفعول آن یُوخْتَ . yûxta که دربند۹
ازهات ٤٩ آمده یعنی پیوسته . یوجyuǰ اصلا بمعنی اسب یا چارپای دیگر بگردونه

بستن است . دربند۷ ازهات ۵۰ بمعنی مجازی است یعنی بر انگیختن ودربند ٤ از هات ٤٤ بمعنی بهم پیوستن ودربند۱۱ ازهات ٤٦ میتوان‌بمعنی برانگیختن‌وواداشتن وآغالیدن گرفت .

ازیوج yuǰ درفارسی واژهٔ یوغ که یوخ هم در فرهنگها یاد شده بجا مانده است ودر فرهنگ اسدی چنین تعریف شده : « یوغ » آن بوذکه برگردن‌گاو نهند بوقت زمین‌کندن ، بوشکور گفت :

ور ایذونك پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرذ سر مـن بیوغ

یوغ در پهلوی یوگ ، در سانسکریت yôga ، درلاتینی jugum ، در زبانهای آلمانی وفرانسه وانگلیسی yoch، joug، yoke ، ازیوخت yûxta که دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۵۰ و در مهـر یشت پارهٔ ۱۳٦ صفت جفت در فارسی بجای مانـده است . بر گشتن یـاء در سر واژه های اوستا بـه جیم در فارسی مانند بسیار دارد چـون ییم . yima = جم ، یاتو . yâtu = جادو ، یام . yâma = جـام ، یاکـر . yâkar = جگر وجز آن .

۱۰ - نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازهٔ نیك اراده شده همان واژهٔ سرَوَنگه . sravaṅh میباشد که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ ازهات ۲۸ گفتیم بمعنی سخن و گفتار است . هُئوسْرَوَنگه . haosravaṅh که در فارسی خسروگوییم یعنی نیکنام = هو . hu خوب + سرَوَنگه . sravaṅh.

۱۱ - جستن(.) ازمصدر هزْ haz ،درگزارش پهلوی پارهٔ٤ازیسنا٤۱ (هفت‌هات)واژهٔ . که ازهمین مصدراست ،گرفتن ترجمه شده است،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ ازهات۲۹وبه :

Altiranisches Wörterbuch, von Bartholomae, Sp. 1795

یازدهمین بند

۱ – آیین ، فرمان ، دستور = اوروانَ urvâta ، دربند۱ ازهات۳۱ ودربند ۸ ازهات ۳٤ ودربند۵ ۱ ازهات ٤٤ نیزآمده در گزارش پهلوی واوَریکانیه vâvarîkânîh هیئت های دیگر این واژه‌اوروَتَ urvata دربند ۳ از هات ۳۱ ، اورواتی urvâti دربند۵ ازهات ٤٦ ، اورواتها urvâthâ دربند۱٤ ازهات۵۱ نیزبمعنی پیمان وروش وفرمان ودستور وآموزش‌است .

۲ – بجای فرو فرستاد آمده از مصدر دا dâ دادن ، نهادن ، بخشیدن .

۳ – دریافتن ( )ازمصدرسچ sač بیاد داشتن ، آموختن ، درگزارش پهلوی نیزآموختن ، دربند۱ ازهات۵۳ نیزآمده است .

۴ – آسایش = خْویتی x^{v}îti : مرکب‌است‌ازهو hu خوب و ایتی iti ازمصدرئی (i)شدن ، رفتن ، آمدن . بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید ، بنا براین « خْویتی » یعنـی خوش روش ، همچنین واژهٔ دوژیتَ dužita که درپارهٔ ۲۰ از فروردین یشت ودرپارهٔ۱۹ از رام‌یشت آمده از دوژ duž و ایتَ ita اسم مفعول ئی آمیزش‌یافته یعنی بدگذر یاراهی‌که ازآن‌بدشواری‌گذرند ، دربارهٔ هو و دوژ بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ همین هات نگاه‌کنید .

۵ – رنج اِنیتی ( )، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ همین هات نگاه کنید .

۶ – زیان = رَشَنگه rashanh ، همین واژه است که در فارسی ریش rêsh گوییم بمعنی زخم (دلریش) ، درپهلوی نیز ریش ازمصدر رَشْ rash ، درپهلوی rêšîtan یعنی زخم زدن یاآسیب زدن و زیان آوردن ، از همین بنیاد است راشَینگـه .

râshayeñhê که در بند ۳ ازهات ٤٩ ودربند ۹ ازهات ۵۱ آمده ونیز بمعنی ریش وزیان وگزند است .

درگاتها ازاین واژه ، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین وبزهکاران رسد اراده شده است ، در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ زیان در اوستا زیانا zyânâ و زیانی zyâni از مصدر zyâ است ، درفرس هخامنشی دیا diya یعنی زیان رسانیدن .

۷ - دیر پایا = دَرِگَ darəga، در بخشهای دیگر اوستا دَرِغَ darəgha ، درفرس هخامنشی دَرْگَ darga یعنی دراز، بلند، درپهلوی dêr ودرفارسی دیر، واژهٔ درنگ درپهلوی وفارسی باواژهٔ اوستایی دَرِگَ = دَرِغَ یکی است وازهمین بنیاد است دراَجَنْگه drâǰañh که درفارسی دراز گوییم. دربند ٦ ازهات ۲۸ بصفت دَرِگایو darəgâyu برخوردیم و بمعنی پایدار گرفتیم، دَرَج draǰ که بمعنی پاییدن است ریشه این واژه هاست ، واژه‌های دیگر که بااین صفت آمیزش یافته دراوستا بسیار است ، از آنهاست دَرِگُوجیاتی darəgô-ǰyâti که در بند ۵ ازهات ۳۳ ودربند ۲ ازهات ٤۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا ، دَرِگُو بازو darəgô-bâzu که درپارهٔ ۵ از هات ۳۸ (هفت‌هات) آمده یعنی درازبازو ، دَرِغوُاَنگوشتَ darəghô-aṇgušta که در پـارهٔ ۱۱ از ارت یشت آمده یعنی دراز انگشت ، در مجمل‌التواریخ دراز انگل (ص ۳۰)

۸ - سود ، بخشایش = سَوَ sava ، همچنین در گاتها سَوا savâ آمده ، درپهلوی سوت ودرفارسی سود گوییم ، دربند ۹ ازهات ۲۸ نیز بواژهٔ سَوَنگه savañh برخوردیم که نیز بهمین معنی است ودریادداشت شمارهٔ ۹ ازهمان بند گفتیم که مصدر این واژه سو su میباشد یعنی سود بخشیدن ، بسا دراوستا واژهٔ سَوَ sava بمعنی بخشایش است ، یـادداشت

شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

۹ - پس آنگاه = اَئیپی تائیش . aipî-taiš، دربند ۱۱ از هات ۳٤ تائیش آ . tâiš-â آمده و در بند ۷ ازهات ٤٤ تائیش . tâiš یعنی پس آنگاه ، اینچنین ، اینگونه ، همانا .

۱۰ - بکام‌یاخوش = اوشتا . uštâ،این‌واژه‌بسادراوستابمعنی‌بخواهش وبکام وبآرزو آمده وبساهم بمعنی خوشی ونیکویی ورستگاری . اوشتی . ušti که دربند٤ ازهات ٤۸ آمده بمعنی‌کـام وخواهش نیزمانند اوشتا ازمصدروَس . vas در آمده که بمعنی خواستن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن است . یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ ویادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید .

(اَهنَودگات : یسنا، هات ۳۱)

نخستین بند

۱ – بیاد آوردن = (.)، از مصدر مر . mar . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات۲۹ نگاه کنید .

از همین بنیاد است هومِرتی . hu-mərəti (خوب پیاد) که در بند۱۰ همین هات آمـده است .

۲ – فرمان ، دستور = اوروات . urvâta، دوبار دراین بند آمده . بیادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – ضمیر «تان» برمیگردد باهورامزدا و امشاسپندانش .

۴ – آگاهانیدن ، آموزانیدن (.) = سَنْگـه . sañh ، بیادداشت شمارهٔ۱ ازبند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – ناشنیده = آگوشتَ . a-gušta صفت است ، از آ که ازادوات نفی‌است یعنی «نه» و ازگوشتَ . gušta اسم مفعول‌مصدر گوش . gush گوشدادن ، شنیدن . بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ ازهات ۲۹ نگاه کنید ، صفت ناشنیده بمعنی تلخ و ناگوار و ناخوش ودشوار است .

۶ – از دروغ = دروج . druǰ کیش دروغ یا دیو یسنا اراده شده دربرابر دین راستین = اَشَ . asha .

۷ – جهان ، گیتی = گَـیْتها . gaêthâ، بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ – تبـاه کردن (.) = مَرنج . marəṇč میرانیدن، نیست کردن ، نابود کردن ، کشتن ، تباه کردن.در گزارش پهلوی

(=زند)مورنجینیتن murnǰênîtan درتوضیح افزوده شده تپاهنیتن tapâhênîtan تباه کردن چنانکه در بند ٦ ازهات ۵۳ ودربند۱ از هات ٤۵ ودربند ۱۰ ازهات ۵۱ نیز بفعل مرَنج برمیخوریم ، از همین بنیاد است مَرِدْ marəd که در یادداشت‌شمارهٔ ۳ از بند ۹ ازهات۳۲ سخن داشتیم ، از برای واژه های دیگرازهمین بنیاد بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند۱۱ ازهات٤٦ نگاه کنید.

۹ – بجای « بسیار خوش » وَهیشتَ vahišta = بهتر آمده ،بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – دلداده : بجای این واژه زَرَزْدا zaraz-dâ آمده ، درنسخه بدل zraz صفت است ، برخی آنرا ازاسم زِرِدْ aərəd (=زِرِزْ zərəz) که بمعنی دل است ودربند ۱۲ از همین‌هات آمده واز مصدردا dâ (دادن) دانسته اند، بارتولومهBartholomaeآنرا برابر واژهٔ سانسکریت šraddhâ دانسته بمعنی مؤمن و معتقد گرفته است ، واژهٔ زَرَزْدائیتی zarazdâiti (zrazdâiti)که دربند۱۱ ازهات٤۳ آمده‌بمعنی‌ایمان‌واعتقاد است ، زَرَزْدیشتَ zarazdišta (zrazdišta)صفت تفضیلی است که دربند ۷ از هات ۵۳ آمده یعنی با ایمانتر وبا اعتقادتر ومخلصتر یا دلداده تر وبا وفاتر . زَرَزْدا و واژهٔ هایی‌که ازآن در آمده از هر بنیادی که باشد ، معنیهایی که بآن داده شده مناسب می افتد.

واژه هایی که بیگمان از زِرِدَ zərəda (دل) در آمده : زِرِذَیه zərədhaya بمعنی دل یا میان ومرکز درپارهٔ۳ ازنخستین فرگرد وندیداد ؛ زَرَذَ غنیائی zaradha-ghnyâi یعنی شکستن یا بدل‌آسیب زدن درپارهٔ۱٤ ازهمان فرگرد وجز آن آمده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات ٤۳ نگاه کنید .

دومین بند

۱ – چون = یِزی yezî هشت بار در گاتها آمده : هات ۳۱ بند ۲ ، هات۳۲بند ٦ ، هات۳٤ بند٦،هات٤٤بند

٦ وبند ١٥،هات٤٨بند ١ وبند٩ ، هات٥٣ بند١، ازحروف ربطاست بمعنی چه ، که ، چون ،پس ، آیا ، آری ، هرچند ، اگرچه . درگزارش پهلوی : «آن»، «اگر» ،«که».

یِزی yezi با یای کوتاه دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ودرهمه جا درگزارش پهلوی (هَت)= هکر hakar (= اگر) شده ، باین معنی درگاتها درست نمیآید ، درگزارش پهلوی درمیان هشت بند ازگاتها که برشمردیم دوبار هکر = اگر ترجمه شده ، درشش بند دیگر بجای آن در پهلوی « که » و « آن » آورده شده است .

۲ – راه = اَدْوَنْ advan ،دربخشهای دیگر اوستا اَذْوَنْ adhwan ، در گزارش پهلوی همین بندازهات٣١، راس یعنی راه در اوستا باین واژه بسیار برمیخوریم ، چنانکه درگاتها : هات٣٤ بند٣، هات ٤٤ بند ٣ .

۳ – بهتر = وَخْیَنگه vaňyaňh ، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند٣ از هات ٣٠ نگاه کنید .

۴ – برگزیدن = وَرْ var ،بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٢ از هات ٣٠ نگاه کنید .

۵ – دیدار = اَئیبی دِرِشتَ aibî-dərəšta : از جزء اَئیبی . وازمصدر دَرِسْ darəs دیدن (بیادداشت شمارهٔ ١ از بند ٥ از هات ٢٨ نگاه کنید) ، این واژه در این بند اسم است اما دربند ٥ از هات ٥٠ چون صفت بکار رفته بمعنی پدیدار ، نمودار ، بدیده آمدنی ، دیدنی ، آنچه بچشم آید ، آنچه بادیده توان نگریستن . این صفت دربخشهای دیگر اوستا اَئیوی دَرِشتَ aiwi-darəšta آمده چنانکه درفروردین یشت پارهٔ ١٤٦ . دِرِشتَ dərəšta اسم مفعول است ازمصدر دَرِسْ darəs (دیدن) در تأنیث دِرِشتا dərəštâ .

٦ – ازینرو = آئیش âis دربند١١ ازهات٢٨ بآن برخوردیم ودر بند ١١ از هات ٤٤ خواهیم برخورد : ازاینرو ، ازبرای اینکه ، چون .

۷ - آمـدن ( ) : از مصدر ئی آمدن ، رفتن ، شدن دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات۳۰ گذشت ، در فرس هخامنشی نیز ئی (i)، دراین بند چنانکه در بند ۲۰ از همین هات‌ودربند های ٥ ــ ٦ از هات ٤٦ با جزء آ آمده و در بند ۳ ازهات ٥۱ با جزء آ و باجزء هام آمده â. ham. i و با جزء پئیتی paitî دربند ٦ از هات ۳٤ ودربند ۱۱ ازهات ٤۹ و در بند ۹ از هات ٥۰ آمده بمعنی پذیره شدن ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۸ از هات ٤٦ نگاه کنید . مصدر ئی بسا با جزءهای دیگر که هریك اندك تغییری بآن میدهد در اوستا بسیار آمده وبسا هم بی این جزء ها آمده ، در خودِ گاتها : بند ١٤ همین هات و بند های ۱ و١٦ از هات ٤٦ .

۸ - داور یا رد = رتو ratu ، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ - بجای گروه آنْسَ asa دسته، فرقه، دوگروه یا دوفرقه و دو دستهٔ دینی مراد است : مزدیسنا و دیگر دیویسنا .

واژهٔ آنْسَ asa با واژهٔ رانَ rāna که دربند ۳همین هات آمده بیگمان یکی است ، چون ریشه و بُن این واژه پسین روشن است از دریافتن معنی آن که بزودی یاد خواهیم کرد بمفهوم آنْسَ پی خواهیم برد .

۱۰ - شناختن ( )=وید vid، بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ از هات ۲۸نگاه کنید .

۱۱ - زندگی کردن ( ) = جی ǰi ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .

سومین بند

۱ - سزا = خشنوتَ xshnûta ، در بند ۹ ازهات٥۱ نیز آمده از مصدر xshnu خوشنود کـردن (بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید) ، در این بند چنانکه در بند ۹ از هات ٥۱ از خشنوتَ ، سزا اراده شده،آنچه در خور است و

سزاوار است ، خواه پاداش کردار نیك وخواه بادافراه کردار بد زیرا در هردو بند سخن ازسزای دوگروه است ، چه مزد یسنان نیکوکار وچه دیو یسنان بزهکار .

۲ - خرد : بجای این واژه مَئینیو mainyu آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آذر = آتْهر âthr ؛ آتَر âtar آتش ، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود دربند ۹ از همین هات‌و دربند ۷ از هات ۳۰ ودر بند ٤ از هات ۳٤ ودربند ٤ ازهات ٤۳ ودر بند ٦ ازهات ٤۷ ودر بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است .

۴ - آموزانیدن ( )=چیش čish یا چیش čîsh (= کَـئِش kaêsh)، دربسیاری ازبندهای گاتها از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یابشارت دادن و وعده کردن برمیآید چنانکه در هات ۳٤ بند ۱۳ ، هات ٤٤ بند ۱٦ ، هات ٤۵ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۱۸ ، هات ٤۷ بند ۵ ،هات ۵۰ بند ۳ ، هات ۵۱ بند ۵ . همچنین دربند ٦ از هات ٤٤ معنی باز شناختن وازآن کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جـزء پَرا آمده : parâ-čish بمعنی پیمان دادن وپیش بینی کردن وامیدواربودن. مصدر چیتْه čith (= کَئِته kaêth)که‌دربند۲ازهات۳۳ودر بند۹ ازهات٤٦ آمده بمعنی آموزانیدن‌است‌ومصدرچیت čit(= کَـئِتْ kaêt) که در بند ۱۱ ازهات ۳۲ و در بند۱۱ ازهات ۵۱ (دراین بند پسین با جزء اَ) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهاندن است و با مصدر چیش čis یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فْرَ : fra-čit آمده است . واژه هایی که از این مصدرها درآمده دراوستا بسیار است ، از آنهاست‌درگاتها چیستی بمعنی اندیشه و شناسایی در بند۹ ازهات۳۰، در بند ۲ ازهات٤۷ ، دربند۱۱ ازهات ٤۸ ، در بند ۲۱ ازهات ۵۱ . چیستیčisti بمعنی آموزش و آگهش ودانش و آیین ودستوردینی و کیش دربند۱۰ از

هات ٤٤ ، دربند ٥ ازهات ٤٨ ، در بند های ٦ و ١٨ ازهات ٥١ . درفارسی از این بنیاد واژهٔ کیش بجا مانده که در خود اوستا تْکَئِش tkaêsha آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ۳ از هات ٤۹ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر وَرِنَ varəna دین و آیین راستین (بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) ، گذشته از گاتها در بخشهای دیگر اوستا تْکَئِشَ tkaêsha بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پارهٔ ۱ و جز آن . تکئش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه درگاتها : هات ٤۹ بند۲ ، دراینجا این واژه ازبرای آموزگاردین دروغین آورده شده اما درجاهای دیگر اوستا از برای همهٔ آموزگاران دینی بکاررفته چنانکه درواژهٔ پَئُوئیریُوتکئِشَ paoiryô-tkaêsha یعنی نخستین آموزگاران کیش . این واژه‌دراوستا همیشه ازبرای نیکان وپارسایان که‌مردم‌را براه راست خوانده وآیین نیك نهاده ، بکار رفته است. بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحه ٥۹ نگاه کنید .

تکئش tkaêsha = کیش از مصدر چیش čish (= کئِش kaêsh) درآمده است . بنام پوروچیستا pouručistâ دختر زرتشت یعنی « پردانا یا بسیاردان » در بند ۳ از هات ٥۳ بر میخوریم . بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ٤۹ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا درجلد دوم یشتها صفحه ۱٥۷ – ۱٥۸ .

٥ – هماورد : درمتن رانَ râna آمده ، دربند۱۲ از هات ٤۳ و در بند ٦ ازهات ٤۷ ودر بند ۹ ازهات٥۱ نیز بآن برمیخوریم ، دربند ۱۹ از همین هات رانْنَ rąna آمده ، این واژه ناگزیر با واژهٔ آنْسَ asą که دربند پیش درشمارهٔ۹ گذشت درمعنی‌یکی است وازآن دو دستهٔ دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده‌شده یادو فرقه که در سر دین راستین وکیش دروغین

باهمدیگردر ستیزه ونبرداند . رِنَ 𐬭𐬁𐬥𐬀 rāna که در پارهٔ ۲ه از فرگرد هفتم وندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره‌نیز به پتکار patkâr (پیکار) گردانیده شده‌است،همچنین‌واژهٔ رانَن‌در گاتها در بندهایی که برشمردیم ، درگزارش‌پهلوی پتکار تاران patkârtârâm شده است .

هَمْ اَرِنَ 𐬵𐬀𐬨.𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀 ham-arəna در پارهٔ ۳۱ فروردین یشت بمعنی پیکار و رزم و نبرد است ، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نبشتهٔ بیستون) هم‌اَرَنَ ham-arana بهمین معنی است ؛ هم‌اِرِتَه 𐬵𐬀𐬨.𐬀𐬭𐬆𐬚𐬀 ham-ərətha در پارهٔ ۱۲ ارت یشت و در پارهٔ ٤٨ مهریشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی هماورد و دشمن است . در فرس هخامنشی نیز هَمْ‌اَرَ ham-ara بهمین معنی است ، در سانسکریت rāna یعنی جنك . مصدر اَرْ 𐬀𐬭 ar کـه در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنبیدن وبگردش درآمدن و در رسیدن ودرآمدن است ریشهٔاین واژه هاست . باجزء آ 𐬁 دربند ۱۰ از هات ٤٣ بمعنی در رسیدن ودرآمدن است و با جزء فرا : 𐬟𐬭𐬁.𐬀𐬭 frâ-ar دربند۳ ازهات٤٦ یعنی فرازآمدن ، وبا جزء پئیتی : 𐬞𐬀𐬌𐬙𐬍.𐬀𐬭 paitî-ar دربند۱۲ازهات ٤٤یعنی‌بستیزه درآمدن ویا پذیره شدن وپذیره آمدن . همین‌واژه است که در پتیرك patirak پهلوی وپذیره فارسی دیده میشود «کنارنگ پسررا پذیرهٔ اوفرستاد بنشابور» دیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری در بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم ص ٦٢ . بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٨ ازهات ٤٦ نیز نگاه کنید .

مصدر اَرْ 𐬀𐬭 ar با جزء اوس 𐬎𐬯 (= اوز 𐬎𐬰 uz) و آ 𐬁 â در بند ۱۲ ازهات۳۳یعنی خویشتن بکسی نمودن یابسوی‌کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادتی است ، افزوده شده است . مصدر اَرْ ar با جزء های گوناگون که با هر یك اندك تغییری درمعنی داده شده ، در اوستا بسیار آمده است . همچنین واژهٔ اَرْ ar بمعنی بخشودن وبهره رسانیدن و برخوردار کردن

وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۳ بند ۹ ، هات ۳٤ بند ۳ ، هات ۵۰ بند ۵ .

۶ — بـرگـزیده : چَزْدَنْگهوَنت cazdaṅhvaṇt ( ) در بند ۵ از هات ٤٤ نیز آمده ، میتوان آن را بمعنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه درگزارش پهلوی به ویچارتار vîcârtâr گردانیده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۷ — آموزش، فرمان ، دستور = اوروَتَ urvata ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۸ — گفتن ( ) = وچ vac ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۹ — بدانیم : ویدوَنوئی vîdvanôi ازمصدر وید vid دانستن ، دریافتن . بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ — از برای واژه های زبان و دهان بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ — زنده یاجاندار = جْوَنْتْ ǰvaṇt ، ازاین واژه مردم اراده شده ازمصدرجو ǰu = ǰi درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۵ ازهات ۲۹ ودریادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰ گذشت . دربند ۱ ازهمین هات و دربندهای ۱۱-۱۲ ازهات ۳۲ جیُوتو ǰyôtu بمعنی زندگی ازهمان بنیاد است ، همچنین است جیاتو ǰyâtu که در بند های ۹ و ۱۵ از هات ۳۲ و دربند ٤ ازهات ٤۶ ودر بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی ǰîti که در پارهٔ ۵ از یسنا ۳۸ (هفت هات) آمده است .

۱۲ — گروانیدن ( ) = وَرْ var ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ – خوانده‌شده = zəvîm از صفت زَئُویَه zaoya (اسم مفعول) درتأنیث زَئُویا zaoyâ ازمصدرزو zu که بمعنی‌خواندن و یاری خواستن (استغاثه کردن)است زو zu و زبا zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۳۳بند۵ ، هات ۴۳ بند۱۰ ، هات ٤٦ بند١٤ ، هات ٤۹ بند ۱۲ ، هات ٥۱ بند ۱۰. ازهمین بنیاد است زَوَنْ zavanبمعنی خوانش (استغاثه)که دربند ۳ ازهات۲۸ودربند۳ ازهات۲۹ آمده است ، صفت دوش اَزُوبا dus-azôbâ یعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ٤ از هات ٤٦ آمده است .

مصدر زبا zbâ = زو zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده ، زبایشن درپهلوی و پا زند بمعنی استغاثه است (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۷ نگاه کنید) ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ – نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۳۰ .

۳ – دربارهٔاشی ashi ( ) ایزدِ پاداش، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید وازبرای آرمیتی بیادداشت شمارهٔ۳ از بند ۳ همان هات نگاه کنید .

۴ – آرزو داشتن( )=ایش ishدرخواستن ، خواستاربودن ، ایش ish نیز دروستا بمعنی برانگیزانیدن وشتابانیدن و گسیل کردن است چنانکه در بند ٦ ازهات ۴۹ ، در فرس هخامنشی اَیشaish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نبشته داریوش بزرگ در بهستان (= بیستون) ، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۵ – بجای شهریار خشَثْرَ xshathraآمده ، بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

٦ – نیرومند : نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۷ – بالندگــی یا بالش و فره و فزایش (ترقی ونمو) =وِرِدْ varəd ازمصدر وَرِدْ varəd ، درپهلوی‌والیتن درفارسی بالیدن گوییم ، در بند ۳ ازهات ۲۸ بآن بر خوردیم و دربند ۳ از هات ٤٦ ودربند ٤ از هات ٤٩ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیــز بآن خواهیم بر خورد ، بواژهٔ وَرِدِ مانْمْ varədəmąm در بند ١٦ از هات ٤٦ نیز نگاه کنید .

۸ – چیره شدن ، دست یافتن ، شکست دادن ، پیروزی یافتن ، برتری یافتن ( )=وَنْ van در اوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات ٤٨ بند ۱ و بند ۲ ، هات ٤٩ بند ٤ ، هــات ۵۳ بند ۵ . از همین بنیاد است وَنَنا vananâ که در بند ۱۵ از هات ٤٤ آمده بمعنی پیروزی (فتح) .
وَنْ van در اوستا ، چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی خواستن و خواهشداشتن ودوست داشتن است ، در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۸ ازهات ۲۸ گــذشت . در سنگ نبشتهٔ بیستون باجزء پَتی patiy وجزء آ â بمعنی درخواستن آمده است، همچنین وَنْ van بمعنی سود بردن وبدست آوردن است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ ازهات ٤٩ نگاه کنید .

پنجمین بند

۱ – آگاهانیدن یاگفتن ( )= وَچْ . vac ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ همین هات نگاه کنید .

۲ – بهتری =وَهْیَنگه . vahyanh پاداش بهی مُراد است ، بیادداشت‌شمارهٔ ۵ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – بازشناختن ( )از مصدر وی چی . vî-či ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – دریــافتن ( ) ازمصدر وید vid ،بیادداشت شمارهٔ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – بیاد سپردن =مِنْدائیدیائی . mə̄ndâidyâi (Inf.) دربند۸ازهات ٤٤ نیز آمده : ازواژهٔ مِنْ . (از مصدرمَن . man

اندیشیدن) و دائیدیائی dâidyâi (ازمصدر دا dâ. دادن)،
دَئیدیائی daidyâi (.Inf) بمعنی دادن و بخشودن در بند ۲ ازهات ۵۱
آمده، همچنین در بنده ازهات ۵۳ واژهٔ مِنْ mān با مصدر دا dâ بمعنی بمنش دادن یا بیاد
سپردن بکار رفته است، یادداشت شمارهٔ ۱ـ۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید.

٦ – رشك = اِرِشی ərəshi، درمعنی این واژه اختلاف کرده‌اند
چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته، باید بمعنی رشك باشد و اَرِشْیَنْت
arəšyaṇt که در یسنا ۲۵ پارهٔ ۲ آمده صفت است یعنی
رشکناك یا رشکن (حسود)، بنا براین اِرِشی ərəshi هیئت دیگری است از اَرَسکَ
araska که دریسنا ۹ پارهٔ ۵ آمده و در پارهٔ ۱٦ رام یشت تکرار
شده است، در فارسی رشك یا ارشك و در پهلوی اریشك arišk،
درکتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که ازمندرجات هات ۳۱ سخن رفته در فقرهٔ ٦ از
دیو اَرِش arəš یعنی دیورشك یاد شده، بجای واژهٔ اِرِشی ərəshi که در
بنده ازهات ۳۱ آمده. نگاه کنید بیادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246
در فصل ۲۸ بند هش فقرهٔ ۱٤ دیوارشك « دشمن کینه ورِ بد چشم » تعریف‌شده است.

ششمین بند

۱ – دانا = ویدْوَنگه vîdvaṅh از مصدر وید vid دانستن، آگاه بودن، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۲ – آشکارا = هَئیتیه haithya، یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۵ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ – سخن = مانْتهر mąthra، یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ – واژه هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم : نخستین هَئوروَتات
haurvatâṭ، همان است که در فارسی خرداد گوییم؛
دومین اَمِرِتات amərətâṭ یا اَمِرتاتات

amərətâtدرفارسی مرداد یا امرداد ، چنانکه میدانیم خرداد وامرداد از امشاسپندان یا از مهین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر : اردیبهشت و بهمن و شهریور وسپندارمذ ، جداگانه‌از آنان‌سخن داشتیم. دراینجاچنانکه پیداست از خرداد وامرداد معنی آنها اراده شده یعنی رسایی و بیمرگی = جاودانی . در اوستا ، در هرجا که هَئوروَتات haurvatât و اَمرتات amərətâtنام امشاسپندان خرداد وامرداد آمده در گزارش پهلوی نیز هروتات وامردات آورده شده ودرهرجاکه معنی آنهااراده شده درگزارش پهلوی به هماك روبشن hamâk-robišn (همه روش) و امرك روبشنیه amark-robišnîh (بیمرگ روش) گردانیده شده ، چنانکه در همین بند از هات ۳۱ هَئوروَتات یعنی رسایی (کمال) . هَئوروَ haurva در تأنیث هَئوروا haurvâ که جداگانه دراوستا بسیار آمده ، چنانکه درپارهٔ ۱٤ از یسنا ۱۹ ودرپاره های ٦ و ۸ از یسنا ۵۸وجز آن صفت است یعنی رسا ، همه، درست (تمام،کامل) . هئوروَ درسانسکریت sàrva ودرفرس هخامنشی هروو haruva همان است که درفارسی «هر» شده است.

فَرَهَرَوَم fraharavam در فرس هخامنشی ، چنانکه در سنك نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی روبهم .

اَمِرتات amərətâtکه حرف نفی اَ در سر آن جای گرفته، یعنی بیمرگی یا جاودانی . درگفتار امشاسپندان از خرداد و امرداد سخن داشتیم .

۵ - بر افراختن ( ) = وَخشْ vaxsh رستن ، روییدن، بر آمدن ، افزودن، در انگلیسی to wax در آلمانیwachsen،بهمین معنی در بند ۳ از هات ٤٤ و در بند ٦ از هات ٤۸ از افزودن ماه و رستن گیاه سخن رفته است ، گذشته ازاین ، معنی بر افراشتن یا افراختن وبلند کردن وبالیدن وسر برزدن از آن بر میآید چنانکه درهمین بند از هات ۳۱ ودر بند ۷ همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ ازهات ۳٤ و در بند ۱ از هات ٤۸. وخش vaxshدرگزارش پهلوی وخشیتن vaxšîtan آمده وتوضیح داده‌شده

اوزوتن ‎ avzûtan (افزودن) در بارهٔ وخش و نام ایرانی رود جیحون = آمویه که بایستی وخشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیا نویسان یونانی Oxus نوشته اند ، و رود وخشاب که یکی از بازوهای جیحون است وجشن وخشنگام ، بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده ، صفحهٔ ۵۰-۵۱ نگاه کنید.

۱ - بجای آراستن در متن رُایثْونْ ‎ rôithwən آمده ودر

هفتمین بند

یسنا ۱۲ پارهٔ ۱ همین جمله ازگاتها تکرار شده است ، جز همین یکبار ، دیگر در گاتها باین واژه بر نمیخوریم اما واژهٔ رَئِتهوَ ‎ raêthwa که بنیاد آن است ، دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است . رَئِتهوَ یعنی آمیختن ، بچیزی درآمدن ، آمیزش یافتن ، پذیرفتن، چنانکه در تیریشت پارهٔ ۱۳ وفروردین یشت پاره ۸۱ و فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۵۰ . باجزء اوپَ upa یعنی رخنه کردن ، راه یافتن ، چنانکه در فرگرد ۳ وندیداد پارهٔ ۱٤ وفرگرد ۱۰ پارهٔ ۱ ؛ با جزء پَئِتی ‎ paiti نفوذ کردن ، سرایت کردن آلودن چنانکه درفرگرد ۵ وندیداد پارهٔ ۲۸ وپارهٔ ۳۳ ، باجزء هامْ ‎ ham بهم آمیختن ، درهم وبرهم کردن چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۷۲ وزامیادیشت پارهٔ ۵۸ و جز آن ، در گزارش پهلوی ‎ (vimêxtan ویمیختن) gumêxtan گومیختن (آمیختن)، بواژهٔ رَئِتهویشکَرَ ‎ raêthwiškara . (آمیزشکر) که نام یکی از پیشوایان است، دارای ششمین رتبه که امروزه راسپی گویند درجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱٦۱ نگاه کنید وبواژهٔ رَئِتهویش بَجین ‎ raêthwiš-bažina پیاله وجامی که ازبرای آمیختن فشردهٔ هوم بکارمیرود ، چنانکه در پاره ۸ ازفرگرد ۱٤ وندیداد آمده است .

۲ - بجای فردوس خواثرَ ‎ xᵛâthra آمده ، درفارسی خوار گوییم ، دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ ازهات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی آسانی وگشایش وفراخی وآسایش ورامش وخوشی است ، دربسیاری ازبند های اوستابهمین معنی است چنانکه در گاتها : هات ۳۳ بند ۹ وبسا هم بمعنی جایگاه خوش وخرم و

سرای پرامش و آسایش یا بهشت وفردوس است، چنانکه در هات ۳۱ بند۷ وهات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ وهات ۵۳ بند ٦ .

خواتهرَ xᵛâthra از واژهٔ هو hu (خوب) و آتهرَ âthra (دم، نفس) آمیزش یافته . دوژ آتهرَ duzâthra که در پارهٔ۸ ازیسنا۸ آمده یعنی دشخوار یابسختی دمزدن و برنج بودن (دربارهٔ هو و دوژ بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

چند تن ازدانشمندان مصدر خْوَنْ xᵛan را که بمعنی درخشیدن و درفشیدن است بنیاد واژه های آتهرَ âthra ودوژ آتهرَ duzâthra دانسته اند امـا واژهٔ آتهرَ نظر باین بنیاد، بمعنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی‌افتد (نگاه کنید به: Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17-18)

خواتهرَ xᵛâthra بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان بر آوردن و در گشایش و فراخی زیستن .

دوزخ شرری زرنج بیهودهٔ ماست فردوس دمی ز وقت آسودهٔ ماست (خیام)

۳ – روشنایی = رَئُوچَنگه raočanh ، بیادداشت‌شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – اندیشیدن ( ) = مَنْ man در بند ۱۹ نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – خرد = خرَثْوَ xrathwa (= خرَتو xratu) بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

٦ – آفریننده یـا دادار و کارساز = دانْمی dąmi ، دربند ۸ از همین هات ودربند ۱۰ ازهات ۳۴ ودر بند٤ از هات ٤٤ نیز آمده، دامی dâmi بمعنی آفرینش است چنانکه دربند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ ، مصدر دا دادن ، بخشودن ، آفریدن ریشهٔ آنهاست ، از همین بنیاداست دامن dâman بمعنی آفریده که در بند ٦ از هات ٤٦ و در بند ۷ از

هات ٤٨ آمده است ، همهٔ این واژه ها در گزارش پهلوی (= زند) دام شده است .

دام درفارسی بمعنی آفریده نیامده است ، دام بمعنی چارپای خانگی وجانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است :

دامست جهان برتوای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصرخسرو)

۷ – داشتن ، دارابودن ( ) =دَرْ dar درفرس هخامنشی نیزدَرْ dar ، درپهلوی ( )و درفارسی داشتن ، درهات۴۳ بند ۱۳،هات٤٤بند٤ ، هات ٤٦ بند۵ و بند۷، هات۴۹بند۲ ، هات۵۱بند ۸ نیز آمده‌بمعنی دارا بودن و نگاهداشتن و فرا گرفتن و از آن خود ساختن و بازداشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن ، همچنین با جزء های اَوَ ava ، اوپَ upa ، نی nî ، وی vî در اوستا بسیار آمده است .

دَرْdar نیز بمعنی دریدن وشکافتن است، درپهلوی دریتن چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۱۲۵ وجز آن .

۸ – بجای‌نیروی‌مینوی درمتن‌مَئینیو mainyu آمده، بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰نگاه کنید .

۹ – برافراشتن ( )=وخش vaxsh، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ۵ از بند پیش .

۱۰ – اینك = نورانْم nûrạm باواژهٔ نو nû که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت ، یکی است .

۱۱ – همان = هامَ háma، دربند۱۶ ازهات ۳۲ هَمَ hamaصفت است ، همین واژه است‌که درپهلوی ( ) ودرفارسی «هم»گوییم .

هشتمین بند

۱ – نخستین پئُواوروِیم paourvîm (یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹) ؛ پسین = یَزو yazu صفت است درتأنیث یزیوی yezivî چنانکه

دربند۳ از هات ۵۳ ، بیادداشت شمارهٔ ٤ آن بند نگاه کنید .

۲ – پدر = پَتَر patar ، بسا در اوستا پیتر pitar ، آمده ، همچنین درفرس هخامنشی پیتر pitar ، هیئتهای دیگر آن چون پْتَر ptar ، پیتهر pithr ، فِذر fədhr دراوستا بسیار است. درخودگاتها : هات ٤٤ بند۷ ، هات ٤٥ بند ٤ وبند ۱۱ ، هات ٤۷ بند۲ وبند۳ ، هات۳۵ بند٤ . دربند۳ ازهات ٤۷تا tâ بجای تَر tar (= پدر) است ، در پهلوی پیت pit و پیتر pitar ، در بند ۳ از هات ٤٤ و در بند ۲ از هات ٤۷ مزدا پدر راستی خوانده شده است،بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ٤٥ نیز نگاه کنید .

۳ – چشم = چشمَن čashman ، در پهلوی ( ) و درفارسی چشم ، دربند ۱۳ همین هات نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۱۳ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۴ – دریافتن ( ) = گَرَب grab ، در فرس هخامنشی نیز گرب grab ، درپهلوی ( ) ودرفارسی گرفتن ، دراینجا با جزء هَنْ: hə̄n-grab یعنی دریافتن یانگریستن ودیدن .

۵ – داور = اَهورَ ،نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۳۰ ، دربند ۱۰ همین هات نیز آمده است .

٦ – جهان، زندگی وهستی = اَنگهو aṅhu ،نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

نهمین بند

۱ – سپندارمذ ـ آرمَئیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان است ، دراین جهان نگهبانی زمین سپرده باوست ازاینرو دراینجا یادشده، زیرا ازاوست که جانداران ، زمین خوش‌وخرم وچراگاهان خوب و جایگاه پرآسایش ورامش یابند . به بند ۳ از هات ٤۷ و به بند ۵ از هات ٤۸ نیز نگاه کنید .

۲ – بجای سازندهٔ جانداران در متن گِئُوشْ تَشَنْ gāuš-tashan آمده لفظاً یعنی سازندهٔ گاو ، چنانکه میدانیم واژهٔ گئُو gao دراوستا اسم جمع همهٔ چارپایان سودمند است ، ونیز نام جانور مخصوصی که درفارسی نیز گاو گوییم . تَشَن tashan یعنی سازنده ، آفریننده از مصدر تَشْ tash تراشیدن‌وبریدن وساختن‌وآفریدن وپدیدآوردن (نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۱ ازهات۲۹). تشن همیشه باواژهٔ گِئُوش gāuš آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ٤٦ ، در گزارش پهلوی همین سه بند از گاتها گوسپند تاشیتار شده یعنی آفرینندهٔ گوسپند (درپهلوی‌نیز گوسپند بمعنی‌سراسرچارپایان سودمنداست،نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۳۰)

گِئُوش تَشَن gāuš-tashan مانند گِئُوش اورَوَنْ gəuš - urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است ودر بند ۱ از هات ۲۸ و دربند ۱ از هات ۲۹ آمده ، نام فرشته ایست ، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند ، چنانکه در پارهٔ ۱ ازیسنا ۳۹ (هفت هات) گِئُوش اوروَنْ (= گوشورون) وتشن که بجای گئوش تشن آمده باهم ستوده شده اند ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از پارهٔ ۱٤ سیروزهٔ خُرد در جلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۹٤ و بـه :

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama Oriental Institute No. 15 p. 146.

۳ – ازخردمینوی یا مینوخرد که درمتن هم این دوواژه بکار رفته نیروی‌ایزدی که‌چارپایان‌سودمندپدید آورد ، اراده شده‌است، به بند ۳ ازهات ٤۷ نیزنگاه کنید .

۴ – ضمیر « او » برمیگردد ، به جاندار .

۵ – راه = پتها pathâ ، در گزارش پهلوی راس (راه) ، درفرس هخامنشی پتهی pathi همچنین پَتْهه path دراوستاودرخود گاتهابسیارآمده،درانگلیسی path ودرآلمانی pfad ؛ پَنتی panti که

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز، بواژهٔ پَتهمَن pathman در یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ٤ از هات ٤٦ نگاه کنید .

پد pad = پَتْهه path که بمعنی رفتن است بنیاد این واژه‌هاست

٦ – دادن ( ) از مصدر دا dâ دادن در اینجا بمعنی نشان‌دادن یا نمودن است.

۷ – کشاورز = واستریَه vâstrya صفت است بمعنی برزیگر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد، خواه کشت وورز (= کشت و برز) وخواه شبانی (= چوپانی)، در بند های ۱ و ٦ ازهات ۲۹ بآن برخوردیم ، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ٦ از هات ۳۳ و در بند ٥ از هات ٥١ و در بند ٤ از هات ٥۳ نیز بآن خواهیم بـر خورد ، در گزارش پهلوی (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ دربند های ٦ و ١٥ کـه یاد کردیم به ورزیتار varzîtâr یعنی ورزنده یا کارگر گردانیده شده‌است‌ودرگزارش پهلوی‌از بند ٤ ازهات٥۳به واستریوش vâstryôš برمیخوریم، از واستریوشان سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته‌که بگاه ساسانیان عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده ، بجای وزیر کشاورزی کنونی جداگانه‌در گفتار پیشه‌وران سخن‌داشتیم .

واستریَه vâstrya از واژهٔ واستر vâstar درآمده که در یادداشت‌شمارهٔ ۱۱ از بند۱ از هات ۲۹ یاد کردیم وگفتیم بمعنی شبان است وبمعنی نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است .

واسترَ vâstra که در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و بمعنی خورش گرفتیم ، بمعنی چراگاه و کشت زار وبرزیگری نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

واسْتْرَوَنت vâstravaṇt در تـانیث واسْتْرَوَئیتی vâstravaiti که در بند ۱۱ ازهات ٤۸ ودر بند ۲ ازهات

۵۰ آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و از کشت و برز بهره ور .

۸ – گـراییدن ( ) از مصدر ئـی « i » رفتن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۱ .

۹ – دراینجا واستریَه vâstrya با واژهٔ نُوایت nôit که بمعنی « نه » میباشد آمده ، در بند ۱۰ همین هات با حرف اَ « a » که از ادوات نفی است آورده شده : اَواستریَه a-vâstrya یعنی نه کشاورز(غیر دهقان) مردم چادر نشین و بیابان گرد مراد است .

دهمین بند

۱ – ضمیر « او » بر میگردد به جاندار یا فرشتهٔ جانداران گئِوش تَشَن gəuš-tashan

۲ – از این دو : برزیگر و نه برزیگر (چادرنشین) مراد است .

۳ – گله پرور = فشویَنت fshuyaṇt یا شُبان اسم فاعل مصدرفشو یعنی پروراندن ، چارپایان پرورش دادن وجانداران سودمند پروراندن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۴ – داور = اَهورَ ahura ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .

۵ – برگزیدن ( ) = فَرَوَرْ fra-var فرا برگزیدن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

٦ – پاسبان = فشِنگهیَه fshəṇghya ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ٤۹ .

۷ – ناکشاورز . یادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش نگاه کنید .

۸ – کوشیدن یا خود رنجه کردن ( ) = دَوْ dav ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ ازهات ۲۹ .

۹ – پیام نیك یاخوب پیك = هومِرتی hu-mərəti، یادداشت

شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۱۰ – بهـره یافتن (.) = بخش . baxsh در بند ٥ از هات ٤٧ ودر بند ۳ از هات ٥٠ نیز آمده ودربند ۱۰ از هات ۳۳ باجزء آ : . â-baxsh ، درپهلوی بخشیتن و درفارسی بخشیدن گوییم .

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ . bag که در پارهٔ ۸ از زامیاد یشت بکار رفته ، در پهلوی بختن ، اسم مفعول این مصدر بخت . baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است که در پهلوی ( ) و درفارسی بخت گوییم ، همچنین ازاین بنیاد است بَگَ . baga کـه در گاتها : هات ۳۲ بند ۸ ، هات ٥٠ بند ۱ و در بخشهای دیگراوستابَغَ bagha بمعنی بهره‌وبرخ وبخش است ، بغا . baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ١٤٥ و بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۳

یازدهمین بند

۱ – جهان = گَیتها . gaêthâ کیهان ، گیتی ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ – دین = دَئِنا . daênâ ، در پهلوی نیزدین ، در دومین جلد یشتها در مقالهٔ دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی است و با هیچیك از واژه های بابلی و ارامی که واژهٔ دین عربی از آن درآمده ، پیوستگی ندارد. برخی ازدانشمندان ریشهٔ این‌واژهٔ را دراوستا ، مصدر دا . dâ پنداشته ، چنانکه درآن گفتار یادکردیم ، بمعنی دانستن گرفته اند .

(دربارهٔ مصدردانستن که در اوستا زَنْ . zan و در فرس هخامنشی دَن dan آمده بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

بیشتر از دانشمندان ریشهٔ واژهٔ دین‌را مصدر دی . dî دانسته اندکه

در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بواژهٔ سانسکریت dhî پیوسته اند ، این واژه را هرتل در سانسکریت بمعنی فروغیدن و درخشیدن نوشته :

Die Arische Feuerlehre von J. Hertel I Teil;Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا ، در همه جا بمعنی کیش و آیین نیست ، بسا بمعنـی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هوّیت معنوی و وجدان ، درگاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است .

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس ازمرگ پیکر آسا نمودار گردد. بروان نیکوکار پس ازمرگ دینش بپیکردختر زیبا وخوش اندامی روی نموده ، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش بپیکر زنی زشت وپتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند ، همچنین در آنجا یادکردیم که دین یکی ازنیروهای پنجگانهٔ مردمی است . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید وبگفتار دین درجلد دوم یشتها ص ۱٥۹-۱٦٦ وبه هادخت نسك درهمان جلد ص ۱٦۷ - ۱۷۳ که از پیکر یافتن دین ، پس از مرگ سخن رفته است و به :

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray : The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15, Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گوییم گروهی از دانشمندان واژهٔ دین را در زبان تازی اصلا ایرانی دانسته اند کـه بمیانجی زبان ارامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً نیبرك Nyberg :

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

و نگاه کنید به : Nöldeke. Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII s. 534 note 2

۳ - آفریدن ، ساختن(.)= تَش . tash ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ همین هات .

۴ – جان = اوشتن ustana (= اوشتانَ) در بند ۱٤ از هات ۳۳ و در بند ۱٤ از هات ۳٤ و در بند ۱٦ از هات ٤۳ نیز آمده، در گزارش پهلوی جان

۵ – بجای واژهٔ تن اَستْوَنت astvant آمده ، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم و در آنجا صفت از برای جهان آورده شده و گفتیم در گزارش پهلوی استومند شده است ، بیادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه کنید ؛ در اینجا افزوده گوییم این صفت نیز در گزارش پهلوی تنومند شده یعنی دارندهٔ تن و پیکر .

چنانکه ازجملهٔ «بجان تن دادی» پیداست ، جان بکالبد جای دادن یا بپیکر هستی زندگی بخشیدن ، مراد است .

٦ – کردار یا کنش = شیئُوتهنَ shyaothana ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ – آموزش ، آگهش ، فرمان ، آیین ، پیام ایزدی ، داوری (روز پسین) = سِنگهَ sãṅha (= سِنگهَ sə̄ṇgha) باین واژه در گاتها بسیار برمیخوریم چنانکه درهات ۳۲ بند ٦ و درهات ٤۳ بند ١٤ و هات ٤۵ بند ۲ وجز آن ، دربخشهای دیگر اوستا سَنگهَ saṅha آمده . بهمین معنی است سِنگهنَ sə̄ṇghana که در بند ۹ از هات ۳۲ آمده و سِنگهو sə̄ṇghu که در بند ۷ از هات ۳٤ آمده و سَنگهوَنت saṅhvant که در پارهٔ ۱۲ از امیاد یشت آمده (در تأنیث saṅhvaitî) یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر . همهٔ این واژه ها از مصدر سَنگهْ saṅh در آمده که دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ گذشت و گفتیم بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است ، بمصدر سانگه sâṅh دریادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ همان هات نیز نگاه کنید.

۸ – بجای واژهٔ آزاد : وَسَنگهْ vasaṅh یعنی خواهنده و

آرزو کننده، این صفت در گزارش پهلوی کامك شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه واز روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد. وَسُو vasô که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده؛ وَس vasā که دربند ۱ ازهات ۴۳ ودربند ۹ از هات ۵۰ آمده ازقیود است ودرگزارش پهلوی په کامك شده یعنی بکام، وَسْنَ vasna دربند ۱۵ ازهات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده‌ومیل،همین واژه‌است که درفرس، وَشنَ vashnaشده مکرراً درسنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است. وَسَس خشَتهر vasasə-xshathra که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام و پادشاه کامکار،درگزارش‌پهلوی په‌کامك‌خوَتاکیه pa kâmak xᵛatâkîh یعنی خدایی (پادشاهی) بکام. همهٔ این واژه ها از مصدر وَسْ vas درآمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن و خواهشداشتن است، دربندهای ۲ و ۴ و۸و۹ ازهات۲۹ بآن برخوردیم، اوشتَ ušta که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، بیادداشت‌شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه‌کنید.

۹ – کیش = وَرِنَ varəna، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱۰ – بجای پذیرد = آمده ازمصدر dā دادن یعنی: آزاد وبکام وخواست خویش، کیش و آیین بخود ارزانی دارد.

دوازدهمین بند

۱ – همانگاه = آثْرا athrâ در اینجا ازظروف زمان است دربند۱۶ ازهات ۴۶ ازظروف مکان است، یعنی ازهمان آغاز، که در بند پیش سخن رفته: گوهرنیکی مردم‌را بدین راستین خواند و گوهر بدی بکیش دروغین، آرمئیتی (سپندارمذ) کسانی‌را که در برگزیدن این دو آیین در تردید اند بیاری رسد.

۲ – برداشتن ( ) = بَرْ . bar ،درفرس هخامنشی نیز بر bar ،درپهلوی بُرتن و در فارسی بردن ، دربند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ ازهات ۳۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده وبساهم با جزءهای گوناگون چون آ . (â) ، اَوَ . ava ، اَوی . avi ، اوس us (= اوز . uz) ، پئیتی . paiti ، فرا . frâ ، وی . vî ، نیز . niz ، هام . hạm ، پرا . parâ ، اَپَ . apa .

۳ – دروغ گفتار = میتَهْنگه وَچَنگه . mithaṅh-vačaṅh ، بواژهٔ وَچَنگه . vačaṅh که بمعنی گفتاراست دربند ۳ از هات ۳۰ برخوردیم و واژه ای که در آغاز همین بند به « آواز » گردانیدیم در متن وَچْ . vač آمده ، با وَچَنگه از یك بنیاد است (یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸) میتَهنگه . mithaṅh یعنی دروغ ، نادرست . میتَهنگه وَچَنگه mıthaṅh-vačaṅh درگزارش پهلوی نیز به دروغ گفتار گردانیده شده : کدبا (= دروغ) ، میتَهیه mithahya که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است بمعنی دروغ ، نادرست، واژگون .

۴ – ۵ داناونادان : دانا یا شناسا و آگاه = ویدْوَنگه . vîdvaṅh ودر بخشهای دیگر اوستا ویذْوَنگه . yîdhvaṅh ، در بند ٦ از هات۲۹ بااین صفت برخوردیم و به هیئت دیگر آن، ویدوش vîdus نیز در بند ٤ ازهات۲۸ برخوردیم، ودربخشهای دیگر اوستا ویذوش vîdhus آمده است. ویدوَنگه اسم‌فاعل‌است از مصدر وید vid یعنی دانستن، شناختن ، آگاه شدن .

همین واژه که با حرف نفی « اِ » . آمده : اِویدوَنگه . ə-vîd-vaṅh یعنی نادان، درگزارش پهلوی آکاس ، اَنْ آکاس(âkâs ،

anâkâs) یعنی آگاه و ناآگاه . دراوستا اَ « a » که ازادوات نفی است بیشتر آمده تا اِ « ə » ، به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بواژهٔ ما mâ در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۷ همین هات .

٦ – دل = زِرِدْ zərəd نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۳۱ . از برای منش = مَنَنْگه manaṅh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند۲ از هات ۲۸ .

۷ – بجای « پـی در پـی » آنـوش هَچْ ânushač ( ) همین یکبار دراوستا آمده ، بارتولومه ترجمه کرده :

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend .

closely following ; instantly; Steudily · Kanga کانگا

unceasingly : Jackson جکسن

festhaltend : Justi یوستی

۸ – بجای روان مئینیو mainyu که درفارسی مینو گوییم ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

۹ – سرگردانی = مِئِتها maêthâ زیغ ، گمان (شك ، تردید) بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سیزدهمین بند

۱ – آشکار = آویشیَه âvîshya، بهمین صفت دربند ٥ از هـات ٥٠ نیز بـر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش âviš یعنی آشکارا یا هویدا وبدیده آمدنی ، هردو درگزارش پهلوی آشکارك شده است .

۳ – نهانی = تَیَه taya صفت است ، در گزارش پهلوی نیهانیك nihânîk ، این واژه اصلا بمعنی دزدی است، چه تایَه tâya که دریسنا ۱۲ بارهٔ ۲ آمده بمعنی دزدی است ودرگزارش پهلوی نیزچنین گردانیده شده

است. تایو tâyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه دریسنا ۹ پارۀ۲۱ ودر فرگرد ٤ وندیداد پارۀ ۱ ، در پهلوی دوژد duzd و جز آن .

۳ – باز خواست یا پرسش = فَرَس frasa از مصدر پَرس parəs که در همین بند ودر بند گذشته و بند های ۱۳–۱٦ نیز بکاررفته است ، نگاه کنید بیادداشت شمارۀ ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۴ – گناه = اَئِنَنگه aenaṅh نگاه کنید بیادداشت شمارۀ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۵ – خُرد (کوچك) ،کم ، کاست = کسو kasu ، دربند٤ ازهات ٤۷ نیز آمده است ، درگزارش پهلوی کوتاك (کودك) .کاستن درفارسی باکسو kasu اوستایی از یك بنیاد است ، در لهجۀ زرتشتیان ایران که دری نامیده میشود کسوك یعنی کوچك نگاه کنید به :

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

٦ – رهایی = بُوج bûǰ از مصدر بوج buǰ رهانیدن ، رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پارۀ ۳ ، بهرام یشت پارۀ٤٦ ، هرمزد یشت پارۀ۱۷ وجز آن . بَئُوختر baoxtar که درویسپرد کردۀ۷ پاره ۳ آمده یعنی رهاننده،درگزارش پهلوی بوختار bôxtâr ، در پهلوی بوختن bôxtan یعنی رهانیدن وبوژیشن bôzisn چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی ورستکاری . از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و فرهنگ (= ادبیات) ما بجا مانده است چون سِبُخت (یعنی پندارنیك ، گفتارنیك وکردارنیك : هومَت ، هوخت ، هوَرشْت رستگار ساختند یا برهانیدند) ؛ چهاربُخت (نمیدانم از شمارۀ چهار چـه اراده شده شاید آخشیج چارگانه چون اندروای (=هوا) و آتش وآب وزمین که نیز درمزدیسنا از فرشتگانند) ؛ پنج بُخت (یعنی گاتها : اهنود، اشتود، سپنتمد، وهوخشتر، وهیشتوایشت‌رهانیدند)، هفتان‌بخت (یعنی

هفت امشاسپندان : هرمزد ، بهمن ، اردیبهشت ، شهریور، سپندارمذ ، خرداد، امرداد رهانیدند) ، یزدان بخت ؛ مَهبُزد (یعنی ماه‌رهانید) وجز آن . به‌چهار مقالهٔ نظامی ، بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹ـ۲۴۰ نگاه کنید .

۷ – باز جستن ( ) = یَم yam در اینجا باجزء آ آمده و در بند ۹ از هات ۳۲ با جزء اَپَ : apa-yam بآن برمیخوریم .

۸ – آگاه = هارَ hàra ، دربند۲ ازهات ٤٤ نیز آمده‌است از مصدر هَرْ har یعنی پاسداشتن و آگاه بودن ، در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱ ازهات٤۹ ازاین‌مصدر و واژه هایی‌که از آن درآمده سخن‌خواهیم داشت .

هارَ hâra صفت است یعنی پاسدار و نگران و آگاه، درفارسی نیز بجا مانده و آن درواژهٔ زینهار یازنهار است ، مرکب از زین=«ازاین» و هارَیعنی پاسدارازاین، آگاه باش از این ، هشدار زین : زینهـار از قرین بد زنهار (سعدی)

۹ – دیده یاچشم = چَشمن ćashman ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۱۰ – روشن یا رخشان = تهویسرَ thwisra ، همین یکبار در اوستا آمده .

۱۱ – نگریستن ، دیدن ، نگاه کردن ( ) –وین vin ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

چهاردهمین بند

۱ – بجای رفتن و آمدن ، نخستین ( ) از مصدر ئی و دومین ( ) از مصدر گـم gam (= جس ǰas) ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۲ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ – وام = ایشود ishud ، در بند ۱۵ از هات ۳٤ نیز آمده در گزارش پهلوی آپام یعنی آوام ، وام(قرض) ، درهفت هات : یسنا ۳٦

پارهٔ ٥ویسنا۳۸ پارهٔ٤ ویسنا ۳۹ پارهٔ٤ فعل ایشوئیدیه ishûidya بکار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینیتن âpâmēnîtan (وامگزاردن)گردانیده شده‌است ، مراد از آن وامی است که‌بندگان درستایش ونیایش بآفریدگار پردازند . درفارسی نیز «آوام» آمده (النهایه ص ۱۲٤)

۳ – مُزد=داتهرَ dâthra ، درگزارش پهلوی داسر dâsr یعنی دهش و پاداش ، در بند ۱۳ از هات ۳٤ دَتهرَ dathra آمده از آن معنی وظیفه و مقرری بر میآید یا پاداشی که در دفتر کُنشها ثبت گردیده . در فرهنگها واژهٔ داره که بمعنی وظیفه یاد شده و بیك شعر سوزنی گواه آورده شده با واژهٔ اوستایی داتهرَ یکی است ، چون آن شعر سوزنی درفرهنگها درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم .

داتهرَ از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن است ، در آمده است . از برای خود واژهٔ مزد که در اوستا میژدَ mižda آمده بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ ازهات ۳٤ نگاه کنید .

۴ – بجای پاك و ناپاك اَشوَنت ashavaṇt ودرِگوَنت drəgvaṇt آمده : از نخستین ، راستی پرست یا پیرو دین راستین زرتشتی‌یا مزدیسنا اراده میشود واز دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا . بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – شمار پسین ، امارهٔ روز واپسین ، سرانجام کار=هِنْکرتی hə̄ṇ-kərəti یعنی شمار روز پسین ، آنچنان که در سر انجام از روی نامهٔ کردار ، نیکی وبدی مردمان سنجیده شود و نیکو کاران پاداش یابند وگناهکاران پادافراه بینند .

در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱ هَنْکرتی haṇ-kərəti یعنی پایان و سرانجام . در رام یشت پارهٔ ٥٤ از هِنْکرتی həṇ- kərəti معنی مناسب بر نمیآید ، در پارهٔ ۱۸ از یسنا ۷۱ هَنْکرِتهه

han_kərətha صفت است یعنی بجای آورده شده ، پایان یافته ، ازسرتابن سراییده شده وبسر آورده شده و پایان پذیرفته ، دراین‌پاره‌همچنان پارهٔ۱ ازهمان یسناکه یاد کردیم هَن‌ْکِرتی وهَن‌ْکِرتَهِ با گاتها پیوستگی دارد باین معنی که در آن دوپاره از پایان و انجام گاتها واز کاملا سرودن آنها سخن رفته است . این واژه ها از مصدر کَـرْ که بمعنی کردن است در آمده و با جزء هنْ : هَنْ‌کَـرْ . han-kar یعنی بجا آوردن ، بسر آوردن کار وپایان دادن چنانکه در یسنا ۱ در هر یك از پارهٔ آن آمده است .

۱ – سزا =مَئِنی . maêni (مئینی . maini) در بند ۱۹ ازهات٤٤نیز آمده ، درگزارش پهلوی همین بند به ویناسیشن پـاتفـراس vinâsisn-pâtfrâs (پادافراهِ گناه) گـردانیده شده و در بند ۱۹ از هـات ٤٤ ویناسکاریه پاتفراس vinâskârîh-pâtfrâs (پادافراهِ گناهکاری)

پانزدهمین بند

۲ – دروغپرست=دْرِگوَنت . drəgvaṇt،دریادداشت‌شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم‌که ازاین واژه دیویسنا یا گمراه و ناپاك اراده میشود ،درپهلوی و پازند دروند darvand، دراینجاکسی از بزرگان دیویسنا مراد است ، به بند ٤ از هات ٤٦ نگاه‌کنید .

۳ – شهریاری = خشْتْهرَ . xshathra .

۴ – فراهم کردن(.)=هو . hu آماده کردن،ساختن، انگیختن ، بکار آوردن . گذشته ازاین‌واژهٔ هو . بچند معنی‌دیگرهم‌دراوستا آمده است : هوhu فشردن،هوhuپختن‌وجوشانیدن، هوhu زادن ، زاییدن یا راندن، باین معنی‌آنگاه بکاررودکه ازبچه پس انداختن آفریدگان بدواهریمنی سخن باشد.

۵ – بدکنش=دوش‌شیئُوتَهنَ . dus-syaothana بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه‌کنید .

۶ – زندگی =جیُوتو . jyôtu، بیادداشت شمارهٔ۱۱ ازبند ۳

از همین هات نگاه کنید .

۷ – یافتن، پیدا کردن ([Avestan]) = وید [Avestan] vid، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ – جُز یا بی (بدون) = هَنَر [Avestan] hanarə از حروف اضافه است ، در بند ٥ از هات ٤٧ نیز آمده .

۹ – آزار ، ستم ، زور = اَئِنَنگه [Avestan] haênanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۱۰ – چارپا یا گاو و گوسپند = پَسو [Avestan] pasu نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٥ از هات ۲۹ .

۱۱ – واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم ، نیز میتوان به کسان و بستگان و مردان گردانید ، در متن ویرَ [Avestan] vîra ، در بند ۹ از هات ٤٥ نیز با واژهٔ پسو یکجا آمده ، درپهلوی ویر [Pahlavi] vir یعنی مرد برابر واژهٔ لاتین vir وصفتی که از آن درآمده : virilis در فرانسه viril شده است . ویرَ بمعنی مرد و بمعنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ١٤ وجز آن . درسانسکریت نیز vîrà بمعنی مرد است . ویرَ vîra نیز در اوستا بمعنی هوش است ، جداگانه نیامده با واژه های دیگر آمیزش یافته چون هویرَ [Avestan] hvîra (هو + ویرَ [Avestan] hu+vira) یعنی خوب هوش چنانکه در یسنا ٦٢ پارهٔ ٥ ، پرتهویرَ [Avestan] pərəthvîra (پرتهو + ویرَ [Avestan] pərəthu+vîra) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پارهٔ ١ .

درفارسی نیز ویر بهمین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما بجا مانده :

زین بدکنش حذر کن‌وزین‌پس دروغ او مینوش اگر بهوش و بصیری و تیزویر
(ناصرخسرو)

۱۲ – کشاورز یا دهکان = واستریَه [Avestan] vâstrya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ همین هات .

۱۳ – راستکردار = اَدروجیَنت 𐬀𐬛𐬭𐬎𐬘𐬌𐬌𐬀𐬧𐬙. a-druj̆yant، این صفت باحرف نفی اَ 𐬀 واسم فاعل مصدر دروج 𐬛𐬭𐬎𐬘. druj(دروغ گفتن) ساخته شده یعنی نه دروغگو، نه فریبنده، بنابراین پیرو دین راستین مزدیسنا یا پارسا و راستکردار.

۱ – نیک اندیش = هودانو 𐬵𐬎𐬛𐬃𐬥𐬎. hu-dânu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

شانزدهمین بند

۲ – افزایش دادن = فرَدَتهائی 𐬟𐬭𐬀𐬛𐬀𐬚𐬁𐬌. fra-dathâi (Inf.)، در بند ۹ از هات ٤۵ نیز آمده یعنی افزودن، بالانیدن. فرَدَتهه 𐬟𐬭𐬀𐬛𐬀𐬚𐬀. tra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا۵۵ پارهٔ ۳ ویسنا ٦۸ پارهٔ ۲ یعنی فراوانی و افزونی وگشایش و فراخی، هر دو واژه از مصدر دا 𐬛𐬁. dâ که بمعنی دادن و بخشیدن است درآمده است.

۳ – توانایی = خشَتهرَ 𐬑𐬱𐬀𐬚𐬭𐬀 xshathra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸.

۴ – خان و مان = دمانَ 𐬛𐬆𐬨𐬁𐬥𐬀. dəmâna، درجاهای دیگر اوستا نیز دِمانَ و نمانَ 𐬥𐬨𐬁𐬥𐬀. nmâna آمده در پهلوی mân ودر فارسی مان گوییم، بسا درگاتها با واژهٔ گَرُو 𐬔𐬀𐬭𐬋. garô آمده چنانکه در هات ٤۵ بند ۸ و هات ۵۰ بند ٤ (𐬛𐬆𐬨𐬁𐬥𐬈.𐬔𐬀𐬭𐬋.) و هات ۵۱ بند ۱۵ (𐬔𐬀𐬭𐬋.𐬛𐬆𐬨𐬁𐬥𐬈.) در بخشهای دیگر اوستا گَرُونمانَ 𐬔𐬀𐬭𐬋.𐬥𐬨𐬁𐬥𐬀. garô-nmâna، در گزارش پهلوی گروتمان همان است که در فارسی گرزمان شده. اسدی درلغت فرس گوید: گرزمان پارسیان گویند عرش است وشعرا گویند آسمان است، دقیقی گفت:

مه وخورشید با برجیس واسمان زحل با تیر و زهره بر گرزمان
همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا داذ است فرمان

گرودمان = گرونمان یاگرزمان یعنی خان ومانِ سرود وستایش، وسرای نیایش. از این واژه بارگاه فرّ اهورا یا بهشت برین اراده میشود، واژهٔ گر 𐬔𐬀𐬭. gar بمعنی

ستایش و نیایش و سرود است ، همین واژه نیز مصدر است بمعنی سراییدن وستاییدن ، در توراة نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است ، چنانکه درزبور داود مزمور بیست و دوم فقرهٔ ٤، نگاه کنید به :

La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98–99

بساهم واژهٔ دِمانَ (= نمانَ) باواژهٔ دروج آمده: دروجُودِمانَ drûǰô-dəmâna . یعنی خان و مان دروغ ، از آن دوزخ اراده میشودچنانکه درهات ٤٦ بند ١١ و هات ٤٩بند١١ وهات ٥١ بند ١٤ .

در بند ١٣ از هات ٣٢ دِمانَ با واژه های بدترمنش و در بند ١٥ از همان هات با واژه های منش نیك آمده ، از خان و مان بدتر منش دوزخ واز خان ومان منش نیك بهشت اراده شده است .

٥ – روستا = شوئیتهر shôithra، دربند١٨ازهمین‌هات و در بند ٤ از هات ٤٦ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم چنانکه درهمهٔ پاره های نخستین فرگرد وندیداد و در تیریشت پارهٔ ١ وبهرام یشت پارهٔ ٦٣ و یسنا ٢ پارهٔ ١٦ و جز آن ، در گزارش پهلوی روستاك (روستا) ،روستا در فارسی بمعنی ده گرفته شده :

هر که روزی باشد اندر روستا تا بماهی عقل او ناید بجا (جلال‌الدین در مثنوی)

رُستاق ورُزداق مُعرّب آن است ، اما در روزگاران پیش روستاك (=روستا) نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی وکشت زار : « در ذکر عدد رستاقهای شهر قم . . . . برقی در کتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصدو شصت و پنج دیه است » .

(تاریخ قم چاپ طهران ص ٥٦ باهتمام جلال‌الدین طهرانی .)

واژه‌های ده وشهرو کشور که بزودی یادخواهیم کرد مانند واژهٔ روستا اهمیت پارینهٔ خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده ، امروزه درفارسی سرزمینهایی نسبت

بزمان گذشته ، خُرد تر ، چنین خوانده میشوند .

روستاک rôstâk و هیئت کهنتر این واژه در پهلوی روتستاک rôtastâk در گزارش پهلوی (= زند) از پارهٔ ۲ از نخستین فــر گرد وندیداد چنین یــاد گــردیده : « یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند » .

شُوئیتهرَ shôithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجــا زیست کنند ، چه این واژه از مصدر شی shi درآمده که دراوستا بمعنی جای گزیدن و نشیمن‌ساختن است ودرگزارش پهلوی به مانتن گردانیده‌شده (بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید) .

در اینجا یــاد آور میشویم که واژهٔ روستا برابر است با واژهٔ اوستایی رَئُوذیَه raodhya (= رئوئیذیَه raoidhya) ، صفت است یعنی رویاننده یا باردهنده ازمصدررئُود raod روییدن (بیادداشت‌شمارهٔ ۳ از پارهٔ ۱۳ چهاردهمین فر گرد وندیداد نگاه کنید) . از اینکه از واژهٔ شوئیتهرَ shôithra وپهلوی آن روستاک دِه اراده نشده ازنخستین فر گرد وندیداد که یاد کردیم بخوبی پیداست ، دراین فر گرد از شانزده کشور چون ایران ویج (خوارزم) وسغد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند وری و جز آن یــاد شده و همهٔ آنها با واژه های اَسَنگه asanh وشُوئیتهرَ shôithra آورده شده ، اینچنین : «نخستین جاها وسرزمینها که بهتر آفریدم ، من که اَهورا مزدا هستم ، ایران ویج است . . . » ودرگزارش پهلوی این دو واژه به جیناک jînâk یعنــی جا (در برهان قاطع واژهٔ جیناک یاد شده) و روستاک rôstâk گردانیده شده است .

در کتاب پازند مینوخرد درفصل٤٤ فقرهٔ ٢٤ آمده : «وپیدا کو هرمزد ایران ویج اژاورکان جایکان ورُستاگان وه داند» یعنی : وپیداست که هرمزد ایران ویج را ازجاها و روستا های دیگر بهتر آفرید (دربارهٔ ایران ویج ، بگفتار آن درجلد اول یسنا ، گزارش نگارنده ، ص ۳۳ـ ٥۲ نگاه کنید .)

در هر جای اوستاکه واژهٔ شوئیتهرَ آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم بر میآید نـه بویژه دِه . شوئیتهرَ در گـاتها بجای زنتو zantu در بخشهای دیگر اوستا بکار رفته است . دربند ۱۸ همین هات آبادانیها و سرزمینهای ایران کهن نظر ببزرگـی آنهـا از روی ترتیب چنین آمده : دِمـانَ dəmâna ، ویس vîs ، شوئیتهرَ shôithra ، دخیـو dahyu یعنی خانوار ، ده ، روستا ، ایالت یاکشور . در جاهای دیگر بسا باین واژه ها با هم برمیخوریم و بهمین ترتیب ، جزاینکه چنانکه گفتیم بجای شوئیتهرَ واژهٔ زنتو بکار رفته‌که در پهلوی زند گوییم. ازواژهٔ دخیوکه در یادداشت آینده سخن خـواهیم داشت بخوبـی پیداست که شوئیتهرَ سرزمینی است خردتر از ایالت یاکشور و بزرگتر از ده بنا بـراین باید سرزمینی باشدکه امروزه بلوك خوانند .

۶ – واژه‌ای‌که بجای‌کشور آوردیم درمتن دخیو dahyu آمده نگارنده دراینجاکشور راکه در اوستاکرشْور karshvar آمده و برابر نامهٔ دینی ایرانیان ، دردیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری چنین یادشده : « هر کجـا آرام‌گاه مردمان بوذ بچهارسوی جهان ازکران تاکران این زمین ببخشیدند و بهفت بهرکردند و هر بهری را یکی‌کشور خواندند . . . » باین معنی نگرفته است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ ازهات ۳۲ .گذشته ازهفت‌کشورکه در داستانها و فرهنگ (ادبیات) مامعروف است ، مملکت وبسا یك ایالت هم در فارسی‌کشور خوانده شده ،آنچنان که واژهٔ خشَتْهرَ xshathra که دراوستا وفرس هخامنشی بمعنی مملکت وپادشاهی است، درفارسی ازبزرگی آن کاسته، شهر گوییم . درپارینه سراسرمرز وبوم ایران‌را ایرانشهر گفتندی ، خودواژه دخیو اهمیّت دیرین خودرا باخته همان است‌که درفارسی دیه یا ده‌گوییم .

دخیو dahyu در جا های دیگـر اوستا نیـز دخیو ودئینگهو dainhu و دنگهو danhu آمده ، در فرس هخامنشی دهیو dahyu

در سنگ نبشته های شاهنشاهان هخامنشی بواژهٔ دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان (بیستون) آمده : « گوید داریوش پادشاه : اینها (هستند) دهیوها (سرزمینها)که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم : پارس ، شوش ، بابل ،آشور ، عربستان ، مصر... » ، داریوش پس‌ازبرشمردن همه مملکتهاکه در زیر فرمان وی بوده در انجام‌گوید : « رویهم بیست وسه دهیو (= مملکت) » .

درجای دیگر همان سنگ نبشته آمده : « گوید داریوش پادشاه : آنگاه‌که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند: پارس ، شوش (عیلام) ماد،آشور، مصر ، خراسان (پَرتَهو Parthava)، مرو، تَهتَهه‌گو Thathagu ، سکستان (sakâ) » در هرجای از سنگ نبشته‌های هخامنشیان‌که ازدهیو نام برده شده همان است که یك خشتهرَ پاوَن xshathra Pâvan پاشهردار (= مملکت‌دار) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته‌اند ، بر آن‌گماشته بوده است.

از دهیو در فرس هخامنشی باهمیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان پی برد ، درجلد وندیداد از نمانَ و ویس و زنتو و دهیو (=دنگهو) سخن داشتیم . در نخستین جلد یشتها درصفحهٔ ٤٣٥ در یادداشت پای صفحه سهوی بنگارنده روی داده ، واژهٔ «داه» را در ردیف دیه ودِه آورده است پیداست‌که واژهٔ داه بمعنی دَه ازشماروبرابر واژهٔ دَسَ (اوستایی) dasa اوستاست ، پیوستگی با دهیو ندارد . از برای دِمانَ و زنتو و ویس و دخیو بیادداشت پارهٔ ٤١ از فرگرد ۷ وندیداد نگاه کنید .

۷ - کوشیدن ((اوستایی)) بارتولومه .Barthol آن را در فرهنگ خود (ستون 1613)از مصدر sparəz یادکرده‌است . سپَرِزْ (اوستایی) در اینجا با جزء اَ (اوستایی) آمده است ، درگزارش پهلوی آکوشیتار (پهلوی) akôšîtâr یعنی کوشا .

۸ - مانند تو یا بتو مانند= تهواوَنت (اوستایی) . thwâvaṇt ، درهات

۴۳ بند۳ وهات ٤٤ بند۱ وبند۹ وهات ٤۸ بند۳ نیز آمده، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

هفدهمین بند

۱ - بزرگتر = مزَینگه mazyanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ ازهات ۲۹

۲ - گرویدن( ) = وَرْ var ، بیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آگاهانیدن ، گفتن ( ) =مرو mrû، درگزارش پهلوی گپتن ، دراوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات۳۲ بند۱۲ وبند١٤ ، هات ۳٤بند۱۳ ، هات ٤۳ بندهای۱۱-۱۲ ، هات ٤٥ بند ۲ وبند٥ ، هات ٥۱بند ۸ و بند۱۹ ، هات٥۳ بند٥ . دریادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پئیتی : paitî-mrû بمعنی پاسخ گفتن است ، چنانکه در بند ۳ ازهات ۲۹ و دربند ۲ از هات ۳۲ آمده . بواژهٔ مروایتِ mrûitê دریادداشت شمارهٔ۲ ازبند٦ ازهات ٤۹ نیز نگاه کنید .

۴ - بجای « مباد» در متن « ما » mâ آمده بمعنی نه ، ازبرای واژهٔ فریفتن آورده شده، «ما» دراوستاازحروف نفی‌است، درسرجمله یادرسرفعل افادهٔ نهی میکند ، همین واژه است که درفارسی مَه شده، بفتح اول‌وباخفای هاء ، حرف‌نفی‌است بمعنی نه ، درفارسی بسا درسرفعلها میآورند چون مپندار ، مگو، مرو . درآغاز بند ۱۸ همین‌هات بواژهٔ «ما» برمیخوریم .

۵ - از برای دانـا و نـادان بیاد داشت شمـارهٔ ٥ از بند ۱۲ همین هـات نگاه کنید .

٦ - فریفتن ( ) =أئیپی دِبو aipî -dəbu ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند٦ ازهات ۳۰

۷ - آموزگار = فرَدخشتَر fra-daxštar ، دربند ۳ از هات ٥۱ نیز آمده از مصدر دَخش daxsh (آمـوزانیدن و

نمودن) چنانکه در بنده ۱ از هات ۴۳، در بند ۱۳ از هات ۳۳ باجزء فرَ:
fra-daxsh

۸ – باش( ) از مصدر اَه ah بودن .

هجدهمین بند

۱ – مباد = «ما» mâ ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گذشت .

۲ – گفتار، سخن = مانثهرَ mąthra ، بجای آموزش ساسنا sâsnâ آمده بمعنی دستور و فرمان ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ٦ از بند٥ از هات ۲۹

۳ – گوشدادن ، گوشیدن، شنیدن ، نیوشیدن ، شنفتن( ) = گوش gush ، در آغاز بند آینده نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹

۴ – از برای خان ومان و روستا و کشور = دِمانَ dəmâna ، ویس vis، شوئیتهرَ shôithra ، دَخیو dahyu نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٤ ـ ٦ از بند ١٦ همین هات .

۵ – ویرانی = دوشیتی dushiti : از دوش dus بد و زشت و شیتی shiti جا و آرامگاه و نشستگاه ، از مصدر شی shi جای گزیدن و نشیمن ساختن . بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ١٦ همین هات نگاه کنید. دوشیتی در گزارش پهلوی به دوش روشنیه dus ravišnih بدبختی ، خواری ، زبونی گردانیده شده .

٦ – تباهی یا مرگ = مَرَکَ maraka ، درجاهای دیگر اوستا مَهرکَ mahrka یعنی مرگ ، در گزارش پهلوی نیز مـرگ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ همین هات .

۷ – بجای ساز جنگ درمتن سنَئیتهیش snaithish آمده درفارسی سازجنگ گویند یعنی ابزارجنگ یاجنگ ابزار :

میان دولشکر دوفرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود (فردوسی)

درداستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفرّ کیی نرم کرد آهنا چوخود وزره کردوچون جوشنا

بدین اندرون سال پنجاه رنج ببرد و از این ساز بنهاد گنج

سوزنی گوید :

زهیبت توعدو نقش شاهنامه بود کزو نه مردبکار آیدونه اسب و نه ساز

در تازی سِلاح خوانند وجمع آن اسلحه. زمخشری درمقدمةالادب ، سِلاح را درفارسی سازجنگ یادکرده است .

درپهلوی سنِه سنه sneh ،درگزارش فارسی هرمزدیشت آمده : «بسیار سنه یعنی بسیار سِلاح » نگاه کنیدبه :

Études Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین دریك نسخهٔ خطی اوستاکه در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده ، دربارهٔ ۲۹ ازسروش یشت (= یسنا ۵۷) دربرابر واژهٔ اوستایی سنَئیتهیش snaithish و واژهٔ پهلوی آن سنِه sneh ، در فارسی افزوده شده سِنِه . نگارنده در ادبیات فارسی باین واژه بمعنی سِلاح درجایی برنخورده است ، اما واژه سنی بفتح سین که درفرهنگهای فارسی یاد شده وبمعنی آهن وپولاد گرفته شده باید با واژه سنِه بمعنی سلاح پیوستگی داشته باشد .

آب در حلق بدسگالانش عجب است ارنمیشود چوسنی (شمس فخری)

همچنین واژهٔ ستی باتاءکه در فرهنگها بمعنی آهن وپولاد یادگردیده و بشعر ابوشکورگواه آورده شده :

زمین چون سَتی بینی وآب رود بگردد فراز و بیاید فرود

بگمان نگارنده باید سهوی ازنساخ باشد، تاء بجای نون نوشته شده است واین سهوی است که بآسانی روی میدهد .

در اوستا بواژهٔ سنئیتهیش snaithish بسیار برمیخوریم ، چنانکه در یسنا

۵۷ (= سروش‌یشت) در پاره های ۱۰ و۱۶ و ۲۲ و۲۹ و ۳۱ و درفروردین‌یشت پارهٔ ۷۱ و جز آن سنَتَهه snatha یعنی زنش وآن زنش یـا ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه درفرگرد چهارم وندیداد در پاره‌های۲۶ و۲۹ و۴۰ از مصدر سنَتهه snath کـه بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بـکار بردن است .

در انجام‌گوییم : سنی درفارسی برابر سِنِه snêh پهلوی وسنئیتهیش snaithish اوستاست، هرچندکه سنی درفارسی بمعنی آهن وپولاد گرفته‌شده، امابابد بیاد داشت که بسا از ابزار های جنگ بنام هر آن چیزی که باآن ساخته میشده ، نامزد گردیده است‌چون نیزه ازنی وژوبین ازچوب (چوبین)، نگاه‌کنیدبه :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ - رانـدن ، از خود دورکـردن ( ) = sà در بند ۷ ازهات ٤۸ نیز آمده و باجزء پئیتی آورده‌شده : paitî·sâ در آن بند واژهٔ پئیتی دوبار آورده شده ، دومی در وزن شعر زیادتی است ، افزوده شده است . پئیتی‌سا یعنی پذیره شدن ، بستیزه درآمدن و با هماورد برابر شدن و بضد کسی رفتن . بیادداشت شماره ٥ از بند ۳ از همین هـات بمصدر پئیتی اَرْ paitî -ar . نگاه کنید .

نوزدهمین بند

۱ - انـدیشیدن ( ) = مَنْ man ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۰ ازهات ۲۹

۲ - پزشك زندگی = اَهوم‌بیش ahûm- bis دربند۲ ازهات ٤٤نیز آمده‌است، صفت است : ازدوواژه، نخست اَهوْ ahu یعنی زندگی ، جهان ، روزگار ، هستی ، در یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات۲۸ گذشت،دوم بیش bish کـه بمعنی دارو و درمان است ، بیشَز bishaz یعنی دارو ودرمان‌کردن وچاره بخشیدن چنانکه در پاره های ٤۰ ـ ٤٤ از فرگرد هفتم‌وندیدادبئشَز baêshaza یعنی درمان‌بخش، همین‌واژه است

که درفارسی پزشك و درتازی طبیب گویند :

هر آنگه که دل تیره گردد زرشك مر آن درد را دیو باشد پزشك (فردوسی)

دراینجا یادآور میشویم که دُرستَبد نیز در فارسی بمعنی پزشك است ، واژه های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است . بیادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ۳٦ از هفتمین فرگرد وندیداد نگـاه کنید و نگاه کنید بواژهٔ ahûmbiš-ratûm دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱٦ از هات٤٤

۳ – سخن = وچَنگه vačanh ، زبان=هیزو hizû ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۱۱ ازهات۲۸ ویادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۵ ازهات ۲۸

۴ – بجای «آنچنان که باید» وسُو vasô آمده ، ازقیود است یعنی بکام وبدلخواه و آزادانه ، درگزارش پهلوی په کامك ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ همین هات .

۵ – استوار کردن = اِرِزا وخذائی ərəz-uxdhâi راست گفتن ، در اینجا نمودن راستی و نشان دادن درستی مراد است ، نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰

٦ – توانستن ( )=خشی xshi، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۳ ازهات ۲۸

۷ – بجای آذروصفت افروزان ،آتهر âthr وسوخرَ suxra آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ ازهات ۳۰ وبیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

دربند ۹ ازهات ۵۱ نیز از آزمایش آذرسرخ یا افروزان و آهن گداخته که در روز پسین بکار آید وازپاداش وپادافراه نیکان وبدان یادشده است .

۸ – پخش (تقسیم) = وی داتی vîdâti (= ویـدانـا)، دربند ٦ ازهات ٤۷ ( ) نیز آمده ازمصدر دا

وسه dâ (دادن ، بخشودن) ، بـا جزء وی : ویوسه vî-dâ پخش کـردن (تقسیم کردن)در بند۱۲ ازهات ۳٤ ودربند۱۲ ازهات ٤۳ بآن برمیخوریم .

۹ - واژه‌ای که‌به مزد گردانیدیم‌درمتن وَنگهو وانگهو vaṅhu (= وُهو vohu) آمده ، درپهلوی وِه وه ودر فارسی به‌گوییم ، بسا درگاتها اسم است بمعنی بِهی و نیکویی . دراین بند ، چنانکه در بند ٦ ازهات ٤۷ ، بمعنی مزد وپاداش وبخشایش است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۱۳ ازبند۱ ازهات ۲۹

۱۰ - گروه = راَنَ رنه . raṇa دسته وفرقهٔ دینی‌که مزدیسنا ودیویسنا باشد، مراد است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ٥ ازبند۳ ازهمین هات.

بیستمین بند

۱ - پیرو راستی = اَشَونْ اشون . ashavan ، خـود پیغمبر زرتشت مراد است‌کـه آورنـدهٔ اَشَ اشه . asha یا دین راستین است .

۲ - آمدن (آیئیتی) = ای ای . (i) ، دراینجا با جزء آ آ آمده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند۲ ازهمین‌هات.

۳ - دور مانده = دیوَمْنَ دیومنه divamna ، صفت است از مصدر دو دو . du یعنی دور کردن وبر کنار کردن ، ازهمین واژه‌است زدودن درفارسی، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٥ ازهات ۲۹ ودریادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ ازهات ۳۱ گفتیم که واژهٔ دو du نیز بمعنی وادارکردن وبر آن داشتن وکوشیدن ویاخودرنجه کردن است ، همچنین دو du بمعنی گفتن است اما ازبرای گفتن اهریمنی در برابر مرو مرو. mrû که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از گفتن پاکان ونیکان‌سخنی باشد فعل مرو بکار برند وهرگاه سخن‌ازگفتن ناپاکان باشد فعل دو du آورده‌میشود.

۴ - آینده = اَپَرَ اپره apara (درتأنیث اَپَرا اپرا .) در فرس هخامنشی نیز اَپَرَ apara ، صفت است یعنی آنچه پس ازاین خواهد بود ، در پهلوی اپاریك اپاریک apârîk بمعنی « دیگر » در بند ۱۱ از هـات ٤٥ نیز آمده .

۵ — بدبختی یا زبونی ، تباهی، بیچارگی ، پریشانی = خشیُو xshyô ، در بند ۵ از هات ۳۲ نیز آمده، درگزارش پهلوی شیون sêvan ، بارتولومه Bartholomae دراین بند خشی xshî و دربنده ازهات۳۲ خشیو xšyô نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی ونیازگرفته ودومی را بمعنی تباه‌کردن (Altiranisches Wörterb. Sp. 554)

٦ — تیرگی ، تاریکی = تِمَنگهْ təmanh ، در بنده ازهات ٤٤ نیز آمده ، در پهلوی توم tûm در فارسی تَـمْ بمعنی پرده‌ای‌که درچشم کشیده شود ، در تازی غشاوه‌گویند . ابن یمین گفته :

نرگس نشان‌سروری اندرجبین تو بیند اگرچه در بصرش آفت تم است

تِمَنگهْ təmanh و تِمَنگهَ təmanha (تاریك) و تِـمَنگهونت təmanhvant (تاریك مند = تیره و تار) و تِـمَسْ چیثهر təmas-čithra (تیره نژاد) در جا های دیگر اوستا بسیار آمده است .

۷ — بلند یا دراز = دَرِگَ darəga ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱ ازهات ۳۰

۸ — دیرپایا = آیو âyu (آیو ayu) بمعنی سِنّ درپارهٔ ١٤ تیریشت نیز آمده .

۹ — خورش‌بد = دوش خوَرِتهَ duš. xᵛarətha، در بند۱۱ازهات٤۹ ودربند٦ ازهات۵۳نیز ازخورش‌بدکه درروز پسین گناهکاران‌را پیش آورند ، نیزیادشده، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات۳۰ وبیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۸ از هات ۳۲

۱۰ — بانگ دریغ : بجای دریغ اَوَئِتاتْ avaêtâṯ آمــده وباواژهٔ وَچْ vac که بمعنی سخن‌وگویش است به‌بانگ دریغ گردانیدیم، در بند ٦ از هــات۵۳ صفت وَیوبرتْ vayû-bərəṯ نیز گویـای

همین معنی است یعنی وای‌بر (= وای‌گو) ، واژهٔ « وای» در فارسی که از اصوات است باواژهٔ وَیوئی vayôi که دربند ۷ ازهات ۵۳ آمده یکی‌است ودر آنجا مانند واژهٔ اَوَئتات با واژهٔ وَچْ آمده است . بواژهٔ آوُئی avôi در یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۳ ازهات ٤٥ نیزنگاه کنید .

۱۱ – روزگار ، زندگی = اَهو ahu ، در یادداشت‌شمارهٔ ۲ ازبند پیش گذشت .

۱۲ – دین = دَئِنا daênâ ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۱۱ همین هات .

۱۳ – کشانیدن یا رهبردن، رهنمودن ( ) = نی nî درفرس هخامنشی‌نی ni ، درپهلوی نیتن nîtan، این لفظ درفارسی‌بجانمانده امادرپازند، چنانکه درنامهٔ مینوخرد بسیار آمده‌است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۱۳ ازهات ٤٤

بیست و یکمین بند

۱ – خداونـدی = خـواپئیتهیه xvâ-paithya ، در گزارش پهلوی نفشمن پتیه = خـویش پتیه xvēš-patîh ، جـزء پسین از واژهٔ پئیتی paiti درآمده که درپهلوی پت و درفـارسی بَد گـویند چون سپهبد ، موبد ، دُرستبد . از واژهٔ خواپئیتهیه = خویشبدی که بمعنی خود سروری است، پادشاهی وخدیوی وخدایگانی وخداوندی اراده میشود .

۲ – رسا (تمام ، کامل) = بوری bûri (= بوئیری bûiri) ، در گـزارش پهلوی بَوَندك bavandak ، درنامهٔ پهلوی بُندهش بَوَندَکْ پـاتیخشـاهیه bavandak -pâtixšâhih یعنـی پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژهٔ اوستایی خواپئیتهیه xvâ-paithya وصفت‌بوری میباشد . واژهٔ بوری درپارهٔ۱ ازیسنا ٤٠ (هفت‌هات) بافعل کَـرْ kar (کردن) آمـده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایـان رسانیدن ، و در

گشتاسپ یشت پارهٔ ٥ ٤ بمعنی فزون و فراوان است .

۳ – انبازی یاپیوستگی وپیوند=سر sar ، دربندهای۸-۹ ازهات ٤۹ ودربند۳ ازهات ٥۳ نیز آمده ، میتوان آن را بمعنی آمیزش ویگانگی گرفت، سر sar نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن . بـواژه هـای از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم ، چنانکه درگاتها : هات ۳۲ بند۲ ، هات ٤۹ بند۳ و بند٥ ، هات٥۱ بند۳ ، نگاه کنید به : Baunack Studien II S. 354

۴ – پایدار = وَزْدْوَرْ vazdvar، در جا های دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه درپارهٔ ٤٤ ازفرگرد نهم وندیداد ودربهرام‌یشت پارهٔ ۲۹ و یسنا ٤۸ پارهٔ۱۱

وَزْدَنگه vazdaṅh که در بند ۱۰ از هات ٤۹ آمده یعنی پایدار،بادوام . بیادداشت شمارهٔ ۸ آن بند نگاه کنید ونگاه کنید به :

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندرِآس و واکرناگل ، وَزْوَرْ را بمعنی رهبری گرفته اند ، نگـاه کـنید بـه : Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

٥ – بجای رسایی و جاودانی و راستی وتوانایی ونیك منشی درمتن : خرداد و امرداد و اردیبهشت (اَشَ) وشهریور و بهمن آمده، دراینجا معنی‌این امشاسپندان اراده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ همین هات نگاه کنید .

٦ – بجای اندیشه مَئینیو mainyu آمده ومیتوان بمعنی‌روان گرفت، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰

۷ – دوست= اورْوَتهَه urvatha، درگزارش‌پهلوی‌نیزدوست آمده ، دربند ۱۱ ازهات ٤٥ ودربند ۱٤ از هات٤٦ و دربند ٦ ازهات٥٠ و دربند ۱۱ ازهات ٥۱ نیز آمده است .

بیست و دومین بند ۱ - پیدا = چیتهرا ۲ čithrâ (در تذکیر چیتهر čithra) صفت است یعنی هویدا، آشکار، پدیدار، در گزارش پهلوی پیتاك همین است که در فارسی چهر گوییم بمعنی روی، در بند۷ ازهات ۳۳ و در بند ۱٦ از هات ٤٤ نیز آمده است. چیتهر اَوَنگه čithra-avañh که در بند٤ از هات ۳٤ آمده یعنی آشکارا یاری‌دهنده یا پیدا رامش بخشنده. ازبرای واژهٔ اَوَنگه avañh یاری، یاوری بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند۹ از هات ۲۹ نگاه کنید. چیتهر čithra نیز در اوستا بمعنی تخمه و نژاد است چنانکه دربند ۳ از هات ۳۲ آمده است، در گزارش پهلوی توخمك ، در فرس هخامنشی نیزچیتهر بمعنی تخمه و نژاد است، ازهمین واژه است نام منوچهر که دراوستا منوش چیتهر Manuš-čithra آمده یعنی ازپشت وتخمه ونژاد منوش، درپارهٔ۱۳۱ فروردین‌یشت باین نـام بر میخوریم (نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد یشتها، گزارش نگارنده، ص۵۰-۵۲). هوچیتهر hu-čithra صفت است، درتأنیث هوچیتهرا hučithrâ یعنی خوب نژاد یا نیك بنیاد چنانکه دریسنا ۵۸ پارهٔ۱ آمده‌ودرگزارش پهلوی‌هوتوخمك hutoxmak شده، هوچیتهر درپارهٔ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر وخوشروی یانیك نژاد و خوب پیوند، هوچیتهرا Hu-čithrâ نیز نام دختری است (کنیزك) در پـارهٔ ۱٤۱ فروردین یشت در میان گروهی ازکنیزکان دیگر ستوده شده است.

هوچیتهر در فارسی هُژیرشده نام یکی از دلاوران است، همچنین هُژیر بمعنی نیکو وخوب وپسندیده است:

یکی نامه بنوشت خوب و هُژیر سوی نامور خسرو دین پذیر
(دقیقی درشاهنامه)

ازبرای واژهٔ هو hu که بمعنی خوب ونیك‌ونغزوزیباست بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه‌کنید (هُژیر بضم هاء درست است نه بفتح آن).

۲ – نیك اندیش = هودا hu-da نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ – همچنان = یتّهنا yathanâ از قیود و از حروف ربط است، درگزارش پهلوی گاهی بهچیگون وگاهی به ایدون گردانیده شده است ، دربند۱۰ ازهات ۴۳ نیز آمده است .

۴ – آگاه گردیدن ، شناختن ، دانستن ( ) = وید vid ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸

۵ – ضمیر «او» برمیگردد به « نیك اندیش» که از آن زرتشت اراده شده : اوست که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی وکشور مینوی جاودانی اهورا مزداست .

٦ – ازکشورنیك ،کشور آسمانی یاپادشاهی مینوی مزدا مراد است .

۷ – نگاهداری کردن یا برپا داشتن و برگرفتن ( ) = هَپْ hap ، درگزارش پهلوی همین بندبهگرفتن گردانیده شده ، در بند٤ ازهات ۴۳ نیز بآن برمیخوریم .

۸ – کارگزارتر = وازیشتَ vâzista صفتتفضیلیاست از مصدر وَزْ vaz ، دریسنا ۳٦(هفت هات) پارهٔ ۳ معنیکارسازتر از آن برمیآید . وازیشتَ دربند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پارهٔ ٤ ازیسنا ۷۰ صفت استی asti (یاور) آوردهشدهاست، بسیاری ازدانشمندانآن را بمعنیسودمند گرفته اند ، هرچندکه این معنی بسیارمناسب میافتد اما بانگاه بریشهٔ واژه که وَزْ vaz باشد، بهتردانسته بجایآن « کارگزار» آوریم .

وَزْ vaz در اوستا همان است که در پهلوی وزیتن و در فارسی وزیدنگوییم وازبرای باد بکاربریم ، اما دراوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن ودر آمدن وبرانگیختن و کشیدنوگردانیدن وتاختن بسیارآمده، درپارهٔ ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته ، درپارهٔ ۱۱ آبانیشت ازبرایگردونه بکاررفته یعنیگردونه

راندن ، درپارهٔ ۵۸ بهرام یشت ازبرای سپاه بکار رفته : پی‌کردن سپاه ، از پی لشکر راندن ، درپارهٔ ٤۷ مهریشت ازبرای اسب آمده : اسب برانگیختن ، درپاره‌های۲ـ۲۷ بهرام یشت ازبرای باد وگاو واسب وشتر وگراز وجوانمرد پانزده‌ساله ومرغ شاهین ومیش و بز و مرددلیر بکاررفته ، بمناسبت هریك از آنها باید در فارسی به وزیـدن ، در آمدن ، روی نمودن ، خرامیدن ، تاختن ، پریدن بـرگردانیم . در بند ۵ از هات ۵۳ بمعنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است .

وز vaz دراوستا ازبرای هر آن‌فعلی که افادهٔ جنبش کند بکاررفته است.

۹ — یاور ، یار ، پیرو = اَستی asti در هات ۳۳ بند۲، هات ٤٦ بند۱۱ ، هات٤۹ بند۱۱ نیز آمده ازمصدر اَهْ ah ، بودن ، هستن درآمده است. استی asti مانند واژهٔ «است» ast که دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۲۸ یادکردیم بمعنی «است» و استه و هسته واستخوان هم میباشد .

اَهنَوَدگات ـ یسنا ، هات۲۲

نخستین بند

۱ – خـواستن ( ) = یـاس yâs ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۱ ازبند۱ از هات۲۸

۲ – آزاده یا رزمی (= لشکری) و برزیگر و پیشوای دینی = خوَئِتو xᵛaêtu ، وِرِزِنَ varəzə̄na ، ائـیریَمـن airyaman ، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (درجلدنخست) .

۳ – آموزش = مَنَ mana پیمایش و اندازه و بـا جزء فرَ : fra-mana درفارسی فرمان گوییم و درفرس هخامنشی فرمانَ fra-mâna از مصدر « ما» mâ درآمده که بمعنی اندازه گرفتن و پیمان کردن است و با جزء فرَ : فرَما fra-mâ فرمان دادن ، دستور دادن چنانکه دربند٤ ازهمین هات آمده، مصدر«ما » در تصریف فعلهای فارسی چون فرماید ، پیماید ، آزماید ، نماید بخوبی پیداست.

۴ – شادمانی، رامش = اوروازمنْ urvâzəman ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱ ازهات ۳۰

۵ – گماشته ، فـرستاده ، پیك = دوُتَ dûta ، همچنین دوُتیَه dûtya که دربند ۱۳ ازهمین هات آمده .

بجای دوُتَ دربند۸ از هات ٤۹ ، فرَئِشتَ fraêšta بکار رفته که بمعنی فرستاده و پیك است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از آن بند .

٦ – دورداشتن = داریُو dâryô (Inf.) ازمصدر دَرْ dar داشتن ، نگاهداشتن ، بازداشتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازهات ۳۱

۷ – بد خواستن ، دشمنی کردن ، ستیزیدن ( ) = دئیبیش daibish ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند٦ ازهات٢٨

دومین بند

۱ – یگانه ، پیوسته ( ) از مصدر سر sar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲۱ ازهات۳۱

۲ – خوب دوست = هوش هَخی hus - haxi (صفت است) یارنیك بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (درجلد نخست) .

۳ – درخشان = خونْوَنت xvənvaṇt باشکوه ، دربند٤ از هات ٥۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا خوَنوَنت xvanvaṇt

۴ – پاسخ گفتن ( ) = پئیتی مرُو paitî-mrû ، بیادداشت شمارهٔ۳ ازبند۱۷ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۵ – بجای پارسایی آرمئیتی âramaiti (آرمتی ârmati) همان است که در بند های ۳ و۷ ازهات ۲۸ و دربند ۷ از هات ۳۰ و در بندهای ٤ و۹ و۱۲ ازهات ۳۱ بآن برخوردیم و دربسیاری ازبندهای دیگر نیز خواهیم برخورد و آن امشاسپند « سپندارمذ » است اما دراینجا چنانکه در چندبند دیگر : هات ٤٤ بند ۱۰ ــ ۱۱ ، هات ٤٥ بند۱۰ ، هات ٤۷ بند۲ ، هات ٤۹ بند٥ وبند۱۰ ، هات ٥۱ بند ۲۱ ، هات ٥۳ بند۳ وجز آن معنی این واژه مراد است .

آرمتی ârmati یا آرمئیتی ârmaiti از دو واژه آمیزش یافته : نخست اَرِمْ arəm ، دربخشهای دیگراوستا اَرِمْ arəm ازقیوداست بمعنی درست یا « آنچنان که شاید » خود جداگانه در گاتها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۸ از هات ٤٤ و بند۱۱ ازهات ٤٥ وبند ۱٤ ازهات ٥۱ (دراین بند پسین صفت است یعنی فرمانبردار) ؛ دوم mati از مصدر مَنْ man یعنی اندیشیدن که دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۰ ازهات ۲۹ گذشت . آرمئیتی رانیز بمعنی بردباری وسازگاری وفروتنی گرفته‌اند دربرابر ترمئیتی tarəmaiti که بمعنی بادسری وخیره سری وناسازگاری و برتنی وسرکشی است ودر بند ٤ از

هات ۳۳ آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۱ ازهات ٤٥ نگاه‌کنید .

واژهٔ ترمنشت بروزن سرنوشت که دربرهان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده همین واژهٔ اوستایی است که در پازند ترمنش شده ، نگاه کنید بواژهٔ پئیری متی pairimati در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند آینده ، همچنین به بند ٤ از هات ٤٥ نگاه‌کنید که در آنجا از آرمئیتی ، زمین اراده شده است .

آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمئیتی را بمعنی پارسایی گرفته‌ایم ، بجای وُهو مَنَنگه vohu. manaṅh (بهمن) واَشَ asha (اردیبهشت) و خشَتهرَ xshathra (شهریور) منش نیك و راستی و توانایی آورده‌ایم .

٦ – پاك (مقدس) = سپنتَ spəṇta ، این واژه در جزء چندین‌واژهٔ فارسی بجای مانده‌چون‌اسفندیار واسفنددانه وگوسفند وجز آن، درجای دیگراز آن سخن داشتیم ، در گفتار امشاسپندان به سپند مینو نگاه‌کنید .

۷ – برگزیدن ( ) = وَرْ var ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

سومین بند

۱ – نژاد یا تخمه = چیتهرَ čithra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲۲ ازهات ۳۱ .

۲ – زشت ، بد ، تباه = اَکَ aka ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۳ ازهات ۳۰ .

۳ – هستید = ستا از مصدر اَهْ ah هستن ، بودن.

۴ – آنکس، گرهْمَ grəhma میباشدکه‌دربند۱۲-۱٤ ازهمین هات یاد شده است ، از پیشوایان دیو یسناست .

۵ – بسی = مَش mas از واژهٔ مَزْ maz که‌بمعنی مه وبزرك دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

مَشْ دراین بند ، چنانکه مز دربند ۱۱ ازهمین هات ازقیود است یعنی بس ،

بسی ، بسا ، بسیار ، درپهلوی وَسْ vas ، مش در بند۹ از هات۴۴ نیز آمده واژهٔ مَشت بفتح میم که درفرهنگها بمعنی انبوه و بسیار وپر یادگردیده ودر فرهنگ جهانگیری بشعر شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی باواژهٔ اوستایی مش داشته باشد .

۶ — خود ستایی = پَئِیری مَتی pairi-mati از جزء پَئِیری که در فرس هخامنشی پری pariy ودر فارسی پَر که درجزء چند واژه چون پروریدن و پراگندن و جز آن بجا مانده ، و از واژهٔ متی که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ همین هات یاد کردیم . جز همین یکبار، دیگر در گاتها بواژهٔ پَئِیری‌متی بر نمیخوریم؛ در اردیبهشت یشت در پاره های ۸ و ۱۱ و ۱۵ پَئِیری متی pairimati (در نسخه بدل مَئِیتی maiti) با تَرُومتی که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند پیش گذشت یکجا آمده ونام دیوی است ، در گزارش پهلوی همین بند ۳ ازهات ۳۲ اَپَرمینشن apar-mênišn (برمنش) آورده‌شده‌است .

۷ — پس‌اینچنین = اَئِیپی aipî ، درفرس‌هخامنشی اَپی apiy ، در گزارش پهلوی همین بند و در بند ٤ از هات ۲۹ ودربند ۱۷ از هات ۳۱ پس ، ازپس آمده ، در بند۸ از همین هات ودربند۵ ازهات ٤۸ نیز بواژهٔ اَئِیپی برمیخوریم یعنی پس ازاین ، آنچه پس‌ازاین خواهد بود یا آینده .

۸ — دیرباز = دَئِیبیتا daibitâ (= دَئِیبیتانا daibitânâ) ، دربند ۱ ازهات ٤۸ ودر بند ۹ ازهات ٤۹ نیز آمده ، ازقیوداست .

۹ — کردار = شیَئُومَنْ syaoman یعنی کار وکردار و رفتار ، با واژهٔ شیَئُوتَهنَ syaothana که درگاتها بسیار آمده و در بند ۵ ازهمین هات نیـز بآن برمیخوریم ، یکی است . هر دو از مصدر شیو syu که بمعنی شدن و رفتار کردن است در آمده اند ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰ — هفتم = هَپتَتَهه haptatha ، هَپتَ

hapta هفت ، هپتَ دَس 𐬵𐬀𐬞𐬙𐬀𐬛𐬀𐬯𐬀 haptadasa هفدهم .

۱۱ – بوم = بومی 𐬠𐬏𐬨𐬍 bûmî ، درفرس‌هخامنشی‌نیز بومی‌درسانسکریت بهومی bhûmî ، درپهلوی ( ) ودرفارسی بوم یعنی‌خاك ، زمین ، کشور. این واژه درپارهٔ ۱ ازیسنا ۳۷ (هفت‌هات) نیز آمده ودرپارهٔ۱ ازیسناه تکرار شده‌است . درپارهٔ ۳ ازیسنا ٤٢ و درپارهٔ ٢٦ زامیادیشت نیز بآن برمیخوریم ، بگفتهٔ بارتولومه Bartholomae گذشته ازگاتها وهفت هات‌که آنهم درانشاء ازگاتها شمرده میشود ، درجاهای دیگر اوستا واژهٔ بومی (= بوم) رواج نداشته . پارهٔ۳ ازیسنا ٤٢ ، ازپارهٔ ۱ از یسنا ۳۷ (هفت‌هات) برداشته شده وپارهٔ ٢٦ زامیادیشت ، یادآور بند۳ ازهات ۳۲ میباشد .

در گاتها واژهٔ بومی (= بوم) با واژهٔ هفتم بجای هپتو کَرشوَر 𐬵𐬀𐬞𐬙𐬋.𐬐𐬀𐬭𐬆𐬴𐬬𐬀𐬭 haptô-karəshvar که درتیریشت پارهٔ۹ آمده، بکار رفته است . کرشوَر 𐬐𐬀𐬭𐬆𐬴𐬬𐬀𐬭 karəshvar یا کَرشوانْ 𐬐𐬀𐬭𐬴𐬬𐬀𐬥 karshvaṇ باواژهٔ هفت در نامهٔ مینوی بسیار آمده چنانکه درآبان یشت پارهٔ ٥ ، تیریشت پارهٔ ۳۳ وپارهٔ ٤٠ ، مهریشت پارهٔ ٦٤ ، زامیادیشت پارهٔ ٨٢ ، یسنا٦١ پارهٔ٥ وجز آن ، در اوستا ازاین هفت‌کشور باز نام برده شده ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ١٥ وپارهٔ ١٣٣ ، رشن‌یشت پاره های ٩ــ١٥ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۹ و در بسیاری از جاهای دیگر.

دربند ۳ ازهات ۳۲ واژهٔ بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده ، چنین مینماید که هفتمین کشور که در اوستا خونیرَتهَ 𐬓𐬀𐬥𐬌𐬭𐬀𐬚𐬀 x^vaniratha نامیده شده ، مراد باشد . خْونیرتهه‌که‌کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است ، چون در جاهای دیگرازهفت‌کشور سخن‌داشتیم دراینجا بیش از این نباید . درنامه سوشیانت بفهرست واژه هاگرد آوردهٔ نگارنده نگاه‌کنید و به بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم باهتمام‌اقبال چاپ طهران ص۳۰ــ۳٥

۱۲ – نامبردار = دارای‌آوازه و نام ، خَنیده (مشهور) ، از

مصدر سرو sru شنیدن و شنوانیدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ۲۸

چهارمین بند

۱ - فرمانگزاردن ، دستوردادن ( ) =فرَما fra-mâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از همین هات .

۲ - بدتر = اَچیشتَ aĕ'sta ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند٤ ازهات ۳۰

۳ - دادن ( ) = دا dâ دادن ، بخشیدن .

۴ - دوست دیو = دَئِوُزوشتَ daêvô-zušta ، زوشتَ اسم مفعول است ازمصدر زوش zush که بمعنی دوست داشتن است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۸ ازهات۲۸

۵ - خواندن ( ) = وَچْ vaĕ خواندن ، گفتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸

٦ - دور شدن ( ) = سیژدیَـه sîždya دور شدن ، باز ماندن ، واپس ماندن ، بازداشتن ، دورکردن ، راندن . در پسارهٔ ٨٤ زامیادیشت ( ) نیز آمده ، از همین بنیاد است واژهٔ سیَزدَ syazda بمعنی دور ماندن ، واپس افتادن کـه در بند ۹ از هات ۳٤ آمده است .

۷ - خرد = خرَتو xratu ، در اینجا بمعنی خواست مینوی ودانش ایزدی است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ ازهات ۲۸

۸ - راستی = اَشَ asha ، دراینجا بمناسبت خرد که دریادداشت پیش گذشت دین راستین مراد است .

۹ - برگشتن ( ) = نَس nas : این واژه بمعنی ازراه برگشتن ، نابود شدن ، آسیب یافتن . ازدست‌رفتن ، دگرگون گردیدن،

تباه شدن ، بـدر رفتن در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۵۱ بند ۱۳ ، هات ۵۳ بند٦ و در بند ۷ از همـان هـات ۵۳ بـا جزء آ و پَرا parâ بمعنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزء وی : vî-nas بهمین معنی است ، از همین بنیاد است واژهٔ نَسو nasu کـه در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یادگردیده و نسا سالار یعنی مرده‌کش ، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته ، نسوکشَ nasu-kasha در پارهٔ ۱۱ از فرگرد هشتم ونـدیداد یعنی مـرده کش ، همچنین مرده‌کش در اوستـا ایـریستُوکشَ iristô-kasha آمده چنانکه در پارهٔ ۱۵ از فـرگرد سوم وندیـداد . نَسومَنت nasumant (در تأنیث nasumaitî)که درپارهٔ ۷۹ از فرگرد هفتم وندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یـا به لاشه و مردار آلوده . نسوسپَیه nasu-spaya کـه در پارهٔ ۱۲ ازنخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی لاشه بخاك كردن ومرده بگونـ سپردن .

نسو nasu نیز دیولاشه و مرداراست و باین معنی دروج نسو (druǰ) دیو دروغ لاشه دراوستا بسیار آمده نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و بچیزی رسیدن و بدست آوردن و پذیرفتن است چنانکه دربند٦ ازهمین هات ودربند١٦ ازهات ٥١

پنجمین بند

۱ – گمراه کردن یا فریفتن ( ) = دَبْ dab نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۰

۲ – زندگی خوب = هوجیاتی hu-ǰyâtî ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ – جاودانی یا بیمرگی = اَمِرتـات amərətâṯ ، بـه یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

۴ – واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مَئِنیو mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اَکَ aka یعنی بد و زشت، در پارهٔ ۱۵ از یسنا ۱۹ اَکَ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده، در اینجا این صفت باواژهٔ مَئِنیو مانند انگرُو مَئِنیو añrô-mainyu که در فارسی اهریمن گوییم در برابر سپنتُو مَئِنیو spəṇtô-mainyu میباشد، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۵ – ضمیر «او» بر میگردد به گرْهمَ Grəhma پیشوای کیش دیویسنا که دربندهای ۱۲-۱۴ یادشده است.

۶ – تباهی = خشَیُو xshayô، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۳۱

۷ – آموزانیدن( ) = فرَچیتْ fra. čit، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ ازهات ۳۱

ششمین بند

۱ – بسیار، پُر، بیش = پئُوُاورو paouru، پئُورو pauru و پئُورو pouru و پَرو paru در اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پَرو paru، درپهلوی و درفارسی پر.

۲ – گناه = اَئِنَنگه aênanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۰

۳ – رسیدن ( ) = نَس nas رسیدن، یافتن، بدست آوردن در بند ۱٦ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین‌یشت پارهٔ ۵۸ و گشتاسب‌یشت پارهٔ ۲۹، دریسنا ۲۳ پارهٔ ۳ باجزء أئیوی آمده: aiwinas، در یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند٤ همین‌هات گفتیم که نَس nas نیز بمعنی بر گشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن وتباه گردیدن است.

۴ – دارای آوازه و نام ، نامور ، نامبردار ، خنیده (مشهور و معروف) = سراوَهیئیتی sravahyeitî از مصدر سرو ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۳ همین هات .

۵ – هرچند این چنین = یـزی تائیش آتهـا yezî-tâiš-athâ

٦ – بجای « بیاد داری » هـاتامرانی hâtâ-marâni آمده ، در جا هـای دیگر اوستا هاتَ مَرنی hâta-marəni چنانکه در هرمزدیشت پارهٔ ۸ یعنی کسی که بیاد دارد آنچه راکه درخور و شایستهٔ کسی است یابیاددارندهٔ پاداش ومزد ، ازهاتَ hâta اسم مفعول مصدر هَنْ han یعنی بچیزی ارزانی شدن وبچیزی سزاوارگردیدن ، در اوستا بسیار آمده و بسا باواژهٔ مزد (= میژدَ mîžda)آمده چنانکه در هات٤٤ بندهای ۱۸ـ ۱۹ وهات ٤٦ بند ۱۹، درگزارش پهلوی (=زند) به ارژانیك بوتن [illegible] ارزانی بودن گردانیده شده(بواژهٔ هوشَنَ hu-shāna دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ ودریادداشت شمارهٔ ١٤ از بند ٥ از هات ۵۳ نگاه کنید) ، جزء دوم مرانی marâni از مصدر مَر mar درآمده که بمعنی بیاد آوردن و برشمردن است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱ ازهات ۳۱

۷ – آگاه بودن ( ) = وید vid ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸

۸ – فرمان = سِنگهَ sāṇgha ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۹ – دادن( )ازمصدردا dâ ، باجزء وی: vî-dâ صادر کردن ، دریادداشت شمارهٔ۷ ازبند۱۹ ازهات ۳۱ گفتیم که همین واژه بمعنی بخش کردن (تقسیم کردن) هم آمده است .

هفتمین بند ۱ - هیچیك = نَئِچی naêči هیچکس ، در بندهای ٦ و۱۳ ازهات ٤۳ نیز آمده .

۲ - دست بردن یا ورزیدن = اَئوجوئی (.Inf) aoĵôi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۸ ازهات ٤٦

۳ - کامیابی یا آرزوی رسیدن بآنچه خواهش است = هادرُویا hâdrôyâ .

۴ - سود یا بهره و پاداش = جُویا ĵôyâ ، این واژه و واژهٔ پیش همین یکبار در اوستا آمده است .

۵ - چنان ، چون ، چگونه = یائیش yâiš .

٦ - شنیده شده ( ) از مصدر سرو sru ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۲ ازهات ۳۰

۷ - در این بند چنانکه دربند ۷ ازهات ۳۰ ودربند ۹ از هات ۵۱ از آهن (= اَیَنگه ayanh) یاد شده ، در هات ۵۱ بند ۹ با صفت خشوشتَ xshusta آمده که بمعنی روان است ، دراین بند۷ از هات ۳۲ با صفت خوَئن xᵛaên آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۳ ازهات ۳۱ یادکردیم ، در روزپسین ، درآزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاك از ناپاك شناخته خواهدشد . در بند ۹ ازهات ۵۱ از آزمایش آهن روان و آذر افروزان هردوباهم یادشده ، دربند ۳ و بند ۱۹ ازهات ۳۱ و دربند ٤ از هات٤۳ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت .

۸ - نوید دادن ،آگاهانیدن ( ) = سَنگه sanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند٤ ازهات۲۹

۹ - سرانجام = ایریخت irixta ، دربند۲ ازهات٤٤ نیز آمده بمعنی انجام وفرجام وپایان است . در دومین فرگرد وندیداد پارهٔ٤ ایریختَ ازبرای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر

سَذا sadhâ که ازبرای بر آمدن وسرزدن و برخاستن ستارگان وماه و خورشید آورده شده است . ایریختَ ازمصدر ریچ riè (=رَئچ raêè) در آمده که در پهلوی (   ) و درفارسی ریختن گوییم وازهمین ریشه است واژهٔ رَئِخنَنگهْ raêxənanh که در بند ۱۱ ازهمین هات و در بند ۷ از هات ۳٤ آمده ، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریختن آمده امادر توضیح افزوده‌شده خواستك یعنی خواسته٬همین واژه است که در فارسی ریگ شده در واژهٔ مرده ریگ که در فارسی مرده ری نیز آمده و درتازی میراث :

از خراج ار جمع آری زر چوریگ   آخر آن از تو بماند مرده ریگ
(جلال‌الدین در مثنوی)

۱۰ – آگاه‌تر = وَئِدیشتَ vaêdista،صفت تفضیلی است از ویدْوَنگه vîdvanh آگاه، دانا . درجاهای‌دیگر اوستا وَئذیشتَ vaêdhista ، چنانکه دررشن یشت پارهٔ ۷ ودر فرگرد هجدهم وندیداد پارهٔ ۷ . بمصدر وید vid آگاه بودن ، دانستن ، شناختن در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ – شناخته شده یا شنیده شده وبگوش همه‌کس رسیده و مشهور گشته = سراوی srâvî از مصدر سرو sru شنیدن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ ازهات ۳۰ .

۲ – جم = ییمَ yima درگاتها بیش‌ازهمین یکبار نیامده، امادر بخشهای‌دیگر اوستا بسیاریاد شده‌وبسابا صفت خشَئِتَ xshaêta آمده که بمعنی درخشان ودرفشان وروشن است . خشَئِتَ درفارسی شید شده :

برزم اندرون شیر پاینده‌ای   بیزم اندران شید تابنده‌ای   (فردوسی)

همین صفت است که باجم آورده شده جمشید وباواژهٔ خور ، خورشید گوییم برابر هوَرِ خشَئِتَ hvarə-xshaêta که دراوستا آمده

۳ – ویوَنگهان = ویوَنگهوش vîvaṅhusha صفت است یعنی از پُشت ویونگهوَنت vîvaṅhvaṇt که نام پدر جمشید است و در نامهٔ دینی هندوان ویوَسونت vivasvant آمده چنانکه جم در وید یَم میباشد ، در نخستین جلد یشتها صفحهٔ ۱۸۰–۱۸۸ ازاو سخن داشتیم ، دراین جلد باز ازاو یاد خواهیم کرد . دراینجا از برای روشن کردن معنی این بند گوییم : مقصود این نیست که گوشت خوردن گناه است، زیرا در آیین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه مـایهٔ ناتوانی و رنجوری باشد در دین زرتشتی نکوهیده و گناه است ، بی زن و فرزند بسر بردن و بخانه وزندگی پشت پازدن و ازتن پروری و تنبلی دچاربدبختی وبینوایی گردیدن وازنخوردن رنجورروناتوان شدن وسست اندیش گردیدن نکوهیده است ، درپاره های ۴۷–۴۸ ازچهارمین فرگرد وندیداد آمده : « بدرستی بتو گویم، مرد زن گرفته‌را برتری میدهم، ای‌سپیتمان زرتشت ، بآن کس که زن نگرفته زندگی کند ، آن خان و مان دارنده‌را [برتری‌دهم] بآن کس که خان و مان ندارد ، کسی‌را که‌فرزند دارد [برتری‌دهم] بآنکس که بی‌فرزنداست ، توانگر را [برتری‌دهم] بآن درویش » و از دو مرد آنکه شکم بگوشت انباشته (گوشتخوار) ، منش پاك بهتر دریافته تاآنکس که نه اینچنین کرده (نگاه کنید بجلد وندیداد) .

از بند ۸ ازهات ۳۲ برمیآید که ازگوشت خورش ساختن نیز بجمشید پیوسته است چنانکه درداستان ماآمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده ، ابزار جنگ چون خود و زره وجوشن ساخت ، ازاوست که ازگِل وخشت سرای و کاخ و گرمابه ساختن آموختند ، اوست که سیم وزر ازخارا وگوهر ازدریا برآورد ،اوست که ازگیاه بویهای خوش بیرون‌آورد ورنگهای گوناگون هویدا ساخت ، اوست که ازبرای هر درد درمان جست ، اوست که کشتی بآب‌انداخته ازکشوری بکشوردیگر شتافت. درگفتار پیشه‌وران گفتیم که بخش کردن مردمان‌را بچهارگروه‌چون پیشوایان ولشکریان و کشاورزان ودستورزان نیز بجمشید پیوسته‌اند. در شاهنامه وطبری وجز آن، جایی ندیدم که‌گوشت خوردن‌را هم، جمشید بمردم آموخته باشد . مانند بند۸

از هات ۳۲ که گوشت خوردن از آیین جمشید یاد شده ، در توراة سفر پیدایش در باب نهم فقرهٔ ۳ ، از گوشت جانوران خورش ساختن بروزگار نوح پیوسته است . خداوند به نوح گوید : « هر آن جنبنده که دارای زندگی است خورش شما باشد ، آنچنان که همهٔ روییدنی سبز را بشما دادم » .

همچنین درداستان ما ودرنامهٔ دینی ایرانیان اوستا یادشده : درروزگارجمشید مردمان وجانوران را مرگ و آسیب نبود ، پیری و بیماری وسرما وگرما نبود ، پدر وپسر هر دو چون پانزده ساله مینمودند ، اینچنین بود تااینکه جمشید دروغگویی آغازکرد، یابگفتهٔ طبری بفریب اهریمن خودراآفریدگارپنداشت ومردم‌را به‌پرستش خویش خواند . فردوسی گوید :

هنر در جهان از من آمد پدید … چو من نامور تخت شاهی که دید

جهان را بخوبی من آراستم … ز روی زمین رنج من کاستم

خور و خواب و آرامتان ازمنست … همان پوشش و کامتان از منست

گرایدون که دانید من کردم این … مرا خواند باید جهان آفرین

چو این‌گفته شد فرّ یزدان ازاوی … گسست وجهان شد پراز گفتگوی

در این بند ۸ از هات ۳۲ پیغمبر ایران شاعرانه یاد آور همین داستان شده فرماید : از همین گناهکاران است جمشید، امیدوارم‌که توای اهورامزدا چنان سازی که من از اینگونه بزهکاران شناخته نشوم وازاین‌گروه مردمان جدا باشم .

۴ — خوشنود ساختن = خشنو xshnu ، در این بند و بند ۵ از هات ۴۳ ودربند ۹ از هات ٤٥ čixshnushô ودر بند ۱ از هات ٤٩ čixshnushâ آمده بهیئت فعلی که désidératif نامیده میشود . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۲۸ .

۵ — ما = ضمیر اضافه است .

۶ — پاره یا بهره‌وبخش = بَگَ baga ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱۰ ازهات ۳۱ .

۷ – گوشت = گئُو gao ،همین واژه نیز دراوستا از برای‌سراسر چارپایان سودمند وبویژه گاو وهمچنین بمعنی شیر و گوشت آمده،بنخستین جلدیسنا صفحه ۱۳۱ نگاه کنید . درگزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۳۲ بسریا basryâ (= گوشت) آمده است .

۸ – خوردن( ) = خوَر xvar، خوَر نیز صفت است چنانکه در آشْ خوَرِتَم aš-xvarətəma درپارهٔ ۲۰ ازفرگردسوم یعنی پرخوارترین ، ازواژهٔ آشْ خوَر aš-xvar درست برابر واژهٔ خوار در فارسی چون پرخوار وگوشتخوار وگیاهخوار ولاشخوار و جز آن. ازهمین بنیاد است خوَرِتَهه xvarətha که دربند۱۱ ازهات ۳٤ودربند٥ از هات ٤۸ آمده یعنی خورش (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۲۰ ازهات۳۱)، این واژه با خوال فارسی‌که بمعنی خورش است ، یکی است ، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز) .

پر از درد خوالیگران را جگر پراز خون دودیده پر ازکینه سر (فردوسی)

۹ – آنان ، این ضمیر برمیگردد به‌گناهکاران .

۱۰ – پس ازاین= اَئیپی aipî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات .

۱۱ – باز شناختن( ) = وی چیتَهه vîčitha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۳۰ .

نهمین بند

۱ – آموزگار بد = دوش سَستی dus-sasti ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

۲ – گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرَوَنگه sravaṅh، دربند آینده نیز آمده ، بمعنی آموزش دینی‌وستایش هم میباشد چنانکه دربند ٥ ازهات۳٤ ، ازاینکه دراینجا بمعنی گفتار ایزدی وسخن مینوی وآموزش دینی گرفته شده ، از توضیحی که دربرخی از جاها درگزارش پهلوی بآن داده شده

نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است ازواژهٔ اپستاك (اوستا) یـا اپستاك و زندکـه از بـرای روشن کـردن معنی پس از واژهٔ سروب (گفتار ، سخن) افـزوده شده است . (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ از هات ۲۸)

واژهٔ سروا که در فرهنگهای فارسی بروزن پروا یاد شده و بمعنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده ، ناگزیر با واژهٔ اوستایی سَرَوَنگه یکی است . شمس فخری گفته :

علو پایهٔ قدرش از آن بلند تر است   که فکرهمچو منی اندر آن‌کند سروا

بیادداشت پارهٔ ٤٥ ازفرگرد چهارم وندیداد نیز نگاه‌کنید .

۳ – تباه‌کردن ( ) = مَرِدْ marəd ، دربند های ۱۰–۱۲ ازهمین هات نیز آمده ، درمعنی باواژهٔ مَرِنچ marəṇč که درشمارهٔ ۸ ازبند۱ ازهات ۳۱ سخن داشتیم یکی‌است و ازهمان بنیاد است و در گـزارش پهلوی مـانند واژهٔ مرنچ به مورنجینیتن murnǰênîtan گردانیده شده یعنی میرانیدن ، نابودکردن ، کشتن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦

۴ – خـرد = خرتـو xratu مـانند بند ٤ و بند ١٤ از همین هات

۵ – زندگی = جیاتو ǰyâtu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند۳ ازهات ۳۱

٦ – آموزش = سِنگَـهَنَ sāṇghana ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۱۱ ازهات ۳۱

۷ – بازداشتن = اَپَیَمْ apa-yam ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱

۸ – دارایی ، توانگری = ایشتی ištî دراوستا بسیار آمده ، از

آن بخشایش ایزدی اراده میشود . درگاتها : هات ۳۴ بند۵ ، هات ٤٤ بند۱۰ ، هات ٤٦ بند ۲ و بند۱٦ و بند ۱۸ ، هات ٤۸ بند ۸ و جز آن ازمصدر ایس is (= آئِس aês) درآمده که بمعنی توانا بودن است ، (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ ازهات ۲۸)

این واژه درگزارش پهلوی نیز ایشتی îstî یا ایشت îst شده یعنی همان واژهٔ اوستایی بکاررفته و نیز بخط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا از برای توضیح افزوده شده خواستك xᵛâstak یعنی دارایی (دولت) وبساهم بمعنی خواهش گرفته شده وبجای آن « خواست یا خواهد» آورده شده است .

۹ – بلند=برخذَ bərəxdha ، درتأنیث برخذا bərəxdhâ ، صفت‌است (اسم‌مفعول ازمصدر بَرِجْ barəǰ) درگزارش پهلوی آرژوك ârzôk (آرزو) و ارژانیك arzânîk (ارزانی)آمده ودرتوضیح افزوده شده اپاییشنیك apâyisnîk یعنی بایستنی از مصدر اپاییتن apâyîtan که درفارسی بایستن گوییم . واژهٔ ارزانی و بایستن درگزارش پهلوی تا اندازه‌ای معنی واژهٔ اوستایی برخذَ bərəxdha رامیرساند و از ریشهٔ این واژه که گفتیم مصدر بَرِج barəǰ میباشد ، معنی روشن تر میشود . فعل بَرِجْ دراوستا بسیار آمده و درگزارش پهلوی بورژیتن burzîtan شده. باین مصدر که بایستی در فارسی بُرزیدن باشد، نگارنده در جایی برنخورده اما واژهٔ بُرز بمعنی شکوه وبزرگی وفرّ وبمعنی بلند ورسا وکشیده بالا درفرهنگ (ادبیات) مابسیار بکار رفته :

یکی اسب‌خواهم کجاگرز من   کشد بـا چنین فره و بُرز من   (فردوسی)

نگاه کنید بواژهٔ هَرابرزَیتی harâ -bərəzaitî یعنی البرز در جلد دوم یشتها ص ۳۲٤

بَرِجْ barəǰ بمعنی بلند داشتن ، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایهٔ کسی یاچیزی را شناختن وخوش آمدگفتن است چنانکه درپارهٔ ۹ مهریشت و پارهٔ ۱۱ ازیسنا

۶۵ وجز آن .

صفت برخذَ bərəxdha درگاتها بسیار آمده چنانکه درگاتها : هات ۳۴ بند ۹ ، هات ۴۴ بند۷ ، هات ۴۸ بند ۶ ، هات ۵۱ بند ۱۷

۱۰ – سخن = اوخذَ uxdha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۶ ازهات ۲۸

۱۱ – بجای روان مَئینیو mainyu (مینو) آمده ، در اینجا بمعنی روان یانهاد ودل است : یعنی باسخنانی که ازدلم برخاسته بنزدشما گله میبرم .

۱۲ – گِله گزاردن ( ) گَـرِزْ garəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

دهمین بند

۱ – کسی : درمتن مانا mânâ آمده اما باید دو واژه باشد واز همدیگر جداگردد : « ما » « نا » mâ ، nâ .

« ما » ازحروف تأکید است ، از برای نمودن اهمیت سخن ویا از برای نیرو بخشیدن بجمله آورده میشود ، دربند۹ ودربند ۱۱ همین‌هات نیز آمده ودر بسیاری از بند های دیگر گاتها (مشتبه نشود باحرف نفی « ما » mâ که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ از هات ۳۱ گذشت) .

« نا » از واژهٔ نر nar میباشدکه درفارسی نیز نرگوییم یعنی مرد ، درجای دیگر گفتیم که بمعنی کس ، کسی ، هم بکاررفته است .

۲ – چارپا = از واژهٔ گَـئو gao بمعنی سراسر چارپایان سودمند و بویژه گـاو است ، نگـاه کنید بیادداشت شمـارهٔ ٦ از بند ۸ همین هات .

۳ – خورشید = هْوَرْ hvar ، در سانسکریت سوَر svar ، در فارسی هور :

ز شبگیر تـا سایـه گسترد هور همی آن‌براین‌این بر آن‌کرد زور (فردوسی)

همین واژه نیز بهیئت خوَن x^van آمده چنانکه دربند ۳ ازهات٤٤ ودربند

۲ و بند ۱ از هات ۵۰ ( )، از همین هیئت است خور درفارسی. واژهٔ هوَر بسا دراوستا با صفت خشئِتَ آمده : هوَرِ خشئِتَ . hvarə-xshaêta ، در فارسی خورشید گوییم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ همین هات و بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱٦ از هات ٤۳

۴ – زشت : درمتن اَچیشتَ . aċista آمده و این صفت تفضیلی است یعنی زشت‌تر و بدتر ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٤ از هات ۳۰

۵ – یاد کردن ، گفتن ، نـامیدن ، خوانـدن ( ) = اَئوج . aoj ، دربند ۸ از هات ٤۳ و دربند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده ، باجزء پئیری . pairi بمعنی فرمودن است چنانکه دربند ۱۲ از هات ٤۳

٦ – دیده یا چشم = اَشْ . ash ، دربند ۸ از هات ۳۱ دیدیم که چشم در اوستا چشمَن . ċashman میباشد ، همچنین دراوستا واژهٔ دُئیتهر . dôithra بمعنی چشم است اما این واژه درجایی بکار رفته که سخن از آفریدگان ایزدی است ، در جایی کـه سخن از آفریدگان ناپاك اهریمنی است ، واژهٔ اَشْ ash میآید ، خْشوَسْ اشی . xshvas-ashî یعنی شش چشم ، درپارهٔ ۸ از یسنا ۹ اژدهاك (ضحاك) چنین نامیده شده است . درنخستین جلد یسنا صفحهٔ ۲۳۳–۲۳۸ از واژه‌های ایزدی واهریمنی سخن داشتیم ، دراینجا چون بواژه اشْ برخوردیم چند واژهٔ دیگر را یادآور میشویم ، از آنهاست آه . âh ( ) که دربند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم بمعنی دهان است ، از برای دهان آفریدگان نـاپاك اهریمنی زَفَرْ . zafar آمده ، واژه ای که در فرهنگ ها نیز بجا مانده است ، فرخی گوید :

خدای خواند آن سنگ را همی شمنان چه بیهده سخن است این که خاکشان بزفر

زَسْتَ . zasta که در بند ۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم یعنی دست ، از برای آفریدگان پاك میآید ، دست ناپاکان اهریمنی گَوْ . gav خوانده شده است و جز آن ، همچنین است در بسیاری از فعلها : دْوَرْ . dvar که

در بند ٦ از هات ۳۰ آمده مصدری است که از برای رفتن ناپاکان بکاربرده شده در برابر گم gam گامیدن و رفتن که از برای آفریدگان پاك میآید و جز آن .

۷ – دیدن ( ) = وین vin ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

۸ – بخرد یا دانا = داتَهِ dâtha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۹ – کشتزار = واسترَ vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

۱۰ – بیابان کردن ، ویران کردن ( ) = وَپْ ، باجزء وی = vî-vap ، درگزارش پهلوی به ویاپانینیتن vyâpânînîtan گردانیده شده ودرتوضیح افزوده شده تباه کردن . دریسنا ۱۲ پارههای ۲ ـ ۳ وی واپَ vî-vâpa یعنی ویرانی ، درگزارش پهلوی ویاپانیه vyâpânîh شده است .

۱۱ – بجای تبر زین در متن وَدَرْ vadar آمده ، در پاره های ۳۰ـ۳۲ ازیسنا ۹ نیز بآن برمیخوریم ، در سانسکریت ودهر vàdhar سلاح مخصوص ایندرَ Indra میباشد . این واژه رابرخی گرز دانسته و برخی بمعنی مطلق سلاح گرفته اند ، وَدَرْ یکی از ابزارهای جنگ و با واژهٔ وَدَ vada که درپارهٔ ۷ ازفرگرد ٤ وندیداد آمده ، پیوستگی دارد . بگمان نگارنده وَدَرْ باید تبرزین باشد یاابزاری مانندهٔ آن ، درجای دیگر ازهمهٔ ابزارهای جنگ که دراوستا یادشده سخن خواهیم داشت .

۱۲ – کشیدن ، آختن ، آهیختن ( ) = وُئیزدَ vôizda ، درپارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ائیوی آمده : aiwi-vôizdaya که با واژهٔ کَمِردَ kamərədha (سر) بکار رفته یعنی سر برافراختن ، سربلند کردن .

یازدهمین بند

۱ – بسی = مَزْ maz ، یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۲ – اندیشیدن = چیت čit ، یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ – کدبانو و کدخدا : اَنگوهی aṅuhî = بانو . انگهو aṅhu (= اَهو ahû) = سرور، خدایگان در گزارش پهلوی به کدبانو و کدخدا گردانیده شده ، بگفته گِلدنر Geldner دراین بند زن ومردی از یك خاندان بزرك مراد است ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ از هات ۲۹ .

۴ – بازداشتن یابر کنار کردن = اَپیئیتی apayêitî از مصدر اَپَ یَمْ apa-yam ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

۵ – بجای رسیدن وَئِدَ vaêda آمده که بمعنی یابندگی و رسیدگی است ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ همان هات .

٦ – واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم درمتن رَئِخِنَنگه raêxənaṅh آمده ، همان است که دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۷ ازهمین هات از آن سخن داشتیم و گفتیم بمعنی میراث است . چنانکه از این بند ۱۱ ازهات ۳۲ پیداست ، از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی .

۷ – روگردان ساختن یاسرپیچیدن ونافرمانی کردن = ( ) از مصدر رَش rash که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب رسانیدن است و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم ، در نیامده .

بارتولومه آنرا ازمصدر رَه rah (= raṅh) دانسته وبمعنی‌ای

که یاد کردیم گرفته است . در بند ۱۲ از همین هات ، و در بند ٤ ازهات ٤٧ آمده، رارِش rârəsha که‌در بند۲ ازهات ٤٩ آمده صفت است یعنی رو گردان ، سرپیچان .

در سروش‌یشت هادُخت پارهٔ ٦ واژهٔ rârəsyêiṇtî را نیز یـادآور میشویم

دوازدهمین بند

۱ – گفتار یا آموزش و آیین = سَرَوَنگـه . sravaṅh، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۹ ازهمین‌هات .

۲ – بجای نفرین اَکَ aka آمـده یعنی بد و زشت و نکوهیده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۳ – خروش‌شادمانی یاآواز وفریاد شادی= اورواخش اوختی urvâxš-uxtî ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۴ – تباه‌کردن‌یامیرانیدن وکشتن = مَرِدْ marəd همان است که دربندهای ۹–۱۱ از همین هات بآن برخوردیم .

۵ – برتری دادن( )= وَرْ var ، بااین‌واژه بمعنی گرویدن وبرگزیدن ودین پذیرفتن بسیاربرخوردیم ، دراینجا بمعنی برتری دادن‌نیز همان معنی را میرساند . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

٦ – خواستار یا جویا = ایشَن îshan از مصدر ایش ish ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

سیزدهمین بند

۱ – کشور = خشَثْرَ xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۲ – خان‌ومان= دِمانَ dəmâna دراینجا باواژه های‌بدترمنش آمده ، وازآن دوزخ اراده شده ، دربند ۱٥ ازهمین‌هات باواژه‌های منش نیك‌آمده بهشت مراد است . در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی ومنش نیك» بمعنی فردوس آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٦ از هات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٤ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۳ – فرود آمدن، رسیدن ( ) ازمصدر هَنْتْ .
haṇt ، دربند ۲ ازهات ۵۰ باجزء نی : ni-haṇt آمده ، همچنین
هَنت haṇt درتأنیث هائیتی . hâitî یعنی بونده ، ازمصدر اَهْ .
ah هستن ، بودن .

۴ – تباه کننده = مَرَخْتَر . maraxtar از مصدر مَرِنچ
. marəṇč ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ .

۵ – جهان = اَنْگهو . aṅhu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤
از بند ۲ از هات ۲۸ .

٦ – ناله‌بر آوردن،گله‌کردن( )=گَـرِزْ .
garəz ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۹ازهمین‌هات .

۷ – آرزو یـا خواهش و کام = کامَ . kâma ، نگـاه کنید
بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۸ – پیك یا گماشته و فرستاده = دوتیَه . dûtya ، نگاه کنید
بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ همین هات .

۹ – پیغمبر = مانْتهرَنْ . mąthran ،نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ
٦ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۰ – نگریستن (.) = دَرِسْ . darəs ، نگاه
کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۵ ازهات۲۸ و بیادداشت شمارهٔ۱۰ ازبند۱ ازهات ۳۰

۱۱ – راستی = اَشَ . asha ، از این‌واژه سرای راستی یعنی بهشت
اراده شده در برابر دروجُودِمانَ . drûǰô-dəmâna یعنی
خان ومانِ دروغ یا دوزخ .

۱۲ – بازداشتن (.)= . pâ ، دربند های ٤ و۸ از هات
٤٦ نیز بهمین معنی است ، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که
این واژه بمعنی نگاهداشتن و پاییدن است .

چهاردهمین بند

۱ – ستم ، آزار = آ ـ هُوئیتهُوئی â-hôithôi ، درنسخه بدل‌ها با املاء های‌مختلف نوشته‌شده ، بارتولومه Bartholomae مصدر ها (hâ(y را ریشهٔ این واژه دانسته ، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا « هی » hi که بمعنی بستن و بند کردن و بستوه آوردن و بتنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم ، بآن نگاه کنید .

۲ – ضمیر وی بر میگردد بـه مانْتهرَنْ mathran = پیغمبر کـه در بند پیش گذشت .

۳ – کَـوی kavi ، در فارسی کی گوییم (کیانیان) : عنوانی است چون فرمانده وسردار وخدیو ، دراینجا ازکَـویها سران وبزرگان آریاییهای دیویسنا اراده‌شده،جداگانه‌ازکوی‌وگرهْمَ grəhma که‌ازپیشوایان‌دیویسنان هستند سخن رفت .

۴ – دیـر باز = فْرَایدیوا fraidivâ از قیود است بـرابر pradivi , pradivaḥ در سانسکریت :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

۵ – بجـای خردْ خرَتو xratu و بجـای ورج وَرِچْنْگهْ varəčaṅh آمده که درفارسی ورج گوییم بمعنی‌پایه و رتبه ، مُعزّی گوید : ای بورج و کامرانی ثانی اسفندیار وی‌بعدل‌و نامداری نائب‌نوشیروان (فرهنك جهانگیری)

ورِچَنگهْونت varəčaṅhvaṇt کـه در پارهٔ ۴۹ تیر یشت و در پارهٔ ۷۲ زامیاد یشت‌وجز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلند پایه وبزرگوار .

۶ – فرو نهادن، پایین‌گذاردن ، زیرگذاشتن ( ) ازمصدر دا با جزء نی : nî-dâ ، در بند ۸ از هات۴۵ ودر بند ۳ از هات ۴۹

نیز آمده .

۷ - برآن شدن ( ) = ویس vîs (=وَیْسْ vaês) درآمدن ، آماده بودن ، پذیرفتن ، در اوستا بسیار آمـده ، بپارهٔ ۱ ازسومین کردهٔ ویسپرد نگاه کنید .

۸ - یاری کردن = اَوُ avô از مصدر اَوْ av ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۹ - کشتن = جَئیدیائی jaidyâi (Inf.) از مصدر جَنْ jan ، درفرس هخامنشی نیزجَنْ ǰan ، در پهلوی زَتن ودرفارسی زدن . جَن بمعنی زدن وکشتن و برانداختن در اوستـا بسیار آمده و واژه‌هایی که از آن درآمده نیز بسیار است .

۱۰ - واژه‌ای که به«مرگ‌زدای» درآوردیم درمتن دوراَئوش dûraosha آمده ، صفت‌است وازدوجزء ساخته شده : نخست دوراَ dûra درفرس هخامنشی نیز دوراَ dûra همان است که در فارسی دور گوییم ، جداگانه در بند ۱ از هات ٤٥ و در بسیاری از جا های دیگر اوستا نیز آمده است؛ دوم اَئوش aosha که‌بمعنی‌تباهی‌ونیستی‌ومرگ‌است، اَئوشَنگه aoshanh کـه در بند ۱ از هـات ٤۹ آمده بهمین معنی است . اَئـوشَنگهوَنت aoshaňhvaṇt (درتأنیث ائوشنگهوَئیتی aoshaňhvaitî) یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نیست شدنی ، آسیب‌یافتنی چنانکه در پارهٔ ۵۰ ازفرگرد چهارم وندیداد آمده . واژهٔ اَئوشَ با «اَ» که ازادوات نفی‌است : an-aosha یعنی تباه نشدنی، مرگ ناپذیرچنانکه درمهر یشت‌پارهٔ۱۲۵ . درپهلوی اوش aôš یعنی‌مرگ ونیستی، صفت دوراَئوشَ در جا های دیگر اوستا چندین بار از برای هوم آورده شده چنانکه درپاره ۲ ازیسنا ۹ درگزارش پهلوی همان پاره این صفت چنین تعریف شده :

یعنی «کو اوش از رُوان مردمان

دور دارد » ، این تعریف درست است در فارسی نیز میتوان آن را به دور دارندهٔ هوش گردانید. هوش با واو مجهول بمعنی مرگ ونیستی است ، فردوسی گوید :

نگه کن که هوش تو بردست کیست ز مـردم نژاد ار ز دیو و پری است

فخرالدین گرگانی در داستان ویس ورامین گوید :

چرا بـا من بتلخی همچو هوشی که با هرکس بشیرینی چو نوشی

همچنین این واژه باحرف نفی « اَ » : اَنَ ئُوشَ an-aosha در فارسی بجامانده وآن لغت انوشه است :

بدو گفت پیران که ای شهریار انوشه بزی تا بود روزگار (فردوسی)

انوشیروان = انوشه روان یعنی روان آسیب ناپـذیر یا جاودانی . نوش در فارسی که بمعنی آشام بیمرگی یا آب زندگی است ، (نوشدارو ، درمان بیمرگی) با واژهٔ اَنَئوش = انوشه یکی است . دراینجا باید یادآور شویم که واژه هوش با واومعروف بمعنی بخردی وفرزانگی وزیرکی وگربُزی بواژهٔاوستایی اوشْ ush پیوسته است . اَوشْ در اوستا که همیشه بهیئت تثنیه آمده : اوشی ushi بمعنی دوگوش است چنانکه در هرمزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت پاره ۵٦ وجز آن ، همین واژه نیز در اوستا بمعنی هوش است ، چنانکه در یسنا ٦۲ پاره ٤ وویسپردکرده ۱۵ پارهٔ ۱ وجز آن .

گفتیم درپاره۲ ازیسنا ۹ صفت دورَئُوشَ dûraosha صفت هوم است ،همچنین است در پاره های ٤ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یسنا ودرپاره ۲۱از یسنا ۱۰ و در پاره های ۳ و ۱۰ از یسنا ۱۱ .

چنانکه میدانیم این‌سه‌هات ازیسنای ۹ــ۱۱ در بارهٔ گیاه وفشردهٔ هوم است ، هوم نیز دریسنای نهم فرشته آسا با پیغمبر ایران درگفتگو است ، در سراسر اوستا (بجز گاتها) ازمراسم هوم سخن رفته اما درگاتها که ازسرود های خود پیغمبراست از هَئُومَ haoma (نزد برهمنان سوم soma) یاد نشده و نه درهفت هات یعنی یسنا ۳۵ ـ ٤۱ که پس ازگاتها کهنترین بخش نامهٔ مینوی است . چون‌صفت

دور دارندهٔ مرك یامرك زدای همیشه درسه هات از یسنا ۹ ـ ۱۱ از برای هوم آورده شده ، میتوان گفت که پیغمبر ایران در بند ۱٤ از هات ۳۲ ازاین صفت هوم را اراده کرده ونکوهیده است از اینکه آریاییهای دیویسنا در مراسم سومَ (soma =هومَ) بفرمان پیشوایانشان بیهوده خون چارپایان ریزند باین امید که پروردگاری بیاری آنان خواهد آمد ، به بند ۱۰ از هات ٤۸ نیز نگاه کنید .

۱۱ – برانگیختن ( ) = سَئُوچ ، saoc بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

پانزدهمین بند

۱ – از اینرو = اَنائیش آ ، anâis-â از قیود است . بیادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند٦ از هات۵۳ نگاه کنید

۲ – آسیب یـافتن ( ) = ویَنَس ، vî-nas نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ همین هات .

۳ – رواداشتن : ازمصدردا dâ یعنی دادن، باجزء اَئیبی aibi یا ائیوی aiwi بمعنی پیوستن وباواژهٔ نفی « نه » نوئیت nôit معنی روا نداشتن ، نگذاشتن از آن برمیآید .

۴ – زندگی = جیاتو jyâtu ، دربند های ۹ و۱۱ و۱۲ از همین هات نیز بآن برخوردیم ، بیادداشت شماره ۱۱ ازبند ۳ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۵ – آزادانه یا بکام ودلخواه = وَسو ، دربند ۱ از هات٤۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ ( ) با فعل خشی آورده شده .

٦ – فرمان راندن ( ) = خشی xshi ، دربند آینده نیز آمده بمعنی فرمان راندن و دست یـافتن و شهریاری کردن و پادشاهی کردن و توانستن و یا رستن است ، از همین مصدر است شایستن درفارسی ، در پهلوی نیز شایستن sâyistan و شاییتن sâyîtan مانند واژهٔ خشنا xshnâ کـه در فـارسی شنـاختن و خشَپ xshap که در فارسی شب و خشترَ xshathra

که درفارسی شهرشده ، افتادن خاء اوستایی درسر واژه‌های فارسی بسیاراست . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۷ – ازاین «دو» بنابسنت ، چنانکه درگزارش پهلوی ودر گزارش‌سانسکریت نریوسنگ Neryôsang (دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی) برمیآید ، امشاسپندان خرداد و امرداد اراده شده ، دربارهٔ این دوامشاسپند بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

۸ – از خان و مان‌نیك ، گرزمان یابهشت اراده شده ، چنانکه از خان ومان بدتر منش‌که دربند۱۳ همین هات‌گذشت دوزخ مراد است .

۹ – بردن ( ) = بَرْ . bar ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۲ از هات ۳۱

شانزدهمین بند

۱ – آموزش= ، درگزارش‌پهلوی آموختیشن amôxtišn بنا براین باید از مصدر سَچ . sač که بمعنی آموختن و دریافتن است در آمده باشد ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۱ ازهات ۳۰

۲ – بجای مرد پارسادرمتن دَهْمَ dahma آمده ، این واژه‌در اوستا صفت است بمعنی آزموده یا ازدین‌آگاه وازآیین برخوردار همچنین اسم است یعنی مردنیك ، مردپارسا ، پرهیزگار وخداشناس . درگزارش پهلوی همین بند ازهات ۳۲ نیز دَهَم آورده شده ودر توضیح آمده وه مرت (بهمرد) ، نگاه‌کنید بجلد خرده اوستا صفحهٔ ۲۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۷ ازهات ٤٦

۳ – از روی هوش = . ushuruyê ، در گزارش پهلوی فراخوهوشیه frâxô. hôsih آمده یعنی فراخ هوشی و در توضیح افزوده شده داناك هوشیه . در بند ۷ از هات ۳٤ نیز آمده ، اوشورو . ushuru ناگزیرازدو واژه آمیزش یافته : نخست اوش . ush = هوش‌که دریادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱٤ همین هات

گذشت، جزء دوم آن ؟

۴ – آزار یـا رنج و تباهی و آسیب = آتهـی âthî (اَئیتهی aithî)، در فرس هخامنشی نیز آتهی âthî ازمصدر آتْهه âth آسیب رسانیدن، تباه ساختن، آزردن، چنانکه درپارهٔ ۱۲ زامیادیشت آمده ودرپارهٔ ۴۸ از همان‌یشت باجزء فرا frâ و پئیتی و اَپَ apa آمـده بمعنی یکسره تباه‌کردن و نابـود کردن. ازهمین بنیاد است آئیتهیوَنت âithivant که در فرگرد دوم هادخت نسك پارهٔ ۱۷ آمده یعنی پراز آسیب ورنج یادردمند. بواژهٔ آتهری بمعنی درد ورنج وگـزند در یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۸ ازهات ٤٦ نگاه‌کنید.

۵ – بیم = دوَئیتها dvaêthâ، بهمین واژه با واژهٔ آتهی âthî در بند ۹ از هات٤۸ نیز برمیخوریم، درگزارش پهلوی ویمانیکیه vimânikîh یعنی بیم.

٦ – آزردن، زیان آوردن، ستم کـردن = اَئِنَـنْگـهِ aênanhê، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۰

۷ – دوست، یـار = ایشیَه isya (در تـأنیث ایشیـا isyâ) صفت است یعنی آرزو شده، آنچه دل خواسته، از مصدر ایش که بمعنی آرزو داشتن وخواستار بودن است. دربند ۸ ازهات ٤۸ ودربند ۱۷ از هات ۵۱نیز به ایشیه برمیخوریم، این صفت بویژه از برای ائیریَمَن airyaman آورده شده، نگاه‌کنید به‌پارهٔ ۱ ازهات٥٤. دربارهٔ حرف «به» به دوستانم‌که در متن اِ اِ آنو əəânû آمده وازحروف اضافه است دریادداشت شمارهٔ۲ از بند۲ ازهات ٤۷ سخن خواهیم داشت.

۸ – بازداشتن ( ) = آهی â-hi، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۲۹

اهنودگات : یسنا، هات ۳۲

نخستین بند

۱ – آیین : داتَ dâta ، در فرس هخامنشی نیز داتَ dâta ، درپهلوی دات ودرفارسی دادگوییم . این واژه بمعنی آیین وقانون‌است‌درفارسی‌عدل باین اعتباراست که قانون‌را ازروی‌عدالت وانصاف وضع‌کنند ، دادگر یاعادل‌کسی است‌که ازقانون برنگردد . واژه‌های دیگر که باهمین واژه آمیزش یافته درفارسی بسیار است چون دادار ، دادخواه ، دادگاه ، دادگستر ، دادبخش ، بی‌داد ، بیدادگر و جز آن . داتستان در پهلوی یعنی داوری ، حکم . داتَ dâta از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن و نهادن است ، در آمده است ، در اوستا بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در گاتها : هات ٤٦ بند ١٥ ، هات ٤٩ بند ٧ ، هات ٥١ بند ١٤

۲ – نخستین = پئوواوروئیَه paouruya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹

۳ – زندگی = اَنگهو añhu جهان ، هستی ، بود ، زندگی . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ از هات ۲۸

۴ – داور = رَتو ratu در فرهنگ (ادبیات) مانیز بجامانده ردگوییم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۲ ازهات ۲۹

۵ – درست‌تر = رَزیشتَ razišta صفت تفضیلی است از واژهٔ اِرزو ərəzu ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰

٦ – کردار = شیئُوتَهنَ šyaothana کنش ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ از هات ۲۸

۷ – رفتار کردن ، ورزیدن( ) = وَرِزْ

varəz ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٤ ازهات ۲۹

۸ – نادرست یا کژ = میتَهیَه mithahya ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۲ ازهات ۳۱

۹ – درست = آرِزو ârəzu هیئت دیگری است از واژهٔ اِرِزو ərəzu که دریادداشت شمارهٔ ٥ گذشت و دربند٥ همین‌هات نیز آمده .

۱۰ – بهم آمیخته ( ) از مصدر هام میَس ham-myas . نگاه‌کنید بخود بند۱ ازهات ۳۳

دومین بند

۱ – دروغپرست = درِگوَنت drəgvant در برابر اَشَوَنْتْ ashavant یعنی راستی پرست یاپیرو دین راستین . باین دو واژه درگاتها بسیار برمیخوریم از آنها دیویسنان و مزدیسنان اراده میشود، بساهم درِگوَنت از برای پیشوای گمراه‌کننده و اَشوَنت از برای پیامبر راستین آمده است ، در این بند چنانکه در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ١٤ از هات ۳۲ درِگوَنت اشاره بیك پیشوا یا پیامبر دروغین است که مردم را براه کژ رهبری کند ، بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نیز نگاه‌کنید .

۲ – بد = اَکَ aka ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ – کردن یا ورزیدن ( ) = وَرِزْ varəz ، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازنخستین بند همین‌هات گذشت .

۴ – پیرو = آستی asti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲۲ ازهات۳۱

۵ – آموزانیدن ( ) = چیتهْ čith ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱، دراینجا از « نیکی آموزانیدن » یعنی از راه کژ کیش دروغین دیویسنا براه راست‌دین مزدیسنا درآوردن.

۶ – کام = وارَ vâra در بند ۱۸ از هات ٤٦ و در بند ٦ از هات ٥١ نیز آمده، از مصدر وَرْ var گرویدن، برگزیدن درآمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٥ ازهات ۲۸

۷ – خواست (اراده) = زَئُوشَ zaosha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸

۸ – بجای آوردن ( ) = راد râd، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۹ ازهات ۲۹، دربند ٦ ازهات ٥١ واژه های راد و وارَ vâra نیز یکجا آمده‌اند.

سومین بند

۱ – ازآزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یابرزیگر و از پیشوایان دینی که در متن خوئِتو xvaêtu و وِرِزِنَ vərəzəna و أئیریَمَن airyaman آمده، جداگانه در گفتار پیشه‌وران در بخش نخست سخن داشتیم.

۲ – کوشش = ثْوَخشَنگه thwaxshanh در فارسی تخشا شده، دربند۲ ازهات ۲۹ نیزبآن برخوردیم و دربند۱۲ از هات ٤٦ هم خواهیم برخورد. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۲ ازهات ۲۹

۳ – نگاهداری کردن، پرستاری کردن( )=وی‌دا vî-dâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۲ از هات ۲۹

۴ – چمن= واستَر vâstra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۹

چهارمین بند

۱ – ( ): یز yaz بمعنی پرستیدن و ستاییدن در اوستا بسیار آمده، در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ از هات ۳۰ بآن برخوردیم و دربسیاری از بندهای دیگر نیز.

در اینجا یَز yaz با جزء اَپا = یعنی با ستایش چاره کردن وباپرستش درمان کردن یا زدودن ودورکردن و برکنار کردن آسیب و رنج

بانماز و درود .

۲ - نافرمانی یا نـا شنوایی = اَسروشتی a-srušti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸

۳ - خیره سری‌یابرتنی وسرکشی = تَرمَئیتی tarāmaiti نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۲ ازهات ۳۲

۴ - همسایه = نزدیشتَ nazdišta (در تأنیث نزدیشتا nazdištâ) درپهلوی نزدیست nazdist صفت تفضیلی‌است ازواژهٔ نزدیَنگه nazdyaṅh که در فارسی نزدیک گوییم . نزدیُو nazdyô که در پارهٔ ۲۱ از ارت یشت آمده ازقیود است درفارسی نزد گوییم .

دراینجا از واژهٔ نزدیشتَ سرزمین نزدیك وهمسایه یا مرز وبوم دیویسنان کـه از دشمنان مزدیسنانند اراده شده است، به بند۳ از هات۵۰ نیز نگاه‌کنید. از واژهٔ دروغ (druǰ) پیروان‌کیش دروغین دیویسنا اراده شده .

۵ - نکوهندگان ( ) = نَدَنت nadaṇt اسم فاعل است از مصدر نَد nad کـه بمعنی نکوهیدن وپست شمردن است ، فعلی ازاین مصدر دراوستایی‌که امروزه دردست‌است بجا نمانده .

۶ - بجای نگهدار در متن مَنتو maṇtu آمده از مصدر مَنْ man که بمعنی پنداشتن واندیشیدن است ، منتودرگزارش‌پهلوی(=زند) ازهمین بند به پتمان یعنی پیمان‌کردانیده شده ودرتوضیح افزوده شده : کوپهـریج گوسپندان نه‌کُنت = کـه پرهیز چارپایان نکند یعنی‌که ازگله ورمه پاس نگاه ندارد، چنانکه از این توضیح پیداست از مَنتو دهقان ودارندهٔ خاك وآبادانی یا مباشر ده اراده شده اما نظر بریشهٔ واژه، منتوکسی‌است‌که پنددهد (مشاور) بنابراین‌کسی‌است‌که ادارهٔ خاك‌وسرزمینی سپرده بدوست ، در بند ۷ از هات ٤٦ نیز باین واژه بر میخوریم و معنی پندگـوی از آن برمیآید .

پنجمین بند

۱ - سروش = سرَئُوشَ sraosha ، دراین‌بند نیزمعنی واژه که‌فرمانبری باشد مناسب‌میافتد ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۲ - از همه بزرگترین = ویسپ مَزیشتَ vispā. mazišta صفت است .

۳ - یاری = اَوَنگهانَ avanhâna از مصدر اَوْ av ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۴ - خواندن ، بیاری خواستن ( ) = زبا zbâ ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند٤ ازهات ۳۱

۵ - زندگی جاودانی ، زندگی بلند و دیرپایا = دَرِگوجیاتی darəgô-ǰyâti ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ .

٦ - یافتن ( ) = اَپْ ap ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۰ از هات ۲۸ .

۷ - از کشور (= خشَترَ xshathra) منش نیك (= وُهومَنَنْگه vohu . manañh) بهشت اراده شده ، به بند ۳ ازهمین هات و به‌بند ۱۳ ازهات ۳۲ نگاه‌کنیدکه از «چمن راستی و منش نیك» و از«خان و مان منش نیك» نیز بهشت اراده شده .

۸ - راه = پَتهْ path ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

۹ - درُست = اِرِزو ərəzu ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ همین هات .

۱۰ - آرام داشتن یا جای‌گزیدن ونشستگاه ساختن ( ) = شی shi ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ٦ ازبند۱۰ ازهات۲۹، جایگاه‌ایزدی یاگرزمان همانجایی است که در آنجا منش نیك وراستی فرمانرواست، یعنی بهشت .

۱ – بجای پیشوادرمتن زَئُوتَر zaotar آمده،وخشور زرتشت

ششمین بند

خود را پنج بار در گاتها مانتهرَن mathran نامیده یعنی‌پیغمبر ، چنانکه دربند ۷ ازهات ۲۸ ودربند۱۳ ازهات ۳۲ ودر بندهای ۵ و۶ از هات ۵۰ ودر بند ۸ از هات ۵۱ (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات۲۸) درگاتها همین یکبار پیغمبر خود را زَئُوتَـر zaotar یعنی پیشوا خوانده امادرجاهای دیگرنامهٔ مینوی این واژه بسیار آمده ، در پهلوی زوت zot ودر پازند نیززوت ، در سانسکریت هُوترhotar . در آیین مزدیسنا هفت موبد یزشنه (مراسم دینی) بجای میآوردند، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر ودر سر آنان جای داشت، امروزه دو موبد بجای هفت موبد پـارینه یزشنه میـگزارنـد . نخست زوت و دوم راسپـی (= رَیتْـهویشکَـرَ raêthwiškara) ، بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ص ١٦١ نگاه شود ، زَئُوتر zaotar ازواژهٔ زَئُوتهرَ zaothra (زَئُوتهرا zaothrâ)درآمده‌است. باین واژه در خودگاتها برنمیخوریم اما درجاهای دیگراوستا بسیار آمده وآن‌دهش وبخشش رواناست، چیزی‌است آشامیدنی‌دربرابرمیـزْدَ (myazda) دهش خشك‌که چیزی است خوردنی چون نان‌وگوشت ومیوه و جز آن . درگاتها : هات ۳٤ بند ۳ بواژهٔ میزد خواهیم برخورد، بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند ۸ همین هات نگاه‌کنید .

۲ – در متن واژهٔ « راه » نیامده اما در بند پیش راه دُرست (راستی = اَشَ asha)آمده ، دراینجا نیزهمان راه درست مُراد است‌که پیغمبر گوید از اَشَ = راستی‌بیاموختم .

۳ – بهتر منش : در متن مَنیو manyu آمـده با صفت تفضیلـی وهیشتَ vahišta که بجـای وُهومَنَـنگـهْ vohu-manaṅh بکار رفته چنانکه در بند ۲ از هات ۳٤ ودر بند ۵ ازهات ٤۵ و در بند ۸ از هات ٤۸ واژهٔ مَنیو با وُهو vohu بجای وهُومَنَنگه

(= منش نیك) آورده شده است ، از برای منیو بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - آموزش خواستن ([illegible]) = کا 𐬐𐬁 kâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۱۰ ازهات ۲۸ .

٥ - برزیگری=واستریَه 𐬬𐬁𐬯𐬙𐬭𐬌𐬌𐬁 vâstrya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

٦ - منش = مَنَنگه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬢𐬵 manaṅh .

۷ - بکار انداختن ،کردن ، ورزیدن = وِرِزْیِئیدیائی 𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌𐬈𐬌𐬛𐬌𐬌𐬁𐬌 vərəzyeidyâi (Inf.) از مصدر وَرِزْ 𐬬𐬀𐬭𐬆𐬰 varəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۸ - بجای امید ، مَنتا 𐬨𐬀𐬧𐬙𐬁 maṇtâ آمده از مصدر مَنْ 𐬨𐬀𐬥 man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است ، درگزارش پهلوی (= زند) مَنتا مانند واژهٔ منتو 𐬨𐬀𐬧𐬙𐬎 maṇtu که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات گذشت به پتمان [illegible] گردانیده شده ، نگـارنده از برای نمودن مقصود بجای آن « امیـد » آورده است .

۹ - آرزو داشتن ([illegible]) = ایز 𐬌𐬰 iz بمعنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است ، در بند ۳ ازهات ٤۹ نیز آمده . از همین بُنیاد است واژهٔ ایزا 𐬍𐬰𐬁 îzâ که بمعنی کوشش ودلگرمی وغیرت است ، دربند ۱۰ ازهات ٤۹ و دربند ۸ ازهات ٥۰ ودربند۱ ازهات ٥۱ بآن برمیخوریم ودربند ٥ ازهات٤۹ بمعنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سر انجام جستجو که کامیابی و بختیاری است ، آزو 𐬁𐬰𐬎 âzu نیزبهمین معنی دربند ۷ ازهات ٥۳ بکاررفته است ، واژه های دیگـر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، واژه‌ای که درفارسی ازهمین بُنیاد بجا مانده ، واژهٔ « آز » است که درتازی طمع گویند :

یکی چاه تاریك و ژرف است آز بُنش ناپـدیـد و سرش پهن باز (اسدی)

در اوستا آزی âzi آمده ونیز نام دیو آز است . بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده ، صفحه ۲۰٤ نگاه کنید و از برای واژهٔ ایژا îzâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۲۹ .

۱۰ - درمتن « ایندو » آمده، باید دو امشاسپند اَشَ asha (= اردیبهشت) و وُهومَننگْه vohu-manaňh (= بهمن) مُراد باشند چه دربندآینده ازهمین دو با مزدانام برده‌شده ودیدارشان‌درخواست گردیده .

۱۱ - دیدن ( ) = دَرِسْ darəs دیدن ، نگریستن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند۱ ازهات ۳۰ .

۱۲ - پند پرسیدن ( ) ازمصدر پَرِس parəs باجزء هامْ həm بمعنی‌اندرز پرسیدن و گفت‌وشنود کردن‌ومشورت کردن است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۳ از هات ۳۱) ، درپهلوی همپرسیتن گویند و همپرسکیه بمعنی پرسش وپاسخ وگفت وشنود ومشاوره است ، به بند۳ از هات ٤۷ وبه بند ۳ ازهات ۵۳ نیز نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ - آمدن( ) ای i ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ - خود = خوئیتهیه xᵛaithya

۳ - پدیدار = دَرِشَتْ darəshat بدیده‌آمدنی، نمودار، از مصدر دَرِسْ darəs دیدن ، نگریستن ، یادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند پیش نگاه کنید .

۴ - گذشته = پَر parā ، در جاهای دیگر اوستا پَرُو parô . یعنی بیرون .

۵ - مُغان : بجای آن مَگَوَنْ magavan آمده، یادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۶ - گوش دادن ، شنیدن ( ) = سرو sru ، نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۵ از هات ۲۸ .

۷ - اندر (میان) = اَنْتَرَ aṇtarə ، در فرس هخامنشی انتَر antar در پهلوی ( ) ودرفارسی اندر .

۸ - آشکار = آویشْ âvis ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱۳ از هات ۳۱ .

۹ - پیـدا = چیثْرَ čithra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند۲۲ ازهات ۳۱ .

۱۰ - رادی = راتی râti ، در اوستا ، چنانکه در فارسی بمعنی دهش و بخشش است ، در اینجا بمعنی ادای وظیفه است .

۱۱ - نمازگـزار = نِمَخوَنْتْ nəmaxᵛaṇt (در تأنیث نِمَخـوَئیتـی nəmaxᵛaitî) ، از نِمَنگْـهْ nəmaṅh یعنی نماز (نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ ازهات ۲۸) و وَنت vaṇt (مند) یعنی نماز گزار یاپرستنده وستاینده ، درگزارش پهلوی به نیایشنُمند گردانیده شده است .

هشتمین بند

۱ - واژه‌ای‌که بجای دادخواهی آوردیم درمتن اَرِتَهِ arətha آمده ، دربند ۱۳ ازهات ۴۳ ودربند ۵ از هات ٤٤ نیز آمده ، در جاهای دیگراوستاهم بآن‌برمیخوریم چنانکه‌درفرگردهفتم‌وندیداد پارهٔ ۷۱ و جز آن ، در گزارش پهلوی داتستان ، این واژه درپهلوی از برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است ، بکار رفته است چون دادگری و دادخوهی و داوری (مُحاکمه ، حُکم ، قضاء) بسا هم بمعنی مطلق کار و امراست ، همچنین از واژهٔ اَرِتَهِ arətha در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف برمیآید ، واژه های دیگراز این بُنیاد در اوستا بسیار است ، چون اَرَثْیَه arathya (داوری)، درپارهٔ ۵ سروش‌یشت هادُخت، اَرِتَهمنتْ arəthamaṇt (دادخواه) درپارهٔ ۷ رشن یشت وجز آن .

۲ – بجای آوردن ( ) ازمصدر شیو syu شدن ، رفتن، بمعنی کردن نیز بکار رفته . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات۲۹ .

۳ – فراشناختن ( ) ازمصدر وید vid باجزء فْرَ fra یعنی شناختن ، آگاه شدن ، دریافتن ، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸، وُئیزدیائی vôizdyâi (Inf.) که در بند۱۳ از هات ٤۳ آمده از همین بنیاد است .

۴ – درود = یَسنَ yasna یاپرستش، نیایش ، ستایش ، نماز، دربند ۱ از هات ۳٤ ودر بند۱۰ ازهات ٤٥ ودربند۹ ازهات۵۰ نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ – مانند شما = خْشْماوَنت xshmâvaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۱۱ ازهات ۲۹ .

٦ – ستایش = سْتَئُومیَه staomya صفت‌است از سْتَئُومی staomi ستایش که از مصدر ستو stu (ستودن ، ستاییدن) درآمده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات۳۰ .

۷ – بجای بخشایش درَئُونَ draona آمده، درجلدوندیداد از درئُون یا درَئُونَنگه draonaṅh سخن خواهیم داشت ، در اینجا کوتاه گرفته گوییم : درَئُونَ بیش از همین یکبار درگاتها نیامده اما دربخشهای دیگر اوستا بسیاربآن برمیخوریم ، درنامه‌های دینی پهلوی وپازند نیز کم و بیش یادشده‌است. این واژه بمعنی بخشایش وبرخ وبهره وروزی ودهش وخواسته ونیکویی وخورش است. درگزارش پهلوی اوستا (= زند) گاهی بهیئت پهلوی دْرون drûn وگاهی هم سور بجای آن آورده شده چنانکه در همین بند ۸ ازهات ۳۳ وازبرای توضیح افزوده‌شده مْیزد ، سور ومیزد هردو درزبان مابجای‌مانده: نخستین در اوستا سوئیریَه sûirya و دومین میزْدَ myazda میباشد، سوئیریَه دراوستا بمعنی چاشت است و میزَدَ چیزی خوردنی‌است که درجشن

دینی (یزشنه) برسرخوان نهند چون نان و گوشت ومیوه ، نه‌چیزی‌روان و آشامیدنی که زَئُوثْهر zaothra (آبزور) نامند و در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ همین هات گذشت ، سور در فارسی بمعنی مهمانی بزرگ و جشن است . ناصر خسرو گفته :

در سور جهان شدم ولیکن — بس لاغر باز گشتم از سور
زین سور بسی زمن بتررفت — اسکندر و اردشیر و شاپور
گر تو سوی سور میروی رو — روزت‌خوش بادوسعی‌مشکور

میزد درفارسی بمعنی بزم و انجمن شادمانی و کامرانی است . سنائی گفته :

گه خروشان چو در نبرد تونای — گاه نالان چو در میَزد توچنگ

فرخی گفته :

ای بمَیزد اندرون هزار فریدون — وی بنبرد اندرون هزار تهمتن

در اینجا یاد آور میشویم که از همین واژه است میزبان که در پهلوی میزدپان آمده . در اوستا ، چنانکه از بند ۸ از هات ۳۳ پیداست درَئُون بمعنی بخشایش بکار رفته ، همچنین است در جا های دیگر اوستا ، چنانکه در پارهٔ ۸ از زامیادیشت آمده : « آفریدگار کوهها را مایهٔ بهره و روزی (درَون) پیشوایان و رزمیان و برزیگران بخش کرد » پس از آن درئون یا درَون نام نانهای خرد و گِردی شده که درجشنهای دینی درخوانچه نهند، این نشانه‌ایست از دهش و بخشش درراه نیك. واژهٔ درَون در فرهنگها نیز یاد شده ، در فرهنگ جهانگیری بمعنی پیمانهٔ غله نوشته شده ودربرهان‌قاطع بهمین‌معنی گرفته‌شده وبمعنی‌دعایی که مُغان در ستایش خدا و آذر خوانند وبرخوردنیها بدمند وبعد از آن بخورند . . . .

۸ – پایدار یااستوار = اوتَیوئیتی uta-yûitî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ ازهات ۳۰ وبیادداشت شماره ۲ از بند۱۲ ازهمین‌هات

نهمین بند

۱ – خرد : بجای مَئینیو mainyu که در متن آمده .

۳ - رامش یا آسانی و گشایش و خوشی = خواثْرَ xvâthra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱

۴ - یار = سَرئیدیَه saraidya ، در گـزارش پهلوی سرداری دهشن ، در توضیح پاتخشاهیه پادشاهی آمده ، ازاین دویاران چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است

۴ - راستی افزا = اَشَ اُخشَیَنت asha-oxshayanṭ : از اَشَ (راستی) وازمصدر وَخش vaxsh (برفزودن) ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٦ از هات ۳۱

۵ - رَوش دیگـر = مَئِتها maêthâ برگشتگی ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰

٦ - ارزانی داشتن یابردن ( ) = بر bar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱

۷ - یاوری، همراهی = هاکورِنَ hâkurəna ، دربند۱از هات٤٤ نیز آمده، درگزارش پهلوی همکرتاریه (همکرداری)شده

۸ - برخوردار شدن ( ) = اَر ar ، در بند ۳ از هات ۳٤ و در بند ۵ از هات ۵۰ نیز آمده ، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم که اَرْ ar بمعنی دررسیدن و درآمدن نیز در گاتها بسیار آمده‌است.

۹ - یگانه بودن ( ) = هچ hac ، بمعنی یاری کردن و همراهی کردن و آمیزش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و پیوندیدن وواداشتن وبرگماشتن دراوستا بسیار آمده، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید .

دهمین بند

۱ - درنسخه‌ها نوشته شده ، بجای .

۲ - زندگی خوش ، زندگی خوب = هوجیتی hu-Jîtî ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند۳ از هات ۳۰

۳ – بودنـد ، هستند : ... از مصدر آه ... ah هستن ، بودن .

۴ – بودن (...)= بو ... bû بودن .

۵ – خواست (اراده) =زَئُوش ... zaosha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸ .

۶ – بخشیدن(...): بخش ... baxsh با جزء آ ... ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱۰ از هات ۳۱ .

۷ – افزودن (...) = وَخش ... vaxsh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۶ ازهات ۳۱ .

۸ – اوشتا ... ustâ خـواهش ، کام ، رستگـاری ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۹ – تن=تنو ... tanû ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .

یازدهمین بند

۱ – تواناتر = سِویشتَ ... səvišta ، صفت تفضیلی است ازسورَ ... sûra. تـوانـا ، نگـاه کنید بیـادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۲ – جهان افزا =فرادَتْ گَیتها ... frâdat-gaêthâ صفت است از فراد ... frâd که بمعنی پیش بردن و به پایهٔ چیزی افزودن و بزرك کردن است ، خود جداگانه در بند ٦ از هات ٤۳ ودر بند ۱۰ از هات ٤٤ ودربند ۱۳ از هات ٤٦ آمده . این واژه از بنیاد مصدر فرا ـ دا ... frâ-dâ میباشد کـه بمعنی فرادادن است فرا ـ دا frâ-dâ در گـزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ٤٦ فره داتن ... frêh-dâtan (فره دادن) شده یعنی فزونـی دادن ، در بنـد ۱۰ از هات ٤٤ در گـزارش پهلوی فـراچ داتـن ... (فراز دادن) شده (نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱٤ از

هات ۳٤) وخود صفت فرادَت گیثها در گزارش پهلوی از بند ۱۱ از هات ۳۳ به فراچ داتار گیهان (فراز دهندهٔ جهان) گردانیده شده . جزء دوم ، گیثها gaêthâ همان است که در فارسی کیهان و جهان گوییم ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آمرزش = مِرژدا mərəzdâ ، در بند ٤ از هات ٥۱ مِرژدیکا mərəzdikâ آمده نیز بمعنی آمُرزش و بخشایش است . درگزارش پهلوی آمرزیشن شده .

۴ - پاداش = آدا â-dâ ، دربند آینده نیز آمده از مصدر دا dâ دادن ، بخشودن باجزء آ : â-dâ ، درگزارش پهلوی دهشن این واژه هم از برای پاداش بکار رفته وهم از برای پادافراه ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۷ از هات ۳۰ نگاه کنید .

دوازدهمین بند

۱ - رویآوردن ( ) = اوز ـ اَرْ uz-ar بسوی کسی رفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۳ از هات ۳۱ .

۲ - توش = تِویشی təvishî ، درفارسی توش گوییم بمعنی توانایی (طاقت) ، در گزارش پهلوی توخشیشن tuxšišn آمده و در توضیح بند ٦ ازهات ٤۸ افزوده شده : نیروک (نیرو) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

تِویشی بسا در گاتها با واژهٔ اوتَیوتی uta-yûti که در بند ۸ از همین هات گذشت ، باهم آمده ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳٤ وبند۱ از هات ٤۳ وبند ۱۰ از هات ٤٥ وبند ٦ از هات ٤۸ و بند ۷ از هات ٥۱ و این دو واژه در گزارش پهلوی به توخشیشن و توبانیکیها (توانایی) گردانیده شده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ - بجای پاکتر روان سپنیشتَ مَئینیو .

spāništa-mainyu آمده ، دربند ۵ ازهات۳۰ نیز بآن برخوردیم ، دربند۲ وبند۱٦ ازهات ٤۳ ودربند ۲ ازهات ٤۷ و دربند۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، هرچندکه این دو واژه در فارسی بجای مانده ، میتوان سپندترمینو گفت اما از برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاکترروان» گردانیده شود ، ازاین صفت وموصوف خرد مقدس ایزدی اراده میشود . سپنیشتَ در گـزارش پهلـوی اوزونیـك awzûnîk (افزونی) شده .

سپنیشتَ . صفت تفضیلی است از سپنتَ spəṇta (= سپند) یعنی پاك یا مقدس ، بساهم این صفت با واژهٔ مَئینیو mainyu آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاك وروان مقدس چنانکه دربند ۱ ازهات ۲۸ وبند ۱ ازهات ٤۷ ، جداگانه ازسپندمینو سخن رفت .

۴ – پـاداش = آدا â-dâ ، در یـادداشت شمـارهٔ ٤ از بند پیش گذشت .

۵ – زور = زَوَنگـه zavaňh ، از همین بنیاداست زاوَر zâvar که در جا های دیگر اوستا بسیار آمده ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ و مهریشت پارهٔ ۱۱ و جز آن و درگزارش پهلوی زور شده و در فارسی نیززور گوییم .

٦ – زبردستی = هَزَنگـه hazaňh ، در بند ۱ ازهات۲۹ نیز بآن برخوردیم وبمعنی ستم گرفتیم . دراین بند ، چنانکه در بند ٤ از هات ٤۳ بمعنی زبردستی وتوانایی است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ از هات ۲۹

۷ – نیرومند = اِمَوَنت əmavaṇt صفت است (درتأنیث اِمَوَئیتی əmavaitî) ، دربند ٤ از هات ۳٤ و در بند ۱۰ ازهات ٤۳ ودربند ۱٤ از هات ٤٤ نیز آمده ، درگـزارش پهلوی ، همین واژه بکار رفته : اماوند amâvand ، درپازند هماوند یعنی نیرومندوپیروزمند و زورمند و توانا و سترگ و گستاخ ، در جا هـای دیگـر اوستا اَمَوَنت

amavant آمده؛ اَمَ وَستَرَ . amavastara یعنی نیرومندتر، زورمند تـر تـوانـاتر؛ اَمَ وَستِمَ . amavastəma یعنی نیرومندترین، زورمندترین، تواناترین (نگاه کنید به یسنا۹ پارهٔ۲۰ و فروردین یشت پارهٔ ٤٤ و بهرام یشت پارهٔ۳ وجز آن)، این واژه‌ها از اَمَ ama در آمده اند که نیز بمعنی زورمند و نیرومنداست، همچنین اَمَ ama بمعنی زور و نیرو و توانایی است و بساهم در اوستا نـام فرشتهٔ زور و نیرو است نگـاه کنید بجلد دوم یشتها صفحه ۱۱۹ و به :

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

۸ – بجای بخشایش فِسِرَتو . fəsəratû (در نسخه بـدل . fsəratû)، در گزارش پهلوی سرداریه ، در بند٤ از هات ۵۱ باجزء آ â آمده : . âfsəratû بمعنی مزد و پاداش است، بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۳۰ بیادداشت شمارهٔ ۳ نگاه کنید.

۱ – نگهـداری، پناه، یـاری = رَفِذْرائی . rafədhrâi در گزارش پهلوی رامش، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ۱ از هات ۲۸

سیزدهمین بند

۲ – دوربیننده = وُاوروچَشانی . vouru-čashâni صفت است، از وُاورو . vouru یعنی فراخ، دور و از چَشانی ازمصدر چش . čash در پهلوی چاشتن یعنی آموختن، چَشَن . čashan که در پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموزگار. چَشْ هیئت دیگری است ازمصدر چس . čas که درپارهٔ ۲ از فرگرد ۲۲ وندیداد با جزء « آ » آمـده : آ ـ چَسْ . â-čas (.) یعنی نگریستن، دیدن. واژه چَشمَنْ . čashman یعنی چشم که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۱ گذشت بهمین دومصدر چش و چس پیوسته است

۳ – بیمـانند = اَبیفرَ . a-bifra جز همین یکبار، دیگر در

اوستا نیامده است .

۴ – پاداش = اَشی ashi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۲۸

۵ – ارزانی داشتن ( ) = دیس dis (= دَئِس daês) نمودن ، شناسانیدن ، نشان دادن، آموزانیدن ، آگاه کردن ، چیزی بکسی رواداشتن ، دیدن . در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ٤٤ بند ۷ وبند ۱۰، هات ۵۱ بند۲ وبند ۱۷، از همین بنیاد است دَئِسَ daêsa که بمعنی نشان است، چنانکه درفروردین‌یشت پارهٔ ۱۰٤ ، از همین واژه‌است دیس که در فارسی بمعنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس وطاقدیس بجا مانده ، دقیقی گفته :

نگارند تندیس او گر بگوه   زسنگ وقارش کُه آید ستوه
(فرهنگ سروری)

تندیس یعنی تن مانند ، مانندهٔ پیکر یا مجسمه

٦ – نهاد = دَئِنا daênâ ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه بمعنی دین نیست بسا بمعنی روان ونهادوجدان بکار رفته است .

۷ – آموختن ( ) = فْرَدَخْش fra-daxsh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۷از هات ۳۱

چهاردهمین بند

۱ – دهش = راتا râtâ ، در فارسی رادی . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸

۲ – زرتشت = زَرَتهوشترَ Zarathustra ، پیغمبر ایران بسا درگاتها ازخود نام‌برده چنانکه درهات ۲۸ بند ٦ و در هات ۲۹ بند ۸ که گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هرکجای ازگاتهاکه این نام آمده ، یادکردیم .

۳ – زندگی = اوشتَنَ 𐬎𐬱𐬙𐬀𐬥𐬀. ustana ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۴ – از بـرای واژهٔ « خویشتن » بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هـات ۳۰ نگاه کنید.

۵ – بجای برگزیده پَئوروَتات 𐬞𐬀𐬊𐬎𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬁𐬙. paurvatât آمـده یعنی پیشین ونخستین ، ازآن سر آمده وبرگزیده اراده شده، پیغمبر ازاندیشه‌وکردار وگفتارخودآنچه سر آمد وبرگزیده ودرپایه پیش ازهمه بشماراست ، بپیشگاه مزدا فرود میآورد ، بیادداشت پارهٔ ٤ ازنهمین‌کردهٔ ویسپرد (در دومین جلد یسنا گزارش نگارنده) نگاه‌کنید.

٦ – فرمانبری = سرَئوشَ 𐬯𐬭𐬀𐬊𐬱𐬀. sraosha ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۵ ازهات ۲۸

۷ – توانایی = خْشَتْهرَ 𐬑𐬱𐬀𐬚𐬭𐬀 xshathra

اهنودگات : یسنا ، هات ۳۴

نخستین بند

۱ – بجای کردار و گفتار و پرستش ، شیئُوتَهنَ 𐬱𐬌𐬀𐬊𐬚𐬥𐬀 . šyaothana ، وَچَنگه 𐬬𐬀𐬗𐬀𐬢𐬵 . vačaṅh ، یسنَ yasna 𐬫𐬀𐬯𐬥𐬀 . آمده ، در یاد داشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ گفتیم که یسن بمعنی ستایش و پرستش ونماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳۴ باواژه‌های کردار و گفتار ، بمعنی اندیشه وپندار گرفته شده‌است ، معمولا در گاتها از برای‌اندیشه وگفتار وکردار (چه‌نیك و چه بد) که بنیاد دین مزدیسناست ، واژه هـای مَنَنگه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬢𐬵 . manaṅh ، وَچَنگه vačaṅh ، شیئُوتَهنَ 𐬱𐬌𐬀𐬊𐬚𐬥𐬀 . šyaothana آورده‌شده ، چنانکه درهات ۳۰ بند ۳ وهات ۳۲ بند ۵ وهات ۴۷ بند ۱ وهات ۴۸ بند ۴ . بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبندآینده نگاه شود .

۲ – بجای ارزانی‌داشتن درمتن داونگها 𐬛𐬃𐬢𐬵𐬁 . dâoṅhâ آمده ، دربند ۱۸ ازهات ۴۴ نیزبآن برمیخوریم ، اسم است بمعنی بخشایش وپاداش‌روزپسین ازمصدر دا 𐬛𐬁 . dâ دادن ، بخشودن ، ارزانی داشتن .

۳ – بیش ازبیش = پئُواوروتِم 𐬞𐬀𐬊𐬎𐬭𐬎𐬙𐬆𐬨𐬀 . paourutəma ، صفت تفضیلی است از واژهٔ پئُواورو 𐬞𐬀𐬊𐬎𐬭𐬎 . paouru که دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۶ ازهات ۳۲ گذشت‌ودرفارسی پُر گوییم . پئُواوروتِم یعنی پرترین،درگزارش پهلوی پیشتر = بیشتر .

۴ – بخشودن = دَستِ 𐬛𐬀𐬯𐬙𐬈 . ، دربارهٔ ۱ ازپانزدهمین‌کردهٔ ویسپرد نیزآمده (𐬛𐬀𐬯𐬙𐬆𐬨 .) ازمصدر دا 𐬛𐬁 dâ دادن ، بخشودن .

دومین بند

۱ – منش نیك = مَئینیو 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬎 . mainyu با صفت وَنگهو 𐬬𐬊𐬵𐬎 . vanhu اندیشه نیك وکردار نیك مردمان نیك‌منش یاپیروان دین راستین مزدیسنا مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند

٦ ازهات ۳۳.

۲ – مرد پارسا = نِر nər (نَر nar) یعنی نر و مرد ، باصفت سپنت spəṇta یعنی مرد پاك و پارسا ، خود پیغمبر زرتشت مراد است .

۳ – پیوستن ( ) = هچ hač ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ و دربارهٔ روان بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه شود .

۴ – واژه‌ای که بجای پیشگاه آوردیم درمتن پئیری گیثها pairigaêthâ آمـده از واژهٔ پئیری pairi که بمعنی پیش و نزد است ، دربند۸ ازهمین هات جداگانه بکار رفته است ، همین واژه درفارسی پرشده و در سر یکدسته ازواژه‌ها چون پرامون (= پیرامون) وپراکندن وجز آن بجا مانده . جزء دوم از واژهٔ گیثها gaêthâ درآمده که دریادداشت‌شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰ گفتیم بمعنی کیهان و گیتی و هستی است .

۵ – نیایش = وَهْمَ vahma ، درگـزارش پهلوی نیز نیایشن درگاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ٦ و ۸ از هات ٤۵ و در بند های ۱۰ و ۱۷ ازهات٤٦ و جز آن ، همچنین وَهْمَ vahma درگاتها صفت است‌بمعنی نیاینده ونیایشگر ونیایشگزار چنانکه دربند ۱ ازهات ٤۸ و دربند ۲ از هات ۵۱، دربخشهای دیگر اوستا چون صفت بکار نرفته است . هیئت دیگر این واژه : وَهمیَه vahmya (درتأنیث و همیا vahmyâ) نیز بمعنی نیایش کننده در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ، ایـن واژه از مصدر وَنْ van بمعنی دوست داشتن و گرامی داشتن درآمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ از هات ۳۱ نگاه کنید .

٦ – سرود هـای ستایش = ، ایـن واژه نـاگزیر بجای وَچَنگْـه vačaṅh یعنی گفتار (نیك) بکار رفته ،

با مَنَنگه manaṅh یعنی اندیشه (نیك) و شیَئُوتَهنَ šyaothana یعنی کردار (نیك)که در آغاز آمده ، نگاه کنید بیاد داشت شمارهٔ ۱ از بند پیش . از برای سرود = گَرَنگه garaṅh و ستاینده = ستوتْ stût بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٦ از هات ۳۱ نگاه کنید .

سومین بند

۱ – نماز = نِمَنگه nəmaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ ازهات ۲۸

۲ – میزد = میَزدَ myazda ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ ازهات ۳۳

۳ – پیش آوردن‌یادادن ( ) = دا dâ بخشیدن، تقدیم کردن چیزی برسم نذر پیش آوردن .

۴ – جهانی = گَیثها gaêthâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰

۵ – رسا ساختن ( ) = تهرَئُوش thraoš بانجام رسانیدن، دربند۷ ازهات٤٦ نیز آمده، همچنین‌درپارهٔ ٤ از دوازدهمین کردهٔ ویسپرد درگزارش‌پهلوی پرورتن پروردن، پرورانیدن‌شده‌است .

تهرَئُوش هیئت دیگری است از تهْرو thru که دریسنا ۱ پارهٔ ۱ آمده و بمعنی پروراندن و رسا ساختن است، ازهمین بنیاد است تهْرَئُوشتی thraošti که درپارهٔ ٦٢ آبان‌یشت آمده بمعنی انجام وپایان ورسایی.

٦ – نیك اندیش = هودا hu-da ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰

۷ – برخوردار شدن ، بهره‌ورگردیدن ( ) = اَرْ ar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۹ ازهات ۳۳

۸ – سود = سَوَ sava ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۱

از هات ۳۰

۹ – مانند شما = خشماوَنت xshmâvaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۱۱ ازهات ۲۹

چهارمین بند

۱ – زورمنـد = اَئُوجَنگ‌ـهوَنت aojaṅhvaṇt ، نـگـاه کنید بیـادداشت شمـارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هـات ۲۹

۲ – نیرومند = اِموَنت ēmavaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۲ از هات ۳۳

۳ – پیمان رفته یاآموخته و فرمان رفته = asištəm ، در نسخه‌بدل . از مصدرسانگْـه sâṅh باجزء آ â فرمودن ،آموزانیدن ، بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ٥ ازهات۲۹ نگاه‌کنید .

۴ – خواستار بودن ( )=وَس vas خواستن ، خواهش کـردن ، آرزو داشتن ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند۲ ازهات ۲۹

۵ – دوست، یار = رَپَنْتْ rapaṇt ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

٦ – آشـکارا رامش دهنـده = چیثْرَ اَوَنگـه cithra-avaṅh ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲۲ از هات ۳۱

۷ – بجای واژهٔ ستُوئی stôi بُوَد آوردیم . ستوئی درگاتهـا ، ستِ ste در بخشهای دیگـر اوستا بسیارآمـده ، در بنـد ۸ ازهـات ۳۱ بآن برخوردیم ودربند ۱۰ ازهات ٤٥ و بند ١٦ ازهات ٤٦ و بند۲ از هات ٤٩ و بند ٦ از هـات ٥٠ نیز بـآن خواهیم برخورد ، بمعنی بودن است و با واژهٔ ستی sti از یك بنیاد و هـردو از مصدر اَهْ ah (هستن ، بودن) در آمده‌اند ، ستی sti بمعنی بود و هستی و آفریده و باسم جمع آفرینش (موجودات، کائنات) چنانکه درهات ٤٣ بند۳ و بند ۱۳ ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند

۱۹ از هات ٤٦ .

۸ — دشمن، بدخواه = دَئیبیشْوَنت daibishvant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از هات ۲۸ .

۹ — واژه‌ای که بجای «بخواست دست» آورده‌ایم درمتن زستا ایشتَ zastâ-išta آمده : زَستَ zasta (دست) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات ۲۸ گذشت، ایشتَ از مصدر ایش ish درآمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ٤ از هات ۳۱)، ازاین واژه همان معنی که امروزه اشارهٔ دست گوییم ، بر میآید، دربنده از هات ۵۰ نیز بآن برمیخوریم .

۱۰ — هویدا رنج دهنده یا آزار بدیده در آمدنی = دِرِشتَ اَئِنَنگه dərəšta-aênaṅh : ازدوواژه آمیزش یافته ، نخست دِرِشتَ ازمصدر دَرِس darəs دیدن ، نگریستن که دریادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ گذشت ، دوم اَئِنَنگه aênaṅh ستم وزور و رنج و گزند که دریادداشت شمارهٔ۳ ازبند۸ از هات۳۰ یادکردیم .

پنجمین بند:

۱ — شهریاری،توانایی=خشَتهر xshathra .

۲ — توانگری ، دارایی وبخشایش = ایشتی îštî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۳ — کردار = شیَئُوتهنائی šyaothanâi ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۴ — اینك که = یَتها yathâ ، در گزارش پهلوی ، درهرجاکه آمده ، به چگون وبسا به ایدون که ، چندکه گردانیده شده است .

۵ — پیوستن = هَچ hač ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳، درمتن آمده درنسخه بدل واژهٔ دومین درست است از مصدر هچ .

۶ — پناه بخشیدن=تهرایُوئیدیائی thrâyôidyâi (Inf.)

در بند ۷ از همین هات نیز آمده بمعنی پناه دادن و نگاهداری کردن ازمصدر تهرا . thrâ درگزارش پهلوی‌سرایشن یهبونتن (=داتن دادن) یعنی پناه‌دادن، تهراتَر . thrâtar که دربند۱ ازهات ۵۰ آمده یعنی پناه دهنده ، نگاهدار. واژه های دیگر از همین بنیاد در جاهای‌دیگر اوستابسیاراست چون تهرائیتی . thrâiti یعنی پناه درپارهٔ٤ ازیسنا٦٢ آمده، تهراثْهرَ . thrâthra بهمین معنی است درپارهٔ٦٩زامیاد یشت ، تهرایُو دریغو . thrâyô-drighu یعنی پناه دهندهٔ درویشان ، نگهدار بینوایان چنانکه در دو سیروزهٔ خرد وبزرك در پارهٔ ٤ و جز آن .

۷ ـ درویش ، بینوا، بیچاره = دریگو . drigu، دربخشهای‌دیگر اوستا دریغو ، درتأنیث دریوی . drîvî دربند ۹ از هات ۵۳ آمده، در پهلوی ( ) ودرفارسی درویش،درپارهٔ۱۳ ازیسنا ۲۷ دردعای معروف « یتها اهو وئیریو » که پاره ای از گـاتها بشمار است ، واژهٔ دریگو drigu نیز آمده،درآنجا چنانکه دربند ۵ ازهات ٣٤ زرتشت از برای پناه دادن ونگهداری کردن درویشان و بینوایان برانگیخته شده است. درویش را درفارسی دریوش نیز گویند . ناصر خسرو گفته :

این خانهٔالفنج ازین معدن کوشش   بر گیر هلا زاد ومرو لاغرو دریوش

بنخستین جلد یسنا ، گزارش نگارنده ، صفحه ۲۰٦ نیز نگاه‌کنید .

۸ ـ جدا خواندن ، ترك گفتن (...) از مصدر وَچ (گفتن) با جزء پرِ که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۷ از هات ۳۳ گفتیم بمعنی بیرون و برکنار است : پرِ وَچ . parā-vac یعنی از خود دور وبیگانه خواندن .

درمتن دوبار واژهٔ پرِ . آمده ، دومی در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۹ ـ زیانکار = خرَفْستر . xrafstra، نگـاه کـنید

یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ از هات ۲۸ .

ششمین بند ۱ — چون = یَزی yazî، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ — براستی = هَئیتهیَه haithya، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٥ از هات ۳۰ .

۳ — چنین = اَتها athâ یعنی چون براستی شما توانا ترو برتر هستید که در آغاز بند پیش آمده .

۴ — نشان (علامت) = دخشتَ daxšta در بند ۹ از هات ۱٥ نیز آمده ، در گزارش پهلوی دخشَك daxšak ، دخشك نیز علامت خونی است که زنان بینند ، چنانکه در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دشتان dastân شده ، دشتان در پهلوی وفارسی که بمعنی زن حایض است باواژهٔ اوستائی دَخشتَ یکی است .

بواژهٔ دَخشارَ daxshâra در بند ۷ از هات ٤۳ نیز نگاه کنید .

۵ — برگشتن (تغییر وتبدیل) = مئتها maêthâ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ .

٦ — جهان، زندگی = اَنگهو anhu، نگاه کنید یادداشت شماره ٤ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۷ — شادمانتر = اوروائیدینگه urvâidyanh ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۸ — پرستیدن و ستاییدن (...) = یَز yaz ؛ستو stu، یادداشت شماره ٥-٦ ازبند۱ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۹ — آمدن ، گراییدن (...) = ... با جزء پئیتی

، نگاه کنید بیادداشت شماره۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

هفتمین بند

۱ ــ کدام ،کجا = کوتهرا kuthrâ

۲ ــ راد مــرد = اَرِدرَ arədra صفت

است، درتأنیث اَرِدرا arədrâ ،دربنـد ۳ از هات ۴۳ و در بند های ۹ و ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۸ از هات ۴۸ و بند های ۴ و۸ از هات ۵۰ نیز آمده ، درگزارش پهلوی رات —راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست،دانشمنـدان اوستا شناس در هر کجای اوستا که بآن برخورده اند بمناسبتی وفا شناس ، پارسا ، نیك اندیش ، نیکخواه ، ستایشگر و جز آن ترجمه کرده اند، معنی سنتی کــه از گزارش پهلوی (= زند) بما رسیده ، در سیاق عبارت درست می آید .

۳ ــ شناخته شده ( ) = (وَئِد vaêd) درانجام همین بندنیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۸ ازبند۴ ازهات ۲۸.

۴ ــ آموزش=سِنگهو saňhu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ ــ آزردگی ( ) : سپا spâ یعنی خوشی و نیکبختی ، با حرف اَ که از ادوات نفی است : اَسپا a-spâ یعنی درد ، آزار ، بدبختی ، دربند ۹ ازهات ۴۵ سپا و اَسپا بمعنی خوشبختی و بدبختی یا بهروزی و سیه روزی هر دو باهم آمده .

سپا spä نیز درگاتها بمعنی برافزودن وپیش بردن است چنانکه درهات ۵۱ بند۲۱،سپا بمعنی افکندن ودور انداختن دربخشهای دیگراوستا بسیارآمده است.

۶ ــ رنج ( )= سادرا sâdra ،در بند ۱۱ از هات ۴۳ ودربند ۷ از هات ۴۵ نیز آمده ، درگزارش پهلوی تنگ تنگیه (تنگی) ، همین واژه است که درفارسی سار شده و درفرهنگ هابمعنی رنج مانده . خسروانی گفته :

جانم بلب آمد ازغم و سار مردم زجفا وجور بسیار (فرهنگ جهانگیری)

ازهمین بنیاداست ساستَ sâsta که صفت است بمعنی آزاردهنده، سنگدل ، ستمکار چنانکه درارت یشت پارۀ ۵۹ و جز آن ، ساست با واژۀ ساستَر یکی است ، این واژۀ پسین که دراوستابسیار آمده بمعنی فرمانگزار وامیر است ، درگاتها بویژه از برای بزرگ و سرکرده و سالار دیویسنان و فرمانده بدخواه دین مزدیسنا بکار رفته ، چنانکه در بند ۱ از هات ٤٦، درپهلوی ساستار sâstâr بمعنی فرمانفرمای ستم پیشه وسالار بیدادگر و حاکم مستبد است،این واژه‌ها ازمصدرسانگه sâṅh (فرمودن) درآمده،نگاه کنید بیادداشت شمارۀ ٦ ازبند ٥ ازهات ۲۹ .

۷ – بجای « ازروی هوش» درمتن اوشئورو ushəurû آمده، دربند ١٦ ازهات ۳۲ نیز باین واژه برخوردیم ( ) ودریادداشت شمارۀ ۳ آن بند گفتیم که درگزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده ودر توضیح داناک هوشیه آمده همچنین است درگزارش پهلوی بند ۷ از هات ٣٤ .

۸ – بهره= رَئِخنَنگه raêxənanh ،دریادداشت شمارۀ ۹ازبند۷ ازهات ۳۲ گذشت .

۹ – ساختن ( ) =کَرْ kar کردن ، سازیدن، ساختن .

۱۰ – دیگر (دیگران) اَنیَه anya (= اَئینیَه ainya) در فرس هخامنشی انیَه aniya ، دربند ۱ ازهات ۲۹ نیزبآن بر خوردیم و در بسیاری از بند های دیگر هم آمده ازآنهاست بند ۳ از هات ٤٤ .

۱۱ – پناه دادن ( ) = تهرا thrâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارۀ ٦ از بند ٥ همین هات .

هشتمین بند

۱ – بیم دادن ( ) = بی bî ، در گزارش پهلوی نیز آمده ،فعل بیم دادن دراوستا گاهی لازم و گاهی متعدی بکار رفته : ترسیدن و ترسانیدن ، چنانکه درفروردین یشت پارۀ

۱۴ و ارت یشت پارهٔ ۱۲ـ۱۳

۲ ــ گزند=ایتهیجَنْگه ithyejanh ( ) در جاهای دیگر اوستا نیز چندین بار آمده ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ۲۲ و یسنا ۵۷ پاره ۱۴ ویسنا ۶۵ پارهٔ ۸ و جز آن .

ایتهیجَنگهوَنت ithyejanhvant (در تأنیث ithyejanhvaitî) صفت است یعنی آسیبمند، پر گزند، خطرناک چنانکه درفرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۵ وفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۱ ، این دوواژه در گزارش پهلوی سِژ sêž وسِژومند sêžomand شده ودر فارسی سیج وسیچ وسیز شده بمعنی رنج و درد و آزار و در فرهنگها یاد گردیده است .

۳ ــ توانا ، بازور = اَئُوجَنگه aojanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۴ ــ ناتوان = نائیدیَنگه nâidyanh ، اَئوجَنگه و نائیدینگه در پارهٔ ۱۰ از یسنا ۵۷ نیز باهم آمده، درفروردین یشت پارهٔ ۱۶ بواژهٔ نائیدیَنگه جداگانه برمیخوریم وبمعنی برافتاده و شکست یافته است

۵ ــ دشمنی، کینه ، ستیزه = آنستْ ąst ، دربند ۱۴ ازهات۴۴ ودر بند ۱۸ ازهات ۴۶ نیزآمده ، دراین بند پسین آنستائی ąstâi (Inf.) دشمنی کردن و کینه ورزیدن است .

۶ ــ آیین ، دستور ، فرمان = اوروانَ urvâta، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ ازهات ۳۰ .

۷ ــ اندیشیدن( )=مَن man ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۸ ــ جایگاه یا خان و مان =مَنُو manô ، از این واژه بهشت اراده شده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ ازهات ۳۰ .

نهمین بند

۱ — در بارهٔ امشاسپند سپندار مذ (= سپنتَ آرمئیتی spəṇta-ârmaiti) که میشود در اینجا معنی واژه مراد باشد و یا زمین اراده شده باشد بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۲ — داننده یا دانا و آگاه ( ) ازمصدروید vid دانستن ، شناختن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ .

۳ — ارجمند، گرامی، بزرگوار = برخذَ bərəxdha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ ازهات ۳۲ .

۴ — بدکرداری =دوش‌شیَئُوتَهنَ dus.syaothana . بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ — فروگذاردن ، هشتن، هلیدن ( ) = اَوَزا avazâ، زا zâ بمعنی فروگذاردن یا هشتن در اوستا بسیار آمده ، دراینجا باجزء اَوَ نیزبهمین معنی است،دربند۷ ازهات۵۳باجزء وی: ویزا vî-zâ بمعنی رهاکردن ، جدا شدن‌است، اَوَزا دربند۹ از هات ۳٤ درگزارش پهلوی نیز هشتن شده است .

٦ — نیافتن یا نیابندگی، نا برخورداری = اِویستی ā-visti از مصدر وید vid (= وَئِد vaêd یافتن ، جستن ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات۲۹ نگاه کنید .

اِ ā ازادوات نفی‌است، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۱۸ازهات۵۱ .

۷ — بسی = مَش mas، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۲ .

۸ — دورماندن‌یاواپس‌افتادن ( ) =سیَزدَ syazda، نگاه کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ٤ از هات ۳۲ .

۹ — بجای جانور خرَفستَر xrafstra آمده ، در بند ۵ از همین هات نیز بآن

برخوردیم ، جانوران زیان‌کار و ددان مراد است ، نگاه کنیدیادداشت شماره ۸ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۱۰ - بیابانی = اَ اوروَن auruna ، در پارهٔ ۳٦ تیریشت ودر پاره ۲۳ بهرام یشت اَ اورونَ از برای جانوران و چارپایان دشتی بکار رفته در برابر چارپایان خانگی، درگزارش پهلوی اَرَمَك aramak (اَ درپهلوی نیز از ادوات نفی است) یعنی نه ازرمه، جانوری مراداست که ازگله ورمهٔ چارپایان‌خانگی نیست ، مراد جانوری است آزاد وبیابانی ، دد (وحشی)

دهمین بند

۱ - دریافتن، گرفتن ، بدست‌آوردن( ) = گَرَبْ grab، نگاه کنیدیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۸ از هات ۳۱ .

۲ - بجای اندرزدادن آمده‌ازمصدر وَچْ . vač گفتن ، آگاهانیدن ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات۲۸ نگاه‌کنید .

۳ - بجای خردمند هوخرتو hu-xratu خوب خرد ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ از هات ۳۰ .

۴ - کارساز= دانْمی dąmi ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳۱ .

٥ - یار یا پیوند وهمدم = هیتَهه hitha در تأنیث هیتهاhitha از مصدر هی hi پیوستن ، بستن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۱۰ از بند۱ از هات۲۹ ، ازهمین بنیاد است هیتهو hithuکه دربند ۷ از هات ٤۸ آمده .

٦ - امید=وُیَتهرا vôyathrâ ،بنیاد واژه درست روشن نیست، نگاه‌کنید به : Altiranisches wörterb. von Bartholo. 1475

یازدهمین بند

۱ - دوگانه= اوبَ uba صفت است (درتأنیث اوبا ubâ) بسا صفت جهان (= اَهو ahu) آورده

شده : دوجهان، چنانکه دریسنا ۳۵(هفت‌هات) پارهٔ ۳ و پارهٔ ۳۸ ویسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۳ ویسنا ٤۱ (هفت هات) پارهٔ ۲ وجز آن.

۲ – خورش = خورِتهه xᵛarətha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۳۲ .

۳ – با = مَتْ mat ،درگزارش پهلوی اپاك apâk بساهم در اوستا بمعنی همیشه آمده ودرگزارش پهلوی هم همیشك شده است

۴ – اُستواری، پایداری = اوتَ یوتی uta-yûti ،نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۵ – نیرو = تِویشی təvîshî ،نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ ازبند ۱ ازهات ۲۹ .

٦ – برافراشتن = وَخش vaxsh ، نگاه کنیدبیادداشت‌شماره۹ از بند۱۱ ازهات ۳۰ .

۷ – اینچنین = تائیش آ tâiš-â ،بیادداشت‌شماره۹ ازبند ۱۱از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ – پیروزساختن ، کامیاب کردن = تهوُئی thwôi ، نگاه کنید به :
Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798,
Les infinitifs Avestiques par Benveniste p. 57

۹ – هماوردبدخواه = وی‌دواِشَنگْه vî-dvaêshanh در گزارش پهلوی جوت بش ǰut-bêš : از واژه وی vî که بمعنی‌ضد و مخالف است (نگاه کنید بمقاله وندیداد ، در جلد وندیداد) وازواژه دواِشَنگْه dvaêshanh ستیزه ، دشمنی که در یادداشت شماره٦ ازبند ٦ ازهات ۲۸ گذشت .

دوازدهمین بند

۱ – آیین ، دستور ، داد = رازَر râzar ، در بند ٦ از هات ۵۰ رازن râzan ، درهمین بند ۱۲ از هات ۳٤ نیزراشن râshn بمعنی پاداش‌است، پاداشی که

ازروی آیین‌ودستورایزدی‌است‌مراداست،نگاه‌کنیدبیادداشت‌شماره۸ ازبنده ازهات۴٦

۲ – خواستن(𐬬𐬀𐬯𐬈𐬨𐬌)=وَس 𐬬𐬀𐬯 vas ، نگاه‌کنیدبیادداشت شماره ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱ .

۳ – ستایش= ستوت 𐬯𐬙𐬏𐬙 stût ، نگاه‌کنیدبیادداشت شماره۵ ازبند ۱ از هات ۳۰ .

۴ – پرستش= یَسنَ 𐬫𐬀𐬯𐬥𐬀 yasna ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شماره٦از بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ – شنودن = سروئیدیائی 𐬯𐬭𐬏𐬌𐬛𐬫𐬃𐬌 srûidyâi (Inf.) در بند ۵ از هات ٤۵ نیـز آمده، دربنـد های ۱۳ـ۱٤ از هات ٤٦ با جـزء فرَ آمده : 𐬟𐬭𐬀𐬯𐬭𐬏𐬌𐬛𐬫𐬃𐬌 fra-srûidyâi ازمصدرسرو 𐬯𐬭𐬎 sru ،بیادداشت‌شمارهٔ ٤ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه‌کنید .

٦ – اشی 𐬀𐬴𐬌 ashi ایزد پاداش است، نگاه‌کنید بیادداشت شماره۵ از بند ٤ ازهات ۲۸ وازبرای واژه پخش‌کردن=وی دا 𐬬𐬍𐬛𐬁 vîdâ بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه‌کنید .

۷ – آموزانیدن(𐬯𐬁𐬢𐬵𐬀𐬌)=سانگه 𐬯𐬁𐬢𐬵 sâñh،نگاه‌کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۸ – راه= پَتهْ 𐬞𐬀𐬚 path، نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۹ – خوشگـذر : [راهی]که ازآن بخوبی و آسانی توان گـذشت=خْوَئِتَ 𐬓𐬀𐬉𐬙𐬀 xvaêta ، از خْو 𐬓𐬀 xva (خوب) واز اسم مفعول ایتَ 𐬌𐬙𐬀 از مصدر 𐬌 ای (رفتن)،نگاه‌کنید بیادداشت شماره ٤ از بند ۱۱ ازهات۳۰ .

سیزدهمین بند

۱ – راه = اَدْوَنْ 𐬀𐬛𐬎𐬎𐬀𐬥 advan ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ ازهات ۳۱ .

۲ – گفتن (𐬨𐬭𐬀𐬊𐬨𐬌) = مرو 𐬨𐬭𐬏 mrû، در بنـد پیش بجای

همین واژه فعل وَچ بکار رفته باجزء فرا: ... frâ-vač فرا گفتن .

۳ ــ خوب ساخته شده، خوب کرده شده = هوکِرِتَ ... hû-kərəta .

۴ ــ دین = دَئِنا ... daênâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱، درآنجا گفتیم که این لفظ همیشه دراوستا بمعنی دین و کیش نیامده بسا بمعنی وجدان است ، دراینجا یاد آور میشویم که دین در مزدیسنا روان و گوهری است که پس ازمرگ پیکر آسا پدیدار گردد ، نیکوکاران را به بهشت و گناهکاران را بدوزخ رهنمون گردد ، این عقیده که یکی ازنغز ترین آیین مزدیسناست ،بخوبی ازهمین بند ۱۳ ازهات ۳٤ پیداست .نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۵۹ ـ ۱٦٦ .

۵ ــ سوشیانت = سَئُوشیَنت ... saošyaṇt ، در کتاب سوشیانت جداگانه از آن سخن داشتیم، آنچه دراوستا و نامه‌های پهلوی و پازند درباره آن آمده یاد کردیم، دراینجا یادآور میشویم که در آیین مزدیسنا بظهور سه موعود نوید داده شده که هرسه ازپشت خود پیغمبر زرتشت اند و هریك هزار سال جدا از همدیگر، پدید خواهند آمد وجهان از آسیب اهریمنی خواهند رهانید . پسین موعود که بویژه سوشیانت خوانده شده ، رستاخیز خواهد برانگیخت . درگاتها ، سرود های مینوی خود پیغمبر ، شش بار بواژهٔ سوشیانت برمیخوریم . سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ٤۵ و در بند۹ ازهات ٤۸ ودربند ۲ ازهات ۵۳ دراین سه بند پیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده ودر سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند ، چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳٤ و در بند ۳ از هات ٤٦ ودربند۱۲ ازهات ٤۸ .نگارنده‌درگزارش این شش بندخود همان واژه را نگاشته، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را بیاد داشت ، سوشیانت ازمصدر سو ... su درآمده که بمعنی سود بخشیدن است ،سوشیانت (اسم فاعل) یعنی سود بخشنده یاسوددهنده وسود رساننده، چنانکه درجای دیگر گفتیم سود بمعنی بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژهٔ سوا ... svâ که از همان بنیاد

است، دراوستا ازسودجاودانی بهره‌وبخششی که درروزپسین مایهٔرستگاری‌است، اراده میشود(نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ١٢ از هات ٤٤) .

بجای سَئوشیانت درگزارش پهلوی، بسا سودمند آورده شده یعنی کسی که از او سود آید یا رهاننده و رستگار سازنده و یاوری کننده .

٦ ــ خـرامیـدن ([Avestan]) = اورواخش [Avestan] . urvâxš، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ١ ازهات ٣٠ .

٧ ــ مزد = میژدَ [Avestan] mižda ، در پهلوی مُزد [Pahlavi] mozd ؛ میژدَوَنت [Avestan] miždavant که دربنده ازهات٤٣آمده یعنی‌مزدمند، در گـاتها واژه میژدَ بسیار آمده ، چنانکـه در بند های ١٨ــ١٩ ازهـات ٤٤ و جز آن .

٨ ــ نیك اندیش = هودا [Avestan] hu-dâ ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ٩ از بند ٣ از هات ٣٠ .

٩ ــ پیمان داده شده : [Avestan] درنسخه‌بدل [Avestan] . از مصدرچیش [Avestan] čish آموزانیدن، نوید دادن، پیمان‌کردن،پیش‌بینی‌کردن ، امیدوار بودن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤از بند ٣ از هات ٣١ .

١٠ ــ بخشایش (وظیفه ومقرری = دَتهرَ [Avestan] dathra)،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٣ ازبند ١٤ از هات ٣١ .

چهاردهمین بند

١ ــ آری = زی [Avestan] zî، دراین بند دوبار آمده بجای دومی « چه » آورده‌ایم .

٢ ــ آرزو شده = وئیریَه [Avestan] vairya صفت است (درتأنیث وئیریا vairyâ)، در بند ١٣ از هات ٤٣ نیز آمده از مصدر وَرْ [Avestan] var برگزیدن. نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٥ از هات ٢٨ .

٣ ــ کنش = شیئوتَهنَ [Avestan] šyaothana، دربندآینده نیز آمده ، بجای آن «کردار» آورده ایم .

۴ ــ بجای زندگی اوشتانَ ustâna ، (= اوشتَنَ uštana) وبجای صفت جهانی یا خاکی ومادی اَستونت astvant آمده، بیادداشتهای شماره ٤ ــ ٥ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه شود .

۵ ــ همسایه = وِرزِنَ vərəzāna، درپایان‌همین‌بندنیزبآن‌بر میخوریم‌و بمعنی برزیگر گرفته‌ایم، بآغاز گفتارپیشه‌وران‌درجلدنخست گاتها نگاه کنید.

٦ ــ از برای صفت « بارور » = آزی azî که صفت گاو آورده شده‌نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٥از هات ۲۹(ازواژه گاوبسا همه‌چارپایان سودمند خانگی اراده میشود .)

۷ ــ آیین‌نیک‌یا خوب‌آموزش = هوچیستی hu-čistî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ .

۸ ــ بخردی = خرَتو xratu، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۹ ــ بجای « گشایش دهنده » فراد frâd در بند ۱۲ از هات ٤٦ نیز آمده، فراد frâd نیزمصدراست(ازواژه دا dâ دادن،بخشودن،ارزانی داشتن باجزء فرا frâ) در بند٦ ازهات ٤۳ ودربند۱۰ ازهات٤٤ آمده همچنین دربسیاری ازجاهای‌دیگراوستا،درگزارش پهلوی فراخیتن frâxvānîtan (فراخیدن) و فراج داتن frâč-dâtan(فرازدادن) و فره داتن frêh-dâtan (فره = افزون ، بسیار) آورده شده ، بیادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند ۱۱ ازهات ۳۳ وبواژهٔ فرائیدی frâidi در یادداشت‌شمارهٔ٤ ازبند ٦ ازهات ٥۳ نگاه‌کنید .

پانزدهمین بند

۱ ــ گفتار یاآموزش دینی = سرَونگهَ sravańh ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ ازهات ۳۲ نگاه کنید .

۴ ــ وام (قرض، فریضه) = ایشود ishud، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ١٤ از هات ۳۱ .

۳ ـ آشکار = هَئیتْیَه haithya، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .

۴ ـ زندگی، جهان = اَهو ahu ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۵ ـ خواست (اراده ، میل) = وَسْنَ vasna ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

٦ ـ خُرم یا تازه و نو = فِرَش fərasha، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۳۰

اُشتوَدگات ـ یسنا ، هات ۴۳

۱ ـ در این جملهٔ بجای واژه‌های « بکام‌دل »،« خواستارم »،« خواستاراست»، « کام فرما » **نخستین بند** ؛ vasəmî ؛ ustâ ؛ ustâ ؛ vasā آمده ، همه ازمصدر وَسْ vas که بمعنی خواستن و خواهشداشتن و آرزو کردن است (بیادداشت شمارهٔ۱۲ ازبند۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید) ، نخستین اوشتا ustâ درآغازجمله از قیود است بمعنی بکام (دل) و بدلخواه و بخواهش و بآرزو (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰از بند ۱۱ ازهات ۳۰) همچنین واژهٔ وَس ِ vasā از قیود است مانند واژهٔ اوشتا و بهمان معنی است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ازهات ۳۱)

در اینجا با فعل . از مصدر خشی . xshi که بمعنی توانستن و توانا بودن و یارستن وفرمانراندن و پادشاهی کردن است ، یعنی کام فرما یاکسی که درکام و آرزوی خود آزاد است وآن‌کس اهورا مزداست که آنچه خواهد ، تواند کردن ودر برآوردن کام وآرزو تواناست .

۲ ـ نیرو =تِویشی . təvîshi ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ ـ پایدار=اوت‌یوتی . uta-yûti،نگاه‌کنیدبیادداشت‌شمارهٔ ۳از بند۷ ازهات ۳۰ .

۴ ـ رسیدن : درمتن گت توئی . . gaṭ-tôi ، دربند ۱۰ از هات ۵۱ گت‌ته ، . gat-te باید گتُوئی . gatôi و گته . gate(.Int)باشد ازمصدر گم . gam رسیدن، گامبدن،

گرایبدن. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 489
Les Infinitifs Avestiques par Benveniste p. 66

۵ — داشتن=دِرِدیائی dərədyâi (= دِرئیدیائی dəraidyâi .) Inf. از مصدر دَرْ dar داشتن ، یادداشت شمارهٔ۷ از بند۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

٦ — شکوه=رئه rae، واژه‌هایی ازهمین‌بنیاد دراوستایادشده‌چون رَئِو raêva یعنی‌شکوهنده درپارهٔ٤۲ ازیسنا۲۲؛ رَئوَستِم raəvastəma یعنی توانگرتر ، شکوهنده‌تر درپارهٔ ۱۳ از یسنا ۱۰ ودرپارهٔ ۷۹ از زامیاد یشت ؛ رئِوَس چیتهر raêvascithra (در تأنیث رئِوَس چیتْهرا (raêvascithrâ) یعنی آزاده نژاد در پارهٔ ۹ از دومین فرگرد ها دُخت نسك ؛ رئِونت raêvant یعنی شکوهمند در پارهٔ ۲ از تیریشت درپهلوی رایومند

درپاره های۱ـ۷ اززامیاد یشت ازپنجاه وسه کوه ایران زمین نام برده شده، از آنهاست رَئِوَنت raêvant که در پارهٔ ٦ آن یاد گردیده است ، در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۱۸ آمده «کوه رَیوَند درخراسان‌است،برزبرآن‌آتش برزین جای‌گرفته،رَیوَند یعنی رایومند» آتشکدهٔمعروف آذر برزین در روزگارساسانیان‌که از پرستشگاهان بزرگ ایران بوده درهمین ریوند جای داشته است .ریوند سرزمینی‌بوده در ابرشهر (نیشابور) بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده‌صفحه۳۳۰ نگاه کنید .

۷ — پاداش = اشی ashi ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ٤ از هات ۲۸

۸ — زندگی = گَیه gaya،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ .

دومین بند

۱ — آرزوی فردوس = خواتهرُویا xᵛâthrôyâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ ازهات ۳۱

۲ ــ پاکتر خرد = سْپِنیشتَ مئینیو spāništa-mainyu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۳ ــ آگاه : درمتن چیچیتْهوا čîčîthwâ آمده ، درنسخه بدلهامختلف نوشته شده‌است ، صفت است بمعنی آگاه وشناسا و بینا ، ازمصدر چیت čit ، بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۹ ازهات ۳۰ وبیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ ــ بخشایش = مایا mâyâ، در پارهٔ ۱۲ از یسنا ۱۰ مَیا mayâ نیز با واژهٔ وُهومَننگه (منش نیك) یکجا آمده است .

۵ ــ روز = اَیَر ayar در جا های دیگر اوستا نیز ایر و اَیان ayan آمده، در بند ۷ ازهمین هات نیز بواژهٔ ایر برمیخوریم.این واژه درفارسی درواژه پریر (یعنی پریروز) بجا مانده . رکن الدین گوید:

پریرابلیس باجمعی ز اتباع بلفظ دلگشا میکرد تقریر (فرهنگ سروری)

انوری گوید: پریروقت سحرچون‌نسیم‌بادشمال همی رساند بارواح بوی عنبرتر (فرهنگ انجمن آرا)

پریر از دو واژه آمیزش یافته نخست از پئُوارو paourva (در فرس هخامنشی پروو paruva) که‌بمعنی پیش‌است و از اَیَر ayar بمعنی‌روز .

چنانکه پیداست واژهٔ روز (= اَیر) دربند ۲ از هات ٤۳ بمعنی گاه وزمان بکار رفته است .

٦ ــ شادمانی = اوروادَنگه urvâdanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۷ ــ زندگی‌دیرپایا یا زندگی‌بلند=دَرِگوجیاتی darəǰô-ǰyâti ،نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۰ .

سومین بند

۱ ــ به = وَنگهو vanhu ؛ بهتر = وَهیَنگه vahyanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ازبند

۳ از هات ۳۰

۲ ـ گرایید، رسیدن ( ) = کم‌باجزء ائیبی : ائیبی‌گم aibi-gam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۳ ـ راه = پَتْهه path ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۴ ـ راست = اِرِزو ərəzu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ از هات ۳۰

۵ ـ سود = سَوَنْگه savaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۶ ـ آموزانیدن ( ) = سانگه sâṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۷ ـ زندگی = اَنگهو aṅhu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ ازهات ۲۸

۸ ـ جهانی (مادی) = اَستوَنت astvant ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۹ ـ مینوی (معنوی) = مَنَنْگه manaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱۰ ـ درست یا آشکار = هَئیثْیَه haithya ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .

۱۱ ـ آفریدگان = ستی sti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۳٤ .

۱۲ ـ آرام گزیدن ، جای گرفتن ( ) = شی با جزء آ : â-shi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۱۳ ـ راد مرد = اردر arədra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲

از بند ۷ از هات ۳٤ .

۱۴ ــ مانند تو، بتومانند= ثْهواوَنت . thwâvaṇt ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱٦ از هات ۳۱ .

۱۵ ــ خوب شناسا، نیك دانا=هوزِنتو . hu-zə̄ṇtu ، از دو واژه آمیـزش یافته ، نخست از هو . hu (خوب) و از مصدر زن . zan (دانستن)،درگزارش پهلوی خوپ شناساك درجاهای دیگر از گزارش پهلوی خوپ شناسکیه (خوب شناسایی)، دربند ٥ از هات ٤٦ ودر بند ٥ ازهات ٤٩ نیز بواژهٔ هوزِنتو برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند ۱۱ ازهات۲۹و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بواژهٔ هَئُوزانتهوَ . haozạthwaدر یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ٤٥ نگاه کنید .

۱٦ ــ پاك = سْپِنتَ . spəṇta،نگاه کنید بیادداشت شماره۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

چهارمین بند

۱ ــ بجای توانا تخمَ . taxma آمده، صفت است (در تأنیث تخما taxmâ) یعنی دلیر ، پهلوان، در فرس هخامنشی نیز تخمَ چنانکـه در نام چیثْرَ تخمَ ċithra-taxma کـه یکی از سرکشان بوده ، در اَسـگَـرتْ Asagarta (در سرزمین شرقی ماد) خود را پادشاه خواند ودرنام تَخمَ سپادَ taxma-spâda که یکی از سرداران داریوش بزرگ بوده ، از ماد ، داریوش او را از برای سرکـوبی چیثرَ تَخمَ فرستاد و درسنـگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) از این پادشاه دروغین و سرداری که بجنـگ وی فرستاد یاد کرده است.چیثْرَ تَخْمَ یعنی دلیر نژاد و تخمَ سپاد یعنی دلیرسپاه‌یا دارندهٔ سپاه دلاور.تخمَ در پهلوی تك tak و در فارسی تهم گوییم، فردوسی گوید :

یکی آفرین کرد سام دلیر که تهما هُژبرا بزی سال دیر

در جای دیگر گوید :

تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون ز اژدهای دمان

در نام رستم که رستهم نیز گوییم واژهٔ تهم بجا مانده است،نام رستم در اوستا یاد نشده ، اگر میبود بایستی رَئُودَ تخمَ Raodataxma باشد نخستین جزء آن با واژهٔ اوستایی رَئُود raod که بمعنی روییدن ورستن است ، یکـی است و دومین جزء همان تخمَ taxma میباشد ، بنا بر این رستم = رستهم یعنی یـل اندام یا پهلـوان بالا ، همچنین گستهم بایستی در اوستا ویستَخمَ vistaxma باشد ازواژه ستر باجزء وی :وی ـستر vî-star که درپهلوی‌ویسترتن vistartan و در فارسی گستردن گوییم بنابر این گستهم یعنی گسترده پهلوانی یاکسی‌که زور ودلیری وی‌کشیده و گسترده است.واژه تخم اوستایی در واژه تهمتن نیز بجا مانده، تهمتن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان ، پهلوان اندام. وجه‌اشتقاقی که دربرهان قاطع از برای تهمتن نوشته شده : « بی همتا تن یعنی تنی‌که عدیل ونظیر نداشته باشد » درست نیست .

از همین بنیاد است تانشیَنگه taṣhyaṅh (در تأنیث tashyêhî) چنانکه در پارهٔ ٦٤ فروردین یشت ، یعنی دلیر تر ؛ تنچیشتَ tançista چنانکه دریسنا ۹پارهٔ ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تَخمو تانشیَنگه taxmô-taṣhyaṅh چنانکـه در کردهٔهفتم ویسپرد پارهٔ۳ ، یعنی ازدلیر دلیرتر .

۲ ـ شناختن‌یااندیشیدن( ) = مَن man،دربسیاری از بند های دیگر این هات نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۰ از هات ۲۹ .

۳ ـ پاداش = اَشی ashî،نگاه‌کنید بیـادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

۴ ـ بر گـرفتن ( ) = هَپ hap ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱

۵ ـ پیرو دروغ یا دروغمند ودروغپرست = درِگوَنت dragvant؛ پیرو راستی یا راستی پرست = اَشَوَنْ ashavan، ازین دو واژه پیرو کیش دروغین یادیویسنا و پیرو دین راستین یامزدیسنا اراده میشود. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

٦ ـ گرما = گَرِمَ garəma، درفرس هخامنشی نیز گَرَمَ garəma .

۷ ـ زور = اَئوجَنگه aoǰanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳٤ .

۸ ـ نیرو = هَزَنگه hazaṅh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۹ ـ روی نمودن یا رسیدن و آمدن ( ) = گم gam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

پنجمین بند

۱ ـ نخست = پَئواوروِیم paourvîm ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۲۸ .

۲ ـ آفرینش = زاَنْتَهِه zaṭha، در بند۳ از هات ٤٤ و دربند ۵ و٦ از هات ٤۸ نیز آمده در بخشهای دیگر اوستا نیز بسیار بآن برمیخوریم چنانکه دریسنا ۱۹ پارهٔ ۸ و فرگرد ۲۱ وندیداد پاره ٦ ، از مصدر زن zan که بمعنی زادن است درآمده. زاَنْتَهِه درگزارش پهلوی گاهی بهدهشن (آفرینش) و گاهی به زایشن گردانیده شده است .

۳ ـ زندگی = اَنگهو aṅhu ، نگاه کنید بیادداشت شماره٤ از بند۲ از هات ۲۸ .

۴ ـ نگریستن ( ) = دَرِسْ darəs، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ ازبند۱ ازهات ۳۰

۵ ـ مزد = میژدَوَن mîždavan صفت است یعنی مزدمند یا

مزد دارنده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۱۳ از هات ۳٤ .

٦ - هنر = هونَر hunara درپهلوی هنر معنی که امروزه بواژه هنر درفارسی میدهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونَر دراوستا دارد. هونَرتات hunarətât که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد بهمان معنی است . هونَرَوَنت hunaravant صفت است (درتأنیث هونَرَوَئیتی hunaravaitî) چنانکه در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، درپهلوی هنرومند (هنرهومند) .

۷ - پایان ، انجام = اَپَم apəma، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۸ - گردش = اوروَئِس urvaêsa، دربند آینده نیز آمده و در بند ٦ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم از مصدر اوروَئِس urvaês که بمعنی گردیدن وچرخیدن است درپهلوی ورتیتن. از اوروَئِس، پایان و سر انجام زندگی اراده میشود .

۹ - آفرینش = دامی dâmi، بیادداشت شمارهٔ٦ ازبند۷ ازهات۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٦ از هات ۵۱ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ - جهان = گَئِتها gaêthâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۲ - بر افزودن ( ) = فَرادْ frâd ( ) بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱٤ از هات ۳٤ نگاه شود .

۳ - ضمیر « آنان » بر میگردد بدینداران .

۴ - داوری = رَتو ratu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ از هات ۲۹ .

۵ - آگاهانیدن ( ) = سَنگْه sanh

نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

٦ ـ خرد = خْرَتو 𐬑𐬭𐬀𐬙𐬎. xratu

۷ ـ هیچکس = نَئِچی 𐬥𐬀𐬉𐬗𐬌 naêči، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۷ ازهات ۳۲ .

۴ ـ فریفتن (𐬛𐬀𐬠𐬀𐬥𐬀𐬊𐬙𐬁.) = دَبْ 𐬛𐬀𐬠 dab، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ از هات ۳۰ نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ ـ درآمدن یا بسوی کسی گراییدن (𐬞𐬀𐬌𐬭𐬌.𐬘𐬀𐬯𐬀𐬯𐬗𐬁.) = پَئیری جَس 𐬞𐬀𐬌𐬭𐬌.𐬘𐬀𐬯. pairî-ǰas ، نگـاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۳ ـ نشان = دَخشارَ 𐬛𐬀𐬑𐬱𐬁𐬭𐬀. daxshâra ازواژهٔ دَخشتَ daxšta 𐬛𐬀𐬑𐬱𐬙𐬀. (نشانه)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۳٤ .

۳ ـ روز = آیَر ayar، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۲ از همین هات .

۴ ـ پرسش = فِرَسا 𐬟𐬭𐬀𐬯𐬁. fərasâ ،در بند ۹ از همین هات نیز آمده ازمصدر پَرس 𐬞𐬀𐬭𐬆𐬯. parəs (= 𐬟𐬭𐬀𐬯. fras) پرسیدن که در همین بند بکار رفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

٥ ـ زندگی = گَئِتها 𐬔𐬀𐬉𐬚𐬁. gaêthâ ،همین واژه است که در بند پیش، جهان آورده ایم.

٦ ـ خود یا خویشتن = تَنو 𐬙𐬀𐬥𐬏. tanû، واژه‌ای که درفارسی تن گوییم دراینجا بمعنی خویشتن بکاررفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۲ ازهات ۳۰ .

۷ ـ شناسانیدن (𐬛𐬀𐬉𐬯𐬀.) = دیس 𐬛𐬌𐬯. dis (= دَئِس 𐬛𐬀𐬉𐬯. daês)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

هشتمین بند

۱ ـ گفتن (𐬀𐬊𐬘𐬀𐬌.) = اَئُوج 𐬀𐬊𐬘. aoǰ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۲ – نخست = پئوُاوروِیم paourvîm ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۳ – زرتشت = زَرَتهوشتر Zarathuštra

۴ – توانستن ، یارستن ( ) = ایس is در بند آینده نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۵ – بدرستی دشمن یا دشمن آشکار = هَئیتهیَه دوَاِشَنگه haithya-dvaêshaṅh . این صفت از دو جزء ساخته شده ، از هر دو جزء در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ از هات ۲۸ سخن داشتیم

٦ – پناه = رَفِنْنگه rafənaṅh ، در بند ١٤ از همین هات نیز آمده ، در بند ٦ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم ، در بخشهای دیگر اوستا رَفنَنگه rafnaṅh آمده چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۵ وجز آن ، در گزارش پهلوی رامشن ، ازهمین بنیاد است رَفِذرَ rafədhra که در بند ۱ از هات ۲۸ آمده و بجای آن رامش آوردیم ، این واژه‌ها از مصدر رَپ rap که بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است در آمده‌اند نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ – نیرومند = اَئُوجَنگهوَنت . در بند ٦ از هات ۲۸ نیز بارَفِنَنگه rafənaṅh یکجا آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه کنید .

۸ – در بارهٔ دروغ‌پرست و پیرو راستی بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ همین هات نگاه کنید .

۹ – بودن ( ) = اَه ah بودن ، هستن .

۱۰ – آینده = آبوشتی âbûštî ، در نسخه بدل . از مصدر بو bû بودن ، از همین بنیاد است بوژدیائی bûždyâi که در بند ۱۷ از هات ٤٤ آمده است ، نگاه کنید یادداشت

شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱۱ ـ کشور دلخواه = وَسَس خشَتهر vasasə-xshathra ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۲ ـ دارا گردیدن ( ) = دا da دادن و بخشیدن و ارزانی داشتن وآفریدن و بمعنی دارا شدن و پذیرفتن ویافتن نیز آمده است .

۱۳ ـ تا هنگامی ، تا هرچند = یَوَتْ yavaṭ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۱۴ ـ ستاییدن( ) = ستو stu ستودن ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۵ ـ سراییدن ، سرودن ( ) = وَفْ vaf ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ ازهات ۲۸

نهمین بند

۱ ـ خواستن ( ) = وَسْ vas، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

۲ ـ بازشناختن، امتیازدادن = vîvîduyê ،نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ ازهات ۲۹ .

۳ ـ دهش ، رادی ، بخشش = راتا râtâ ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ ـ نماز = نِمَنگه nəmaṅh ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ ازهات ۲۸ .

دهمین بند

۱ ـ آیین راستین = أشَ . asha ، در اینجا داد و دستور راستین ایزدی مراد است که شخصیت یافته ،یا امشاسپند اردیبهشت .

۲ ـ نگریستن ، دیدن ( ) = دیس dis، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ ازهات ۳۳ .

۳ — بجای پارسایی، آرمئیتی ârmaiti آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ .

۴ — بهم‌پیوسته یا یگانه و همراه ( ) = هچْ hac، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ .

۵ — خواندن ( ) = زو zu بیاری خواستن، خواندن، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۳۱ .

٦ — درآمدن ( ) = اَرْ ar با جزء آ درآمدن، رسیدن ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ .

۷ — پرسیدن ( ) = پَرس parəs (= فرَس fras) که درهمین بند نیزبکار رفته و در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند هفتم همین هات نیز گذشت .

پَرشتی paršti یعنی پُرسش‌و پاسخ یا گفت‌وشنود و گفتگو چنانکه در فروردین یشت بند ١٦ آمده .

۸ — نیرومند = اِمَونت əmavant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۲۳ .

۹ — توانایی داشتن ، توانستن ، یارستن ( ) = خشی xshi ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۱۰ — کامروا ، بختیار = اَئِشَ aêsha، باین واژه در بند ۱۷ از هات ٤٤ و در بند ۷ از هات ٤۵ نیز برمیخوریم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ از هات ۲۹ .

اَئِشَ aêsha در اوستا بمعنی گاوآهن است که در فارسی خیش شده چنانکه در پارهٔ ۱۰ از فرگرد چهاردهم وندیداد آمده ، همچنین اَئِشَ بمعنی جستجوی‌میباشد چنانکه در یسنا ٦۸ پارهٔ ۱۳ ازمصدر ish (= اَئِشْ aêsh، نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٤ از هات ۳۱ .

یازدهمین بند

۱ – سخن=اوخذَ uxdha ،همین‌واژه‌است که بجای آن‌در بند ۵ از همین هات ،گفتار آوردیم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ از هات ۲۸ .

۲ – آموزش یافتن ،آموخته‌شدن( )=دَنگه daṅh آموزانیدن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ٤٦ .

۳ – رنج= سادرا sâdrâ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳٤ .

۴ – به‌بار آوردن ، ساختن ،انجام‌دادن ( )=سَنگه saṅh ،نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۵ – دلدادگی=زَرَزْدائیتی zarazdâiti :برخی‌این‌واژه را از زِرِزْ zərəz (دل) و دا dâ (دادن)دانسته‌اند،بنابراین دلدادگی‌دُرست معنی است‌که ازدو جزء‌آن برمیآید،درگزارش پهلوی رواك دَهِشنیه ravâk (rubâk) dahišnîh آورده شده ، چنانکه واژهٔ زَرَزْدا zarazdâ در بند ۱ از هات ۳۱درگزارش‌پهلوی رواك‌دهشن ravâk (rubâk) dahišn شده است ، واژهٔ زَرَزْدائیتی بمعنی اطمینان نیزبکار رفته است ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۳۱ .

۶ – انجام دادن ، بجای آوردن ، ورزیدن ( )= وَرِزْ varəz،بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

دوازدهمین بند

۱ – آموختن ، فراشناختن، شناسایی‌بهمرسانیدن ( ) = فراخشنا frâ-xshnâ ، بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۷ از هات ٤٤ نگاه‌کنید .

۲ – فرمان دادن( ) ازمصدر اَئوج با جزء پَئیری

= pairi-aoǰ ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۳ — نافرمانی ، ناشنوایی = اَسروشتی a-srušti ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۴ — برخاستن ، بلند شدن = اوزارِدیائی uz-ərədyâi (inf.) (= اوزارِئیدیائی uz-əraidyâi)،در بند ۱٤ همین هات نیز آمده ازمصدر اَر ar که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ همین هات گذشت،در اینجا با جزء اوز uz آورده شده.

۵ — همراه ( ) از مصدر hač که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۰ همین هات گذشت .

٦ — اَشی ashi ، ایزد پاداش و فرشتهٔ بهره و بخش است ونیز بمعنی پاداش است ، چنانکه در همین بند باین معنی هم آمده،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٤ از هات ۲۸ .

۷ — بسیار توانگر یا بزرك شکـوهنده = مانْزاـرَیه mązâ raya از صفت مَز maz (مِه ، بزرك) که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت و از رَئِه rae (شکوه ، توانگری)که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ همین هات برخوردیم .

۸ — هماورد =رانَ râna دوگروه دینی : مزدیسنان و دیویسنان مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥از بند ۳ از هات ۳۱ .

۹ — بخش کردن( )=وی‌دا vîdâ،بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

سیزدهمین بند

۱ — شناختـن=وُئیزدیائـی vôizdyâi (.inf) ازمصـدر ویـد vid شناختـن ، دانستن ، آ گـاه شدن . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۳

از بند ۸ از هات ۳۳ نگـاه کنید .

۲ – دادخواهی = اَرِتَهِ arətha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۳۳ .

۳ – کام = کامَ kâma ، دربند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ بآن برخوردیم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۴ – بجای « زندگی جاودان » دَرِگَ darəga یعنی دیرو درنك ؛ یو yu یعنی جاودان و پاینده که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت ،از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است .

۵ – هیچکس = نئِچی naêči ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲ .

۶ – بجای « بر آن شدن » = ایتِ itê (Inf.) از مصدر ای یعنی شدن، رفتن ، آمدن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۷ – ناگزیر کردن، ناچار کردن، واداشتن ( ) = دَرْ dar، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ – هستی = ستی sti، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند٤ ازهات٣٤ نگاه کنید

۹ – آرزو شده = وَئیریَه vairya ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱٤ از هات ٣٤ .

۱۰ – گفته شده ( ) وَچْ vač ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

چهاردهمین بند

۱ – پناه = رَفِنَنگْهْ rafənaṅh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ از همین هات .

۲ – مهربان : بجای آن فراخشمن frâxshman آمده، صفت است از مصدر خشنا xshnâ با جزء فرا frâ یعنی

فرا شناختن که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات ۲۹ گذشت. بارتولومه Bartholo. و مارکوارت Markwart آنرا fürsorglich (غمخوار) ترجمه کرده‌اند، ازهمین بنیاد است واژهٔ فرَخشنی fraxshni (فرخشنین fraxshnin) که در مهریشت پارهٔ ۹ و پارهٔ ۲۴ و در زامیاد یشت پارهٔ ۴۸ آمده یعنی اندیشناك .

۳ - مرد = نا nâ = نَر (نر) مـرد ، کس ، در بند آینده نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ - دانا = وَئِدَمْن vaêdamna از مصدر ویـد vid ، نـگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ .

۵ - توانا : بجای آن ایسْوَنْ isvan در بند ٤ از هـات ٤۷ نیز آمده ، صفت است ازمصدر ایس is توانستن ، نیروداشتن. ایسوَن در گزارش پهلوی به خواستار گردانیده شده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ ازهات ۲۸ .

٦ - دوست = فَریَه frya صفت است در تأنیث فـریا fryâ یعنی دوست ، ارجمند ، گرامی . درگزارش پهلوی نیز دوست آمده ، ازمصدر فری frî دوست داشتن ، خشنود کردن ، درآمده است. دربند ۱ از هات ٤٤ و در بندهای ۲ و ٦ از هات ٤٦ نیز بواژهٔ فریه برمیخوریم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۵ از هات ۲۹ .

فْریَه frya نیز نام دوتن از پارسایان است ، چنانکه در پارهٔ ۱۱۰ و پارهٔ ۱۱۹ از فروردین یشت یاد شده‌اند .

۷ - ارزانی داشتن( ) = دا dâ دادن ، بخشیدن .

۸ - شهریاری = خَشْثْرَ xshathra .

۹ - میانجی، دستیاری = هچا haĉâ یعنی « از »، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

۱۰ - اَشَ asha دین راستین .

۱۱ – رسیدن ( ) از مصدر آنْس . as بدست آوردن ، به بهره رسیدن ، برخوردار شدن چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸، دراین بند ۱۴ از هات ۴۳ همچنان در بند ۸ از هات ٤٦ با جزء فرا . frâ (فـرُو . frô) آمده ، درگزارش پهلوی رسیتن ، شُتن آمتن رسیدن ، شدن ، آمدن .یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۲ ازهات ۵۱ و بواژهٔ آژدیائی . azdyâi در بند ۱۷ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱۲ – برخاستن ، بلندشدن .=اوز اِرِئیدیائی . uz-ərəidyâi نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۲ همین هات .

۱۳ – برابر شدن ، پذیره گردیدن ، بضدکسی رفتن=اَزِ . azə̄ از . zâ یعنی رفتن ،گراییدن، دربند ۷ از هات ۵۰ با جزء آ . آمده .

۱۴ – خوار دارندگان ،ننگین کنندگان، پست شمرندگان= سَرِدَنا sarədanâ . بارتولومه Bartholomae آنرا ازبُنیاد واژهٔ سانسکریت sardhati دانسته ، درگزارش پهلوی بهسردارِداناك گردانیده شده و این درست نیست .

۱۵ – آیین ،آموزش ، فرمان ،آگهش= سِنگَهَ . sə̄ṇgha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱٦ – با= مَتْ . mat ،نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ۳ ازبند۱۱ ازهات۳٤

۱۷ – همه=وِیسپَ . vîspa یکسره ، سراسر .

۱۸ – آموزش،گفتار ایزدی، سخن‌مینوی=مانْثْرَ . mąthra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۹ – بیاد داشتن ، برشمردن(.)=مَرْ . mar، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند٤ ازهات۲۹ و یادداشت شمارهٔ۱ ازبند۱ از هات ۳۱ .

پانزدهمین بند

۱ – آگاه ساختن = اوشیائی . ušyâi (Inf.) از مصدر وَچ vac آگاهانیدن ، گفتن

بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۲ - آموختن ، آموزانیدن ( ) = دَخش . daxsh ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۷ ازهات ۳۱ .

۳ - توشنامَئیتی tushnâ-maiti ، دراوستا همین یکبار باین نام که از آن ایزدی اراده شده برمیخوریم . بارتولومه .Bartholo آنرا نام دیگری از برای سپنت آرمئیتی (سپندار مذ) دانسته، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ ازهات ۳۲ و به . Altiran. wörterb. von Bartholo. Sp. 658

توشنامئیتی = توشنـامتی Tushnâ-mati نیز نام زن پارسایی است که در پارهٔ ۱۳۹ فروردین یشت باگروهی از زنان نیك یادگردیده به فروهرش درود فرستاده شده است .

توشنامئیتی یعنی نهادآرام یامنش خموش. توشنی tushni بمعنی آرام و خموش است ؛ توشنی‌شَد tushnishad که درپارهٔ ۲۹ فروردین یشت آمده صفت است یعنی آرام نشسته ، خاموش جای گزیده. جزء دومی این صفت که شَد shad باشد از مصدر هَدْ had (نشستن) در آمده است .

۴ - همیشه = پُئورو pouru یعنی پُر ، بسیار ، بیش. این واژه و هیئتهای دیگر آن در هر کجای اوستا که آمده، در گزارش پهلوی وَس vas (کبد kabad) بس، بسیار یا پور pur (پُر) شده‌است، در اینجا « همیشه » بمعنی بسا و بیش گرفته شده، بیادداشت شمـارهٔ ۱ از بند ٦ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۵ - بجای « مایهٔ خوشنودی شدن » در متن آمده از مصدر خشنو xshnu خوشنود کردن، نگاه کنید بیـادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۲ .

٦ - در بارهٔ پیرو دروغ و راستی پـرست ، بیادداشت شمـارهٔ ۵ از بند ٤

همین هات نگاه کنید .

۷ – برآشفته یا کینه‌ور و دشمن = اَنگرَ angra ،نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند۳ ازهات۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۱۲ ازهات ٤٤ .

۸ – کردن( ) از مصدر دا . dâ دادن باجزء آ : â-dâ . یعنی کردن ، ساختن ، برگماشتن .

شانزدهمین بند

۱ – برگزیدن(.)=وَرْ . var نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۲ – پاکتر روان = سْپِنیشتَ مَئینیو . spəništa-mainyu بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۲ ازهات ۳۳ و بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – بپیکر آراسته = اَستوَنت . astvaṇt یعنی تنمند یا دارندهٔ تن و پیکر. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۴ – زندگی = اوشتانَ . uštâna ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ – از نیرو برخوردار ، نیرومند = اَئوجَنگهوَنْت . aojônghvaṇt، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۶ – بجای « باد »که دو بار در این بند آمده ، خیات . hyâṭ از مصدر آه . ah هستن ،بودن ،میباشد .

۷ – خورشید سان = خْونگْ دَرِسَ . xᵛə̄ng .darəsa این صفت ازخْونگ . ، از واژهٔ خْوَن . xᵛan درآمده و در گاتهابمعنی‌خور وکرهٔ خورشید و آفتاب است. هیئت دیگرهمین واژه راکه نیز در گاتها و در جاهای دیگر اوستا هوَرْ . hvar آمده ، در فارسی هورْ (= خور)گوییم (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲) واز دَرِس . darəsa بمعنی نگرش و بینش از مصدر دَرِس . darəs

نگریدن ، نگریستن ، دیدن ، (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۵ ازهات ۲۸)

همین صفت در جاهای دیگر اوستا هُوَرِ دَرِسا [Avestan script] hvarə-darəsâ آمده ، چنانکه در پارهٔ ۱۳ ازفرگرد پنجم وندیداد ودر پارهٔ ۵۱ از فرگرد ششم وندیداد و در پارهٔ۵٤ از فرگرد هفتم وندیداد و جز آن . درگزارش پهلوی به‌خورشیت نکیرشن [Pahlavi script] خورشید نگرش‌گردانیده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - پاداش= آشی [Avestan script] ashi بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

اُشتَودگات : یسنا، هات ٤٤

نخستین بند.

۱ – درست = اِرِش ərəš، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ – نماز = نِمَنگه . nəmaṅh ، دریادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماج و در فارسی نماز شده ، درگزارش پهلوی (= زند) بجایِ آن نیایشن آورده شده است .

۳ – واژه هایی که در این بند به « مانند شما » و« مانند تو » و « مانند من » آورده‌ایم درمتن خشما وَنت . xshmâvaṇt ،بساهم درگاتها یوشماوَنت . yûshmâvaṇt آمده‌است صفت است یعنی مانند شما ، بشما مانند ، چون شما ، بسان شما (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ ازهات ۲۹) ،تهواوَنت . thwâvaṇt یعنی‌ماننددتو، بتومانند چون تو ، بسان تو(نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱٦ از هات ۳۱)

مَوَنت . mavaṇt دربند۷ ازهات ٤٦ نیز آمده مانند دو واژهٔپیش صفت است یعنی مانند من ، بمن مانند ، چون من، بسان من ، دراینجا افزوده‌گوییم صفت هواوَنت . hvâvaṇt یعنی مانند خود، بخود مانند، چون خود ، بسان خود. درگاتها باین صفت برنمیخوریم اما دربخشهای دیگر، چنانك در فروردین یشت پارهٔ ۱٤٦ ، بآن برمیخوریم .

هَوَنت . havaṇt که‌پسین‌جزء این‌صفتهاراساخته خودجداگانه در اوستا بسیار بکار رفته ، چنانکه در فرگرد هشتم وندیداد پاره‌های ۳۱ _ ۳۲ و در فرگرد پانزدهم وندیداد پارهٔ ۱٤ و جز آن یعنی یکسان، همسان، مانند ، مانا،در پهلوی هاوند hâvand

۴ ـ آموزانیدن ، آگاه‌ـانیدن ( ) = سنگه sañh ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۵ ـ ارجمند = فریه frya، دوبار در این بند آمده : یکبار صفت اشا (اش asha) ودرجملهٔ پیش از آن بمعنی دوست گرفتیم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱٤ از هات ٤۳ .

٦ ـ یاری، همراهی = هاکورن hâkurəna ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ ازبند ۹ ازهات ۳۳ .

۷ ـ دادن = دَزدیائی dazdyâi (.inf)از مصدر dâ دادن ، بخشیدن. در یسنا ۲۷ پارهٔ ۱ و در یسنا ۳۵ (هفت‌هات) پارهٔ ٤ نیز آمده .

۸ ـ بجای فرودآمدن( )از مصدرگم gam گامیدن، آمدن ، رسیدن . دراینجا با جزء آ â آمده‌است .

دومین بند

۱ ـ چگونه = kathâ ،همچنین‌دربسیاری از بند های همین هات آمده .

۲ ـ درآغاز یانخست = پئوروریم paourvîm ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ از هات ۲۸ .

۳ ـ جهـان ، هستی = اَنگهو añhu با صفت وهیشت vahišta بهتر ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۲ ازهات ۲۸ویادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ ـ پاداش یا تاوان : کاتَه kâtha ( )ازمصدر چی či که بمعنی تلافی‌کردن وجبران کردن و دیه دادن‌و تاوان گزاردن است (بارتولومه Bartholomae در فرهنك خود kây نوشته) کاتها و چیتها čithâ که بمعنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیارآمده ، هردو از یك بنیاد هستند.چیتهادرگزارش پهلوی (= زند) توژشن شده چنانك چی či در گزارش پهلوی به توختن گـردانیده شده . توختن و توزیدن در فارسی بمعنی

خواستن و گزاردن و اداکردن و واپس دادن و گردآوردن و پرداختن است .

به‌ازبندگی‌توختن‌شصت‌سال پراکنده‌گنج و برآورده یال (فردوسی)

زنهار از آن دوچشم‌مستت فریادازآن‌دو چشم‌کین‌توز (فخرالدین‌عراقی)

بآغاز گفتار پادافـراه ، در جلد وندیداد نگاه کنید .

۵ ــ سود دادن = سوئیدیائی . sûidyâi (.Inf)از مصدر سو . su، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ ــ دریافت کردن(.)=ایش . ish ،یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ . دراینجا با جزء پئیتی . paiti آمده .

۷ ــ ضمیر او (.) برمیگردد بزرتشت .

۸ ــ پاك سپنت . spənta سپند،مقدس .

۹ ــ سراسر،همه = ویسپ . vîspa .

۱۰ ــ انجام ، فرجام ، پایان = ایریخت . irixta،یادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲ .

۱۱ ــ نگران،آگاه = هار . hâra ، یادداشت ۸ بند۱۳ هات ۳۱ و یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤۹ .

۱۲ ــ دوست = اوروتَهه . urvatha ،یادداشت۷بند ۲۱ هات۳۱ .

۱۳ ــ درمان‌بخش زندگی یـا پزشك زنـدگی = اَهوم‌بیش . ahûm.biš در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خودرا پزشك زندگی خوانده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ آن بند .

سومین بند

۱ ــ کیست = کَه . ka ، درتأنیث کا . kâ در پهلوی« که » و« چه » ؛ درفارسی کی، به‌بندهای ۱ ــ ۲ ازهات ۲۹ و بندهای ٥ و ۱۲ از هات ۳٤ نگاه‌کنید .

۲ ــ آفرینش = زانتهه . zątha،یادداشت ۲ بند ٥ هات ٤۳ .

۳ ــ پدر = پَتَر . patar در بند ۲ ازهات٤۷ نیزمزدا پدر راستی

خوانده شده ، چنانکه در بند ۸ از هات ۳۱ مزدا پدر منش نیك (وهومننگه)و در بند ۳ از هات ٤۷ مزدا پدر سپند مینواست،یادداشت۲ بند ۸ هات ۳۱ نگاه شود .

۴ – راستی = اَشَ asha؛میتوان گفت در اینجا بمعنی دین راستین زرتشتی و آیین مزدیسنا مراد است .

۵ – نخستین = پئوورویَه paouruya،یادداشت۹ بند ۱۰ هات ۲۹ .

٦ – خورشید = از واژهٔ خوَن xᵛan،خورشید،یادداشت ٦ بند ۱٦ هات ٤۳ .

۷ – ستاره = ستر star درپهلوی نیز ستار درداینجا یاد آورمیشویم که ستر نیز دراوستا بمعنی گستردن است همچنین ستر star دراوستاوفرس هخامنشی بمعنی گناه کردن آمده ، چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۵ و جز آن ، درپهلوی آستاریتن âstârîtan و آستارینتن âstârênîtan،ستَرَ stara یعنی گناه،بزه، یادداشت۷ ازبند٤هات ٤٤ .

۸ – راه = اَدوَن advan ،یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۱ .

۹ – دادن = (دات dâṯ)از مصدر dâ آفریدن .

۱۰ – ماه = ماوْنگه mâ̊nh ، در سانسکریت mâ̊s ، در فرس هخامنشی وپهلوی وفارسی ماه،بجلد خرده اوستا،گزارش نگارنده، ص۲۰۵ ـ ۲۰۸ نگاه کنید .

۱۱ – میفزاید و میکاهد : میفزاید از مصدر وَخش vaxsh افزودن ، اوخشیانستات uxshyastâṯ که در پارهٔ ۲ ماه یشت آمده بمعنی فزایش (ماه) از واژهٔ اوخشینت uxshyanṯ یعنی فزاینده (اسم فاعل مصدر وَخش vaxsh) (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ بند ٦ هات ۳۱) ؛ میکاهدازمصدر نَرفس narəfs کاستن(بارتولومه Bartholomae نرپnarəp نوشته)

درگزارش پهلوی (=زند) نِرفسیتن nirfsîtan کاهیدن ، کاستن، نِرفسانستات nərəfsąstâṯ کـه در پارهٔ ۲ ماه‌یشت آمده بمعنی کاهش (ماه) از واژهٔ نرفسَنت nərəfsanṯ یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نَرفسْ narəfs) ، در پاره ۲ ماه یشت ، که در پارهٔ ٤ ماه نیایش تکرار شده ، آمده : « چگونه ماه میفزاید ؟ چگونه مـاه میکاهد؟ ــ پانزده (روز) ماه میفزاید ، پانزده (روز) ماه‌میکاهد. مانندهنگام افزایشش،همچنین(است) هنگام کاهشش ، همچنین (است) هنگام‌کاهشش ، مانندهنگام افزایشش؛ «ازکیست که ماه میفزاید (و) دگر باره میکاهد ؟ » پسین‌جمله ازبند ۳ ازهات ٤٤ میباشد ، نـگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ٦ از بند ۹ هات ٥۳ .

۱۲ ــ دگرباره=تهوَ thwa از ظروف زمان،تهوَ نیز ضمیر منفصل است بمعنی تو،که درآغاز نوزده بند از همین هات بکار رفته ، همچنین تهوَ thwa از ضمایرملکیه (وصفیه) است ، در تأنیث تهوا Thwaیعنی از تو ، از آن تو،چنانکه در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۳ ــ دیگر = اَنیَه anya،یادداشت ۱۰بند ۷ هات ۳٤ .

۱۴ ــ دانستن ،دریافتن= ویدویه vîduyê،یادداشت ٥ بند ۳ هات ۲۹ .

۱۵ ــ خواستار بودن ( ) =وَس vas،یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹ .

چهارمین بند

۱ ــ نگهداشتن ( ) = دَرْ dar داشتن، نـگهداشتن،بمعنی دریدن هم‌آمده است . نـگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۲ ــ زمین=زانمَ zām،درپهلوی‌زمیك درفارسی‌زمی‌نیز گوییم:

اساسی‌که در آسمان وزمی است باندازهٔ قدرت آدمی است (نظامی)

در بند ۱ از هات ٤٦ نیز آمده و بمعنی سرزمین‌ومرز و بوم‌گرفته شده ، دریسنا ۹ ،

پارهٔ ۱۵ زِمَر گوز zəmar-gûz در متن اوستای گلدنر Geldner زِمَر گورُو صفت است یعنی در زمین پنهان یا بزمین نهفته : از واژهٔ زانم zam و از گوزَ gûza اسم مفعول گوز guz (= gûz، بارتولومه Bartholomae نوشته gaoz) در فرس هخامنشی گود gaud یعنی نهفتن ، پوشیده داشتن، پنهان کردن، در بارهٔ زمین بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۳۰۳ ـ ۳۰٦ نگاه کنید .

۳ ـ زیر = اَدِ adə از ظروف مکان است یعنی پایین ، زیر، درجاهای دیگر اوستا اَذَرَ adhara ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۸ همچنین اَذَرَ صفت بکاررفته بمعنی زیرین دربرابر اوپر upara زبرین چنانکه در فرگـرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۷ و جـز آن، درسانسکریت àdhara هیئت دیگر همین واژه اَذَئیری چنانکه درپارههای ٥٥ ـ ٥٦ ارت یشت وجز آن، اَذَئیری دَخیو adhairi-daṅhyu صفت است یعنـی زیرین کشوری چنانکه در مهـر یشت پارهٔ ۱٤٤ ؛ اَذَئیری زِمَ adhairi-zəma یعنی زیر زمینی چنانکه در تیر یشت پارهٔ ٤۸، ازهمیـن واژه است در پهلوی اَدَر adar و هچ اَدَر hačadar و در پازند ازیر و در فارسی زیر گوییم، اَدِ adə دربرخی از نسخه ها با واژهای که پس از آن آمده سرهم نوشته شده و در معنی مایهٔ اشتباه گردیده است .

۴ ـ آسمان : بجای این واژه در متن نَبَنگه nabaṅh آمده بمعنی سپهر، جزهمین یکبار ، دیگر در اوستا بآن برنمیخوریم . برابر است با واژهٔ سانسکریت nabhas .

۵ ـ افتادن ( ) از مصدر پَت با جزء اَوَ = ava-pat، ازهمین واژه است افتادن درفارسی و اُپستَن opastan درپهلوی و pat در اوستا که ازبرای رفتن و گردیدن آفریدگان اهریمنی بکار رفته چنانکه در یسنا ۹ در پاره های ۱۵ و ۱۸ و در زامیاد یشت پارهٔ

۵۸ و جز آن .

۶ - آب=اَپ ap (=آپ âp) درفرس هخامنشی آپی âpi درپهلوی آپ ، آفَنت âfant که درپارۀ ۳۵ تیریشت و در پارۀ ۱۴ مهریشت و در پارۀ ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند ، دارای آب. واژۀ آوند که در فرهنگهای فارسی بمعنی ظرف ، چون کاسه و کوزه یاد شده همان آفنت اوستاست .

۷ - گیاه = اوروَرا urvarâ بسا دراوستا بصیغۀ جمع آمده ، مفرد آن نیز اسم جنس همه گیاه ورستنی و درخت است ، در پهلوی اوروَر urvar در لاتینی arbor ودرفرانسه arbre، دربند ٦ ازهات ٤٨ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا باواژه های دیگر آمیزش یافته چون اوروَرُوچیتهر urvarô-ċithra صفتی است که ازبرای ستارگان آورده شده یعنی در بردارندۀ تخمۀ گیاهها چنانك دررشن یشت پارۀ ۱۳ وجز آن ؛ اوروَرُوبَیشَز urvarô-baêshaza نیز صفت است یعنی باگیاه درمان کننده چنانك درفرگرد هفتم وندیداد پارۀ ٤٤ وجز آن؛ اوروَرُوستریَه urvaro-straya نام گناهی است که نسبت بگیاهها ازکسی سر زند چنانك در ویشتاسپ(گشتاسپ) یشت پارۀ ۷۳ وهادخت نسك فرگرد دوم پارۀ ۱۳، جزء دوم ازواژۀ ستَر star (گناه کردن) درآمده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارۀ ۷ از بند ۳ از همین هات و بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۳۵ .

۸ - باد = واتَ vâta در پهلوی وات ، درگاتها همین یکبار آمده اما دربخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم همچنین بواژه هایی که با آن آمیزش یافته چون واتُوبرتَ vatô-bərəta یعنی بادبرده چنانکه درفرگرد پنجم وندیداد درپاره های ۳ـ٤؛ واتُوشوتَ vatô-shûta برباد شده چنانکه در یسنا ۹ پارۀ ۳۲. در اینجا یادآور میشویم که زانم (زمین) و آپ (آب) و اوروَرا (گیاه) ووات (باد) در بخشهای دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب و گیاه و باد هم

هستند. چنانك میدانیم در آیین مزدیسنا هر آنچه نیك و نغز است و هر آنچه از آن سودی آید و مایهٔ خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش.

۹ – ابر = دوانمن dvanman در گزارش پهلوی اَوْر awr (ابر) در جاهای دیگر اوستا دونمن dunman آمده، چنانکه در تیریشت در پاره‌های ۳۲ ـ ۳۳ و در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ۱۵ یعنی ابر، همچنین در اوستا اَوْرَ awra که در فارسی ابر گوییم بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ٤٠ وجز آن، همچنین واژهٔ میغ: «میغ ابر بوذ فردوسی گفت

همانا که باران نبارذ ز میغ فزون زانك باریذ برسرش تیغ»

(فرهنگ اسدی)

در اوستا مئِغَ maêgha در همان پارهٔ ٤٠ تیر یشت و بسا در جاهای دیگر آمده است.

۱۰ – تندی = آسو âsu، درسانسکریت نیز آسو âsu، همین واژه بمعنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۳۱ و فروردین یشت پارهٔ ۵۲ و جز آن، در گزارش پهلوی تیز (تیز)؛ آسیشتَ âsista یعنی تندتر چنانکه در مهریشت پارهٔ ۹۸ و جز آن؛ آسیَنگه âsyañh که در یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۸ و در ویسپرد کردهٔ هفتم پارهٔ ۳ نیز بمعنی تندتر است، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسواسپَ âsu-aspa صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است، چنانکه در پارهٔ ۱۲ ارت یشت؛ آسواسپُوتِمَ âsu-aspôtəma یعنی دارندهٔ تندترین اسب چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۹۸؛ آسواسپیَه âsu-aspya یعنی دارای اسب تندرو یا تیز تك چنانکه در مهریشت پارهٔ ۳؛ آسوکئیریَه âsu-kairya تند کار چنانکه در پارهٔ ۱ دین یشت؛ آسو یَسن âsu-yasna یعنی چست جشن گزار

یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز بجای آورد چنانکه در مهریشت پارهٔ ۸۹،
واژهٔ آسو 𐬁𐬯𐬎 âsu در فارسی نیز بجای مانده و آن واژهٔ آهو میباشد یعنی
غزال درپهلوی آهوك ahûk این جانور چون تیزتك وتند رو و چست دو
است چنین نامیده شده‌است .،اماآهو بمعنی پلیدی وآلودگی وبزه یاعیب ونقص‌که
در فرهنك (ادبیات) ما بسیار بکار رفته :

بینی‌آن جانورکه زاید مشك نامش‌آهوواوهمه‌هنراست (خاقانی)
مرحبا ای بنای آهو پا آهوئی درتونا نهاده خدا (ابوالفرج رونی)
چنان‌درهجر برمن‌بگذرد روز کـه در صحرا بـر آهو بگذرد یوز
اگر گویم بدین‌تیمارنیکواست گرستن بر چنین حالی نه‌آهو است
(فخرالدین گرگانی)

و جز آن ، این آهو با واو مجهول باید باشد . در یك رشته از واژه‌هـای فارسی
بواسطهٔ نقصان الفبای عرب درکتابت ، رفته‌رفته در تلفظ امتیـاز از میان رفته ، واو
مجهول از واو معـروف ، چنانکه یای مجهول از یای معروف ، از همدیگر شناخته
نمیشود . آهو بمعنی پلیدی وآلودگی از واژهٔ اوستایی‌آهیت 𐬁𐬵𐬌𐬙𐬀 âhita
که در پارهٔ ١٦ از شـانزدهمین فرگرد وندیداد بآن برمیخوریم در آمده است، در
پهلوی آهوك âhôk،آهیتَ صفت است یعنی پلید ، پلشت ، آلوده، ناپاك ،
شوخگین . آهیتی 𐬁𐬵𐬌𐬙𐬌 âhiti که در پارهٔ ۲۷ از پنجمین فرگرد وندیداد
و در پارهٔ ۳ از بیستمین فرگرد وندیداد و در یسنا۱۰ پارهٔ ۷ ودرمهر یشت پارهٔ ۵۰
آمده یعنی پلیدی، پلشتی ، آلودگی ، ناپاکی است ، درگزارش پهلـوی‌آهوکینشن
âhokînêšn شده، ناهیدکه‌نام‌ستارهٔ زهره است درفارسی ونیز نام‌فرشتهٔ
آب است در مـزدیسنا، از همین صفت آهیتَ 𐬁𐬵𐬌𐬙𐬀 با آن 𐬀𐬥 (= اَ
𐬀 a)که از ادوات نفی است ، میباشد: 𐬀𐬥𐬁𐬵𐬌𐬙𐬀 anâhita یعنی پاك ،
بی‌آلایش.بنخستین جلد یشتها ،گزارش‌نگارنده ،ص١٦٤ ـ ١٦٥ نگاه‌کنید .

۱۱ ـ پیـوستن ( ) = یوج (yuǰ 𐬫𐬎𐬘) = یُئوگ

[Avestan] yaog)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰ .

۱۲ - دادار ، آفریننده = دانمی [Avestan] dạmi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۷ هات ۳۱ .

پنجمین بند ۱ - روشنائی = رَئُوچنگَه [Avestan] raočanh ، یادداشت۹ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ - خوب کُنش = هواپَنگه [Avestan] hvâpanh صفت است ، در مهر یشت پارهٔ ۹۲ و آبان یشت پارهٔ ۸۷ ویسنا ۱۰پارهٔ ۱۰نیز آمده ازهو [Avestan] hu (خوب)که در یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۳ هات ۳۰گذشت و از آپَنگه âpanh [Avestan] برابر سانسکریت âpas و لاتینی opus کار .

۳ - تاریکی = تِمَنگه [Avestan] təmanh، یادداشت٦ بند۲۰هات ۳۱ .

۴ - آفریدن ([Avestan]) = دا [Avestan] dâ دادن ، آفریدن ، بخشودن .

۵ - خواب = خوَفنَ [Avestan] xᵛafna، یادداشت ٦ بند ۳ هات ۳۰ .

٦ - بیداری = زَئمَن [Avestan] zaêman، درگزارش پهلوی زیناوندیه [Pahlavi] zênâvandîh زَئِنَنگهَ zaênanha نیز بهمین معنی است ، صفتی که ازآن درآمده : زَئِنَنگهونت [Avestan] zaênanhvant یعنی بیدار، زنده‌دل ، هشیار در پهلوی زیناوند [Pahlavi] zênâvand چنانکه در مهر یشت پارهٔ ٦۱ ؛ زَئِنَنگهَن [Avestan] zaênanhan یعنی بیدار چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ٤٦ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱٦ ؛ زَئِنی [Avestan] zaêni که در پارهٔ ٤۰ ازفرگردسیزدهم وندیداد آمده نیزصفت‌است بمعنی بیدار، هشیار ، تخشا، زَئِنی بوذْرَ [Avestan] zaêni-budhra که در پارهٔ ۳۹ از فرگرد سیزدهم وندیداد آمده یعنی دریابندهٔ هشیار. بوذْرَ [Avestan] ازمصدر بود [Avestan] bud = بوذ [Avestan] budh (= بَئود [Avestan] baod)بوی‌بردن،دریافتن،درآمده است (یادداشت۱۲ بند۲هات۳۰) وی‌زُایشتَ [Avestan] vî-zôišta که در پارهٔ ۱۰ از فرگرد هشتم وندیداد آمده یعنی بیدارتر، هشیارتر .

۷ — بامدادیاسپیده دم= اوشَنگه ushanh ، بجلد خرده‌اوستا ص ۹۸ ـ ۹۹ و از برای‌اوشَهین ushahina که یکی از پنج هنگام شبانروز است : از نیمشب تا بر آمدن خورشید ، بهمان کتاب بصفحهٔ ۱٤۹و۱۷۱ نگاه کنید .

۸ — نیمروز =اَرِم‌پیتهوا arəm-pithwâ ازاَرِم arəm که‌جداگانه دربند۸ از همین‌هات آمده ودریادداشت شمارهٔ ٥از بند ۲ هات ۳۲ گفتیم از قیود است بمعنی درست ، بجا یا « آنچنان که شایدوسزاوار است .» و از پیتهواکه با واژهٔ پیتو pitu که در پارهٔ ۱۱ از یسنا۹ آمده ودرگزارش پهلوی پیت pît شده بمعنی خورش ، ازیك بنیاد است.بنابراین ارِم‌پیتهوا هنگامی است شایستهٔ خورش و آن گاهی است ازشبانروز که ناهار خورند یا نیمروز (ظهر) یاآنچنان که‌در بندهش فصل ۲٥ پارهٔ ۹آمده : رَپیتوین rapitvîn یعنی نیمروچ گاس nemrôč gâs (نیمروزگاه) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا رپیتهوا rapithwâ آمده یعنی‌نیمروز چنانکه‌درفر گرد دوم وندیدادپارهٔ ۱۰، رَپیتهوین rapithwina صفت است یعنی نیمروزی چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۲۸ و یسنا ۹ پارهٔ ۱۱،درپارهٔ رپیتوینگاه بگفتار پنجگاه در جلد خرده اوستا ص ۱٤۸ ـ ۱٥۱ و صفحه ۲٤٥ نگاه کنید .

۹ — شب = خشپا xshapâ در مهریشت پارهٔ ٥۰ نیزخشپا درفرس هخامنشی‌خشَپxshap درجاهای‌دیگر اوستاخشپ xshap هم آمده چنانکه در پارهٔ ٥ سروش هادخت یشت وجز آن، درپهلوی شپ هیئتهای دیگر این واژه خشَپن xshapan و خشَفن xshafn در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ٤٥ و آبان یشت‌پارهٔ ۱٥ و جز آن ؛ خشَفنیه xshafnya که در پارهٔ ۲۰ بهرام یشت آمده یعنی خورش شب یا شام ؛ خشافنیه xshâfnya

که دریسنا ٦۲ پارهٔ ۷ آمده با واژهٔ شام فارسی یکی است .

۱۰ — یادآور : در متن مَنَئُوتهری manaothrî از مصدر مَن man اندیشیدن ، پنداشتن، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

مَنَئُوتهری manaothrî بمعنی گردن که در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷ و در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۳۰ آمده ، ناگـزیر از بنیاد دیگر است، در اینجا یادآور میشویم منُوتهری در اوستا کـه درگزارش پهلوی گرتن شده ، در جایی بکار رفته که سخن ازگردن آفریدگان پاك ایزدی باشد در برابر گریوا grîva که از برای گردن آفریدگان ناپاك اهریمنی آمده چنانکه در فرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۷ ازبرای گردنهٔ کوه اَرِزور Arəzûra کوهی که بر زبر آن دیوها انجمن کنند ، بکار رفته است (نگـاه کنید بیـادداشت پارهٔ ۷ از فرگرد سوم وندیداد)

گریوا grîvâ در گـزارش پهلوی گریوك grîvak شده همین واژه است که درفارسی گریوه شده باید گردنهٔ کوه باشد درفرهنگها بمعنی کوه‌پست و پشتهٔ بلندگرفته شده ، اوحدی گفته :

دیده اند از پس گریوهٔ غیب رب خود را بدیدهٔ لا ریب

(فرهنك جهانگیری)

گریوپان grîv-pân درگزارش پهلوی پارهٔ ۹ از فرگرد چهاردهم وندیداد بجای کوئیریس (Kuiris) (بارتولومه.Barthol kuîrit نوشته) میباشد وچنین توضیح داده‌شده
= آنِ هیچ ترك اپاچ آن زره بست یعنی آن که ترك را (کلاه خودرا) بەزره بندد.
گریبان و گریواره بمعنی گردن بند (چون گوشواره) مانندگریوه از همین واژهٔ اوستایی گریوا grîvâ میباشد، درپهلوی گریو grîv

۱۱ — برگزیده،هوشمند،بخرد،فرزانه=چَزدَنگهوَنت cazdañhvant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۳ هات ۳۱ .

۱۳ - پیمان، وظیفه، فریضه، تکلیف = اَرِتهه aretha ، یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ هات ۳۳ .

ششمین بند

۱ - بدرستی = هَیتهیه haithya ، یادداشت ۹ بند ٥ هات ۳۰ .

۲ - نوید دادن ( ) از واژهٔ وَچ vač که در نخستین جمله هریك از نوزده بند این هات آمده بمعنی گفتن است، در اینجا باجزء فرَ . fra یعنی فراگرفتن، نوید دادن .

۳ - یاوری کـردن ( ) = دباز dəbaz در جاهای دیگر اوستا باز baz چنانکه در پارهٔ ۹ فـروردین یشت با جزء پئیتی آمده: paiti-baz بمعنی پناه‌دادن،نگاهداری کردن،دِبازَنگه dəbazanh که در بند ٦ از هـات ٤۷ آمـده یعنی یاوری، پناه ، نگاهداری ، پشتیبانی .

۴ - شناختن ( ) = چیش čish (= کَئیش kaêsh) نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

٥ - از برای واژهٔ جانور و صفت بارور نگاه کنید بیادداشت شماره ٥ بند ٥ هات ۲۹ .

٦ - خرّمی‌بخش : رانیُوسکِرتی ranyô. skərəti در بند ۳ ازهات٤۷ودربند ۲ازهات٥٠ نیز آمده وماننده همین بندصفت گئو gao گاو یا جانور و چارپا آورده شده و میتوان آن را به رامش دهنده و شادمانی بخشنده وخوشکردار گردانید ، درگزارش پهلوی به راتیه‌کرتار râtîh kartâr (رادی‌کردار) گردانیده شده، بارتولومه Bartholomae نخستین جزء این‌صفت‌را بواژهٔسانسکریت ranyati پیوسته‌وجزءدومی‌راکیِرتی kərəti ازمصدرکر kar (کردن) دانسته .

۷ - آفریدن، ساختن،پدیدآوردن = تَش tash

دربند آینده نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱

هفتمین بند

۱ - ارجمند ، بزرگوار = برخذ bərəxdha نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۹ هات ۳۲ .

۲ - فرزانگی = ویانا vyânâ ، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۹ .

۳ - پسر = پوتهر puthra ، در فرس هخامنشی نیز putra پوتر درسانسکریت پوتر putra در پهلوی پوس pus ، پوسر در فارسی پس و پسر و پور گوییم . در گاتها همین یکبار آمده اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم ، نگاه کنید بیادداشت ۷ بند ۱۱ هات ٤٥ .

پوتهر دراوستا از برای فرزندان و زادگان نیکان و جانداران سودمند ایزدی میآید ودربرابر هونو hunu که ازبرای زادگان اهریمنی ناپاك بکاررفته چنانکه دربند ۱۰ ازهات ٥۱ همچنین است در بخشهای دیگر اوستا چنانکه در آبان یشت پاره ٥٤ ومهریشت پارهٔ ۱۱۳ وزامیادیشت پارهٔ ٤۱ وجز آن. در یسنا ۹ در پاره های ٤ و۷ و۱۰ پوتهر puthra بمعنی پسراست دربرابر دختر، چه دراین پاره سخن از پسر ویونگهونت vîvanhvant (ویونگهان) است که ییم yima (جم) باشد ؛ وازپسر آتهویه Athwya (آتبین) که تهراِتئون Thraêtaona (فریدون) باشد، و ازپسران تهریت Thrita (اترط) که کرساسپ Kərəsâspa (گرشاسب) وبرادرش اورواخشیه urvâxshaya باشند، همچنین است در پارهٔ ۱۸ آبان یشت که ازپسر پئوروشسپ Pourushaspa سخن رفته که زرتهوشتر Zarathuštra (زرتشت) باشد ودر پارهٔ ۱۰٥ ازهمان یشت پسر اَئورونت اسپ Aurvat-aspa (لهراسب) که ویشتاسپ Vîštâspa (گشتاسب) یاد شده است چنانکه پیداست از این چند پاره که از برای نمونه بر شمردیم پوتهر puthra در برابر دختر بکار رفته یعنی از برای فرزند نر ، اما واژهٔ پوتهر در

پارهٔ ۱۱ فروردین یشت ناگزیر بمعنی بچه وفرزند است خواه نرو خواه ماده ، چه درآنجا سخن ازبچگانی‌است که هنوززاییده نشده ودرشکم مادراند . همچنین‌واژهٔ پوتهر دراوستا ازبرای بچهٔ جانوران بکاررفته خواه نرینه وخواه مادینه چنانکه در پاره های ۷ ــ ۱۰ ازآفرینگان گهنبار که از میش وگاو و مادیان وشتریاد شده واز برای بچه های آنها واژهٔ پوتهر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا بمعنی بره وگوساله وکره وبچه شتراست .

در پارهٔ ۱۶ ازفرگرد چهاردهم وندیداد از برای بچه سگ (توله) نیزواژهٔ پوتهرآورده‌شده‌است، اینگونه مثال دراوستابسیاراست.ازاین چندمثال که‌برشمردیم بخوبی دیده‌میشود که واژهٔ پوتهر که درفارسی پُس و پُسروپور شده دراوستا بهمین معنی و بمعنی بچهٔ نرینه ومادینه مردمان وچارپایان‌است.همچنین واژهٔ گئو . gao در اوستا که هم نام چارپایی است که در فارسی گاو گوییم و هم اسم جنس همهٔ جانوران سودمند .

۴ ــ دوستار = اوزِم . uzəma صفت است ازمصدراوز uz(aoz) درآمده که‌بمعنی گرامی داشتن یابزرگ وبلندداشتن‌وحرمت داشتن است چنانکه در بند ۹ از هات ۴۶ ، در گــزارش پهلــوی بلند اوزیتن ( ) buland-uzîtan یعنی بلندوبرشدن،ازهمین بنیاد است اوزیَه . uzya که‌نام‌یکی ازپارسایان است و در پارهٔ ۱۱۹ فروردین یشت یاد گردیده است و اوسمانَرَ . usmânara لفظاً یعنی ستوده وگرامی نران (مردان) یاکسی‌که مردان‌وی را بزرگ وبرتر دارند و نام دو تن از پارسایان است که در پارهٔ ۹۷ و پارهٔ ۱۲۰ فروردین یشت یاد شده‌اند .

۵ ــ پدر = پیتهر . pithr، یادداشت۲ بند۸ هات ۳۱.

۶ ــ کردن (.)= کَر . kar ،یادداشت۴ بند۹ هات ۳۰

۷ ــ همانا = تائیش . tâiš ،یادداشت ۹ بند ۱۱هات ۳۰ .

۸ ــ کوشیدن ( ) = اَوْ . av، یادداشت ۱۳ بند ۹

هات ۲۹ .

۹ - خردپاك (روان مقدس) = سپنتا مئینیو سپند مینو، یادداشت ٦ بند ۱ هات ۲۸.

۱۰ - دادار = داتَر dâtar درپهلوی‌نیزداتار ، در بند های ٦ و ۱۱ از هات ٥٠ نیز آمده ازمصدر دا dâ دادن ،آفریدن ، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۸ .

۱۱ - فراشناختن = فرَخشنی (Inf.) fra-xshnî، یادداشت ٥ بند ۱۱ هات ۲۹ ،

هشتمین بند

۱ - آموزش = آدیشتی â-disti ازمصدردیس dis نمودن ، شناسانیدن ، آموزانیدن ، آگاه کردن ، یادداشت ٥ بند ۱۳ هات ۳۳ .

۲ - بیاد سپردن = منـدائیدیائی mə̄ṇdâidyâi ، یادداشت ٥ بند ٥ هات ۳۱ .

۳ - دستور ، گـفتار ، سخن ، دستور و گـفتار ایزدی مـراد است : اوخذَ uxdha دربند۱۰ ازهمین هات نیزآمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ بند ٦ هات ۲۸ .

۴ - زندگی = اَنگْهو aṅhu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

٥ - پرسیدن( )=فَرَسْ fras پرس ، pərəs ، درآغاز هریك ازنوزده بند این هات آمده .

٦ - بدرستی = اَرِمْ arə̄m ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳۲ .

۷ - دریافتن ، دانستن ، آموختن = وَئِدیائی vaêdyâi (Inf.) از مصدر وید vid ،یادداشت ۷ بند٤ هات ۲۸ .

۸ - روان = اوروَن urvan ،یادداشت۲بند ٤ هات۲۸ .

بجای« چگونه » کا kâ ودربندآینده بجای‌آن کَتها

kathâ آمده است .

۹ – بخشایش = وُهو vohu صفت است، در فارسی به (خوب ، نیك) دراینجا چون اسم بکار رفته بمعنی بِهی ، خوشی ، نیکی یا دهش و بخشایش .

۱۰ – شادی انگیز یا شاد کننده = اورواخشنتْ urvâxshant، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰، درمتن اوستای گلدنر Geldner دربند ۸ ازهات ٤٤ نوشته شده ودرنسخه‌بدل و

۱۱ – رسیدن یابهره‌ورشدن ( ) = گم gam باجزء آ در پارهٔ ٥ از یسنا ۷۰ نیز باین فعل با همین پسین جمله ازبند ۸ از هات ٤٤ برمیخوریم، درمتن بجای آمده، نگاه کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 497

نهمین بند | **۱ –** ؛ **۳** – در متن آمده : کَتها موئی- یانْمْ- یئوش- دَئِنانْمْ- یَئوش- دان Kathâ - môi- yam - yaos - daênam-yaos - dâne

یئوش دومی افزوده شده، دروزن‌شعر زیادتی است باید برداشته شود .

نخستین یئوش باواژهٔ دانِ پیوسته است : یئوش دا = یئُوزْدا yaozdâ ، نخستین‌جزءاین فعل‌مرکب ، یئوش(= یئوزْ) برابر است باواژه‌سانسکریت yos ولاتینی jus (بنیاد واژهٔ Juste فرانسه)، دومین جزء ازمصدر دا dâ (دادن) میباشد. یئوزْدا یعنی درست کردن ، رسا ساختن، پاك کردن ، ازآلودگی بدرآوردن و از آلایش گناه پرداخته کردن . از اینکه در جمله بالا دو جزء یك فعل از هم جدا شده باز در اوستا مانند دارد : ازآنهاست مصدرمانْزدا maz-dâ یعنی بیاد دادن یا بخاطرسپردن که درپارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ بکاررفته ودوجزء آن ازهمدیگرجداشده، درمیان آنهاواژهٔ وَچَ vaca فاصله‌است،درآغازبند ٤ ازهات ۲۸ دیدیم که‌فعل منْ با جزء دیگرش دِدِ. dadê = man + dâ که مرادف واژه مانْزدا maz-dâ و بمعنی بیاد دادن و

بخاطرسپردن است، جداشده دو واژه میان آنها فاصله است: دو جزء فعل = زرزدا zraz-dâ که بمعنی اطمینان کردن وایمان داشتن است ودرپارهٔ ۲۶ درواسپ (گوش) پشت آمده ازهم جدا گردیده حرف چَه ča که ازحروف عطف است میان آنها فاصله است (چَه ča یا چا čâ چنانکه در گاتها و فرس هخامنشی بجای واو عاطفه است) از صفت زرزدا zarazdâ = (zrazdâ) دریادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن رفت .

یَئُوژدانگْه yaozdânh که دربند ۵ ازهات ٤۸ آمده ودرپارهٔ ۲۱ ازپنجمین فرگرد وندیداد باهمان جملهٔ گاتها تکرار گردیده، بمعنی رسایی و پاکی است . یَئُوژدا yaozdâ وواژه‌های دیگر ازهمین بنیاددر اوستا بسیار آمده بویژه درو ندیداد و گزارش پهلوی ، این واژه وواژه‌هایی که از آن در آمده به یوشداسرینیتن yôšdâsrênîtan و یوشداسریه yôšdâsrîh وجز آن گردانیده شده است وازبرای توضیح افزوده گردیده پاك کردن، ازگناه پاك داشتن (نگاه کنید بگفتار پادافراه درجلد وندیداد)

ازواژهٔ دین = دَئِنا daênâ که دراین بند و دربندهای ۱۰ و ۱۱ آمده در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتیم بسا بمعنی وجدان است .

۳ – نیك اندیش = هودانو hudânu، پیرو آیین مزد یسنا مراد است ، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ – بجای خداوندگار در متن آمده از واژهٔ پئیتی paiti ،دربند ٤ ازهات ۵۳ پَئِیثی paithi و در بند۱۱از هات٤۵ پَتی pati آمده‌درگزارش‌پهلوی‌پت pat شده‌ودرتوضیح بند ۱۱ از هات ٤۵ پس از پَت pat افزوده شده خوتای (خدای)، همین واژه است که در فارسی بَذْ یا بَدْ شده بمعنی مهتر و بزرگ و سرور و خداوند یا

صاحب و رئیس ودر جزء یك رشته‌از واژه‌ها چون موبد و هیربد و سپهبد ودرستبد (پزشك) واندرز بد وجزآن بجا مانده است .

در بند ٤ از هات ۵۳ واژهٔ پئیتهی paithi بمعنی شوهر بکاررفته همچنین دریسنا ۹ پارهٔ ۳۳ ودرارت یشت پارهٔ ۵۸ ، بسا در اوستا پئیتی paiti با واژه های دیگر آمیزش یافته : چون‌نمانُو پئیتی nmânô-paiti؛ ویس‌پئیتی vis-paiti؛زنتوپئیتی zantu-paiti ؛ دَئینگهوپئیتی daiñhu-paiti ، درپهلوی مان‌پَت ویس پت ؛ زندپت ؛ دهیوپت ،درفارسی‌میتوان خانخدا ودهخدا و مرزبان و شهریار گفت . نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ٤١ ازفرگرد هفتم وندیداد در جلد وندیداد .

۵ ـ نوید یا پیمان = a-sîšti ،یادداشت٦بند ۱۰ هات ۳۰ واژه اَسیشتی درگزارش پهلوی به تیژ (تیز)گردانیده شده ناگزیر با واژهٔآسیشتَ âsišta که صفت‌تفضیلی‌است ازآسو âsu (تند ، تیز) که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ٤ همین هات گذشت ، مشتبه شده است .

٦ ـ راستین=اِرِشو ərəshva ،یادداشت٤ بند٦ هات ۲۸ .

۷ ـ آموزاند= ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ همین هات .

۸ ـ مانند تو = ثْهواوَنت، بیادداشت۳ از بند ۱ همین هات نگاه‌کنید .

۹ ـ واژه‌ای‌که « دریك سرای » آوردیم بجای هَدَمْ ha-dam ( ) در بند ١٤ از هات ٤٦ نیز آمـده یعنی همان خانه،نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۴۵ .

۱۰ ـ آرام‌داشتن، جای‌گرفتن،خانه‌ساختن، ( )=شی shi ،نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۱۰ هات ۲۹.

دهمین بند

۱ – پیوسته یا یگانه وانباز ( ) از مصدر هَچ . hac یاری کردن ، همراهی کردن، پیوستن،انبازی کردن ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۲ – جهانی = گَیتها . gaêthâ ،یادداشت۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ – فزونی دادن، پیش بردن ، گشایش بخشیدن ( ) = فراد frâd ( )،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ و یادداشت شمارهٔ ۹ بند ١٤ هات ۳٤ .

۴ – پارسایی = آرمئیتی . ârmaiti،یادداشت۵بند۲هات۳۲ .

۵ – نگریستن،نگاه کردن( ) = دی . di ،یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ – کیش ، آیین ، آموزش = چیستی . čistî ،یادداشت٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ – بآرزو ، بخواهش = اوسَنْ . usan از مصدر وَس . vas که‌بمعنی خواستن وخواهشداشتن‌وآرزوکردن اسب (یادداشت ۱۲ بند۲هات ۲۹) دربند ۹ از هات ٤۵ نیز آمده . اوسن Usanنیزنام‌کسی است،همین واژه است که در فارسی کاوس شده . از کاوس ، دومین پادشاه کیانی ، پسر کَی اپیوه ، نوه کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده ، چنانکه درآبان یشت پارهٔ ٤۵ و بهرام‌یشت ۳۹ : کَوی اوسَنْ . . kavi Usan (کیکاوس) ، این نام بایستی در فارسی‌اوس باشد. کاوس نامی است کـه‌باعنوان کَی که دراوستاکوی Kavi آمده ، آمیزش یافته امایکبار دیگر هم این عنوان بدوپیوسته کیکاوس‌شده .بگفتار کیکاوس در جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲۲۷ ـ ۲۳٦ نگاه کنید .

۸ – بخشایش = ایشتی . îštî ،یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

یازدهمین بند

۱ – پارسایی مانند شمارهٔ ٤ از بند پیش و نیز میتوان بمعنی فرمانبری و فروتنی و نرمخویی گرفت در برابر

خیره‌سری و برتنی و درشتخویی.

۲ ـ گراییدن ( ) ازمصدر گَم gam (گامیدن، رفتن)، باجزء وی= vî-gam یعنی راه یافتن و گستریدن و نفوذ کردن.

۳ ـ گفتن ( ) از مصدر وَچ vač.

۴ ـ برای این یا «ازینرو» = آئیش âis، یادداشت۶ بند۲ هات۳۱.

۵ ـ درآغاز یانخست = پئوورو یه paouruyê، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰.

۶ ـ برگزیدن ( ) ازمصدر وید vid جستن، پیدا کردن، بدست آوردن، با جزء fra یعنی فراجستن، برگزیدن. یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹.

۷ ـ دیگران = اَنیَه anya، یادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۸ ـ بجای « خرد » مَئینیو mainyu آمده که در فارسی مینو گوییم. این واژه را گاهی بمعنی خرد گرفتیم و گاهی بمعنی روان. یادداشت۲ بند۲ هات ۳۰.

۹ ـ بدخواهی = دوَاِشَنگه dvaêshanh، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸.

۱۰ ـ نگرستن ( ) = سپَس spas، دربند۶ از هات۲ ه نیز آمده، درگزارش پهلوی پاسپانیتن پاسیدن، پاسداشتن، پاسبانی کردن، نگهبانی کردن. واژهٔ سپس spas در اوستا بمعنی پاسبان نیز آمده چنانکه در مهر یشت در پاره های ۴۵ ـ ۴۶ و جز آن، بهمین معنی است سْپَشتَر spaštar چنانکه درهرمزدیشت پارهٔ ۱۳، سْپَسَنْ spasan صفت است یعنی پاسدارنده چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۲۸ آمده. این دو واژه پسین درگزارش پهلوی به پاسپان گردانیده شده است؛ سپَشیتی spashiti که در زامیاد یشت پارهٔ ۶ آمده یعنی

پاس ، نگاه .

دوازدهمین بند | **۱** – سخن‌داشتن(𐬟𐬭𐬀𐬯𐬀 .) = پَرِس 𐬞𐬀𐬭𐬆𐬯. parəs (فْرَسْ 𐬟𐬭𐬀𐬯𐬀. fras) کـه در آغاز هر یك از نوزده بند این هات آمده ، دراینجا بمعنی گفتگو کردن و سخن داشتن است .

۲ – یا = وا 𐬬𐬁. vâ برابرواژهٔ لاتینی ve از حروف ربط است.درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ ، هات ۳۳ بند ۳ ، هات ٤٥ بند ۱۱ ، هات ٤٦ بند ٤ و جز آن .

۳ – پیروراستی=اَشَوَنْ 𐬀𐬴𐬀𐬎𐬎𐬀𐬥. ashavan؛دروغپرست = دْرِگْـوَنت 𐬛𐬭𐬆𐬔𐬬𐬀𐬥𐬞. drəgvant ، ازاین دوواژه‌پیرودین راستین یامزدیسناوپیروکیش دروغین یا دیویسنا اراده میشود. نگاه کنیدبیادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ وبند٤ از هات ٤٦ .

۴ – کدام یك = کتار 𐬐𐬀𐬙𐬁𐬭𐬀. katâra .

۵ – دشمن ، بدخواه ، کینه‌ور = اَنگرَ 𐬀𐬢𐬭𐬀. angra درپهلوی گنّاك ۲ا𐬥𐬀𐬐 ، در بخشهای دیگـر اوستا اَنْگرَ 𐬀𐬢𐬭𐬀. aṅgra با واژه مَئینیو یامَئینیو : 𐬀𐬢𐬭𐬋. 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬎. aṅrô mainyu ؛ 𐬀𐬢𐬭𐬋. 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀. aṅrô mainyava درپهلوی گنّاك مینوك gannâk mênûk ، درفارسی اهریمن گوییم یعنی گوهر تیره یاخردخیره وروان‌پلید (روح خبیث وشریر)، نگاه کنیدبیادداشت۲ بند ۳ هات ۳۰ . دراین بند۱۲ ازهات ٤٤ ازانگرَ angra اهریمن اراده نشده، بلکه دشمن و بدخواه مراد است چنانکه دربند ۱٥ از هات ٤۳ بهمین معنی بکار رفته امادربند ۲ از هات ٤٥ اهریمن مراد است .

٦ – بخشایش = سَوا 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬁. savâ سود : سود جاودانی ایزدی مراد است‌یابهره وبرخی که درروزپسین مایهٔ رستگـاری است یعنی بخشایش ایزدی،بهمین معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ ازهات٤۳ وبند ۷ ازهات ٤٥ وبند ۱ از هات ٤۸ و بند ۱٥ از هات ٥۱ ، نگاه کنید بیادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۷ - ستیزه کردن ، پرخاش کردن ([Avestan]) = پئیتی‌اَر [Avestan] paitî-ar پیکار کردن ، پذیره آمدن ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ - بجای چیست درمتن [Avestan] cyañhat آمده : باید چی [Avestan] čî که ازقیوداست بمعنی چه ، ازانگهَت‌که از مصدر اَه [Avestan] ah (هستن، بودن) درآمده ، جدا شود . نگاه کنید به :

Mills , Sacred Books of the East, Vol. XXXI, P. 117 ; A Dictionary of the Gathic Language, Vol. III, P. 198; Bartholomae, Altiranisches wörterbuch SP. 276 F. U. 584.

۹ - پنداشتن، اندیشیدن([Avestan])= مَن [Avestan] man،یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹ نگاه‌کنید .

سیزدهمین بند

۱ - دروغ = دروج [Avestan] druj: ازین‌واژه‌پیروان کیش دروغین دیویسنا ارادهٔشده، همچنان دربند٤ ازهات۳۳.

۲ - درمتن آمده : نیش،اَهْمَت،آ، نیش، ناشاما nîš-ahmat-â-nîš-nâshâmâ [Avestan] دراین جمله واژهٔ نیش [Avestan] nîsh دومی افزوده شده در وزن شعر زیادن است باید برداشته شود. ناشاما از مصدر ناش [Avestan] nâsh (بردن) با جزء نیش، (= نیز [Avestan] niz) : نیش ناش [Avestan] nîs-nâsh یعنی دور کردن ، بیرون بردن ، دور راندن، برکنار ساختن .

در یسنا ٦١ پارهٔ ٥ نیز بهمین فعل بر میخوریم یعنی‌که همین جمله ازبند ۱۳ هات٤٤ درآنجا تکرار شده ، درگزارش پهلوی بجای آن نیتن [Pahlavi] nîtan = (در هزوارش [Pahlavi] دزلونتن dzluntan) یعنی‌کشانیدن و بدر بردن ، آورده شده . در یادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند ۲۰ هات ۳۱ دیدیم‌که نیتن در پهلوی با واژهٔ اوستایی نی [Avestan] nî (کشانیدن) یکی است .

واژهٔ ناش با جزء فرا : فراناش frâ-nâsh دوبار در پارهٔ ۵ از آفرینگان گهنبار آمده و در گزارش پهلوی بورتن (بردن) شده است ، در پارهٔ ۱۲ از زامیاد یشت با جزء نیش nis و پئیتی paiti آمده یعنی دگرباره راندن ، دوباره کشانیدن. آ ...ناش â...nâshê که در بند ۱٤ ازهمین هات آمده (با جزء آ) نیز بمعنی آوردن است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ آن بند .

۳ – پُر = پِرنَ pərəna، درپهلوی پور pur ، پرنَ pərəna نیزدر اوستابمعنی پَر(پرمرغ) استچنانکه دربهرام یشت پارهٔ٤٤، پرن بمعنی پُرصفت است(اسم مفعول) ازمصدر پَرْ par یعنی پُر کردن، انباردن که دربند۱۰از هات۲۸ برخوردیم. پر باجزءهام: ham-par درپارهٔ٤۸ازچهارمین فرگرد وندیداد آمده،درپهلوی هنبارتن han-bârtan ودرفارسی انباردن(انباشتن) گوییم . ازهمین بنیاد است انبار . پر par نیز بمعنی گذشتن و گذرکردن است چنانکه دربند ۱۰ از هات ٤٦ باجزء فرا frâ (فرُو)آمده است، همچنین در پارهٔ ٦ از یسنا ۱۹ بمعنی گذرانیدن است ، درپهلوی ویتارتن vitârtan گذشتن ، در پارهٔ ۲۷ از فرگرد سوم وندیداد با جزء آ بمعنی گذرکردن ، فرا رسیدن و درآمدن . در پارهٔ ۱ از خورشید یشت با جزء نی ni آمده بمعنی فرو بردن . پایین آوردن و جز آن . همچنین پَرْ par بمعنی بسزا رسانیدن است چنانکه در پارهٔ ۱۷ از فرگرد چهارم وندیداد وبمعنی برابر کردن ودرست کردن ودرگذرانیدن گناه وجبران کردن است چنانکه در پارهٔ ۲۷ از فرگرد۱۹ وندیداد وباجزء پئیتی paiti درپارهٔ ۱۰۷ ازفرگرد ۸ وندیداد . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ٤۸ .

۴ – نافرمانی = اَسروشتی a-srušti ، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ – کوشیدن( )ازمصدردیو div (بارتولومه

نوشته 1 dyav در ص . (Sp. 761) همین یکبار در اوستا آمده باجزء آ â .

۶ – پیوستن ( ) = هَچ hač ،یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۷ – پرسش = فِرَسا fərasâ، یادداشت٤ بند۷ هات ٤۳ .

۸ – آرزوداشتن( )=کَن kan درباره های ۱۱ ـ ۱۲ ازفرگرددوم هادخت‌نسك بمعنی دوست داشتن است، بمصدر کا kâ که از همین ریشه وبمعنی خواهشداشتن وآرزو کردن است دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ از هات۳۳ برخوردیم ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ هات ۲۸ .

کَن kanنیز دراوستابمعنی کندن‌است ، درپهلوی کنتن .

چهاردهمین بند

۱ – سپردن ( ) از مصدر دا dâ دادن، دربند ۸ ازهات ۳۰ نیز از سپردن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

۲ – برافکندن= نی مِرانژدیائی ni-məraž-dyâi (Inf.)،درگزارش‌پهلوی(= زند)مرنجینیتن mrenjênîtan (میرانیدن تباه‌کردن)،ناگزیرمِرانژدیائی ازمصدرمَرِچ marəč (تباه‌کردن،میراندن کشتن) پنداشته شده(نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸بند۱هات۳۱) اما مِرانژدیائی از مصدر مَرِز marəz در آمده ، مصدری‌که در پهلوی مالیتن ودرفارسی مالیدن شده ، این واژه با جزء نی nî بمعنی فرو مالیدن و بزیر افکندن و پست‌کردن است .

۳ – دستور=مانثهر mathra ، یادداشت ٦ بند ٥ هات ۲۸ .

۴ – آیین=سِنگَهَ sə̄ngha، یادداشت۷ بند۱۱هات ۳۱.

۵ – شکست یاگُسستگی=سینا sinâ،ازمصدر سیدْ sid ، (بارتولومه .Bartho نوشته saêd) دربارهٔ ٥٤ تیر یشت با جزء parôit وجزء ava ( )آمده،درفارسی گسستن

(گسلیدن) .

۶ — سترگ یا نیرومند وزورمند = اِمَ وَنت ǝmavant، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۷ — دادن = داوُئی . dâvôi (Inf.) یعنی دادن ، رسانیدن، از مصدر دا . dâ ، دربند ۲ ازهات ۲۸ نیز بواژهٔ داوُئی برخوردیم، دربند ۹ از هات ۵۱ باجزء اَئیبی . aibî بآن خواهیم برخورد، بمعنی گذاردن و نهادن.

۸ — رنج ، آزار ، تنگی ، تباهی ( ) = دوَفش . dvafsha، دربند ۸ از هات ۵۳ ( ) دْوَفشَنگْه . dvafshanh آمده، درگزارش پهلوی درهر دو بنداین واژه ازمصدر دَبَ dǝb (فریفتن) دانسته شده، از اینرو برخی ازدانشمندان آنرا بمعنی فریب و برخی دیگر بمعنی فریفتار گرفته‌اند، بواژهٔ دَفشنیه . dafshnya (از مصدر دَب) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ هات ۳۵ نگاه کنید و به Geldner : Beiträge zur kunde der indogermanischen sprachen B. 14 S. 27 ; Bǝrtholomäe : Arische Forschungen Heft 2 S. 177.

۹ — ستیزه = آنْستَ . asta ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۴۳ .

۱۰ — آوردن : در متن â. iš. dvafshǝŋg. Mazdâ. anâshê دروارهٔ آناش ِ . anâshê حرف آ . در سرواژه زیادتی است بایدازبرای وزن‌شعرازمیان برداشته شود. ناش ِ باجزء آ = آ ... ناش ِ ... . â...nâshê (Inf.) از مصدر ناش . nâsh درآمده که درشمارهٔ ۲ از بند پیش گذشت .

پانزدهمین بند

۱ — پس آیا = یَزی . yazî، دربند ۶ همین هات نیز بآن برخوردیم ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱ .

۲ — توانابودن، توانستن ( )=خشی . xshi، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸ .

۳ – پناه دادن = پوئی pôi (Inf.) دربند آینده نیز آمده ودرگزارش پهلوی پانَك Pânak پناه (واژهٔ پهلوی بند ۱۵ روشن نیست) از مصدر پا pâ پناه دادن و برکنار داشتن، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۴ – سپاه = سپادَ spâda ، درجاهای دیگر اوستا سپاذَ spâdha چنانکه درپارهٔ ۶۸ آبان یشت و پارهٔ ۳۶ مهریشت و پارهٔ ۴۳ بهرام یشت وجز آن، درپهلوی ( ) ودرفارسی سپاه ، درفرس هخامنشی سپادَ چنانکه درنام تَخمَ سپادَ Taxmaspâda که یکی ازسرداران داریوش بود ودریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ٤۳ گذشت .

۵ – ناسازگار = اَن اَئوچَنگْه an-aočanh ، ترجمهٔ آن درگزارش پهلوی روشن نیست، نخستین جزء این صفت که اَنْ an باشد پیداست که ادات نفی است بمعنی «نه» وجزء دیگر را که اَئوچنگه aočanh باشد ، برابر واژهٔ سانسکریت akas دانسته اند بمعنی آسودگی وآسایش و رامش و بهبودی بنا براین اَنْ اَئوچنگه یعنی ستیزه جو وکینور ، بی رامش و بی سازش یا ناسازگار .

٦ – بهمرسیدن (...) = هانْم گَمْ ham gam ، نگاه کنید بیادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۰ .

۷ – پیمان = اوروانَ urvâta ، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸ – استوار بودن ( ) از مصدر دَرِزْ darəz استوارکردن، بستن ، پایدارکردن . درگزارش پهلوی بستن ، درپاره ۵۵ تیریشت باجزء آ آمده: â-darəz ، درپارهٔ ۳۱ ازفرگرد سیزدهم وندیداد باجزء نی آمده نی دَرِزْ ni-darəz وبازدرهمان پاره ازفرگرد ۱۳ وندیداد باجزء فرا و نی باهم آمده frâ-ni-darəz ودر پاره ٤۹ از فرگرد نهم وندیداد با جزء هَن آمده : han-darəz وجز آن. ازهمین بنیاد است واژهٔ فارسی درز(درز جامه ؛ درزی = خیاط ؛ درزن=

سوزن) برابر دَرِزَ daraza یعنی بند، بست. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵ بند ۸ هات ۵۳ .

۹ – پیروزی = وَنَنا vananâ، یادداشت شمارهٔ ۸ بند ٤ هات ۳۱.

شانزدهمین بند

۱ – پیروزگر = وِرِتهرَجَنْ vərəthraǰan صفت است. در گزارش پهلوی پیروزکریه pêrozkarîh ، در توضیح آمده زتار ویناسکاران zatâr-i-vinâskârân (زننده گناهکاران) وِرِتْهرَ vərəthra بمعنی پیروزی دراوستا بسیار آمده چنانکه در فروردین یشت پارهٔ ۲٤ و یسنا ۷۱ پارهٔ ۸ وجز آن. وِرِتْهرَ vərəthra نیز بمعنی سپر است یا سلاح دیگری که تن بپوشاندو نگاهداری کند ازمصدر وَر var که بمعنی نهفتن و پوشانیدن است. وِرِتْهرَغْنَ، vərəthraghna نام‌فرشتهٔ پیروزی‌است‌و بهرام یشت در نیایش اوست،همین واژه است که در فارسی بهرام‌شده، بیستمین روز از ماه راکه باین فرشته سپرده شده بهرام روز نامند،درجاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم دراینجا بیش ازاین نباید ، نگاه کنید بجلد دوم‌یشتها ص ۱۱۲ ـ ۱۱۹ و بجلدخرده اوستا ص ۲۰۸ .

۲ – آیین = سِنگَهَ sāṅgha ،یادداشت ۷ بند۱۱هات ۳۱ .

۳ – کسانی که هستند : در متن هنتی hə̄ntî صیغهٔ جمع حاضر است بمعنی هستند ازمصدر اَه ah هستن، بودن بمعنی آفریدگان و آنانی که هستند و پیکر هستی دارند یا موجودات ، بکاررفته است چنانکه دربند٦ ازهات٤٥ و دربند ۱۰ از هات ۵۱ بهمین معنی است .

۴ – پناه بخشیدن = پُوئی pôi مانندیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند پیش .

۵ – آشکارا = چیتهرا čithrâ، یادداشت۱ بند ۲۲هات ۳۱ .

٦ – آگهی دادن ( ) = چیش čish ،یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ – برگماشتن = دانْم dam (Inf.?) از مصدر دا داذن.

۸ – از برای واژهٔ رد = رَتو ratu و صفت درمان بخش زندگی یاپزشك زندگی = اَهوم بیش ahûm-biš نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۹ هات ۳۱ .

۹ – فرمانبری= سِرَئوش səraosha، یادداشت ٤ بند ٥ هات ۲۸ .

۱۰ – روی کردن ( )ازمصدرگَم gam آمدن ، گامیدن ·

۱۱ – خواستن ( )= وَس vas ،یادداشت۱۲ بند۲ هات ۳۰ .

هفدهمین بند ۱ – بجای کام‌دل‌درمتن‌زَرَ zara آمده جز همین یکبار دیگر دراوستا نیامده بمعنی کامه و مقصود است .

۲ – ساختن ( ) ازمصدرکَر kar کردن ، ساختن، یادداشت٤ بند ۹ هات ۳۰ .

۳ – پیوستن‌یاپیوستگی= آسکیتی â-skitî ( ) از مصدر هَچ hac ،یادداشت ۹بند ۹ هات ۳۳ .

۴ – گفتار( )=وَچْ vac ،یادداشت۷بند۱۱هات۲۸

۵ – کارساز= اَئِشَ aêsha ،یادداشت ٤ بند ۹ هات۲۹ .

٦ – آن = اَوَ ava ، در تأنیث اَوا avâ ضمیر اشاره است، دربند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ٦ ازهات ۳۱ بآن برخوردیم، دربند ۱۹ همین هات نیز آمده .

۷ – دستور = مانْثْرَ mathra ،یادداشت ٦ بند ٥ هات ۲۸ .

۸ – دربارهٔ رسایی وجاودانی یا خرداد وامردادکه دربند ۱۸ همین هات نیز

آمده یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۹ – درآمیختن ، یگانه شدن ، بهم پیوستن و آمیزش کردن درمتن سروئی بوژْدیائی آمده: سروئی srôi (Inf.) ازمصدرسَر sar(پیوستن انجمن کردن) و از همین بنیاد است سَرِ sarə که در بند ۳ ازهات ٤۹ آمده (یادداشت۳بند۲۱ هات۳۱) ؛ بوژدیائی bûzdyâi (Inf.) از مصدر بو bû بودن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۸ هات ٤۳ .

۱۰ – بهره ور ، برخوردار = راتِهِم râthəma،درگزارش پهلوی بهار bahâr، در بند ٦ ازهات۵۳ نیز آمده بمعنی بسته وپیوسته (متعلق) و پیرو است ، صفتی است که از مصدر راتْهه râth درآمده یعنی از آنِ کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه دربند ۹ ازهات ۵۳ آمده،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از آن بند .

هجدهمین بند

۱ – مزد = میژدَ mîžda دربند ۱۹ نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۳ هات ۳٤ .

۲ – ارزانی شدن،بچیزی سزاوارگردیدن ( ) = هَنْ han ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ٦ هات ۳۲ .

۳ – مادیان : اسپَ aspa ، درپهلوی ودرفارسی اسپ، مادینهٔ آن اسپا aspâ ، اسب ماده، مادیان .

۴ – بجای «بانر» در متن ارشن وَیتی arshnavaitî آمده صفت است، درتذکیر اَرشن وَنت arshnavânt یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه‌مند وبا (جفت) نر،ازاین صفت اسپ مراداست،بنابراین مادیان با جفتش که اسب باشد ، این صفت از واژهٔ اَرْشَن arshan ساخته شده کـه نخست بمعنی مرداست در برابر زن = هائیریشی hâirishî که در یسنا ٦۵ در پاره های ۲ و ۵ وارت یشت پارهٔ ۵۸ ، در برابرجهیکا ǰahikâ (زنِ بدکردار) آمده است ، دوم ارشن بمعنی اسپ نر

است چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۲۰ ، در پارهٔ ۱۲ بهرام یشت از برای شتر نر آمده‌است . سوم ارشن بمعنی مرد و دلیرویل آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ۸۶و زامیادیشت پارهٔ۵۲،اَرشَن 𐬀𐬭𐬱𐬀𐬥 . arshan بمعنی نر بسابانامهای چارپایان آمده ، ازبرای بازشناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه درپارهٔ ۳۱ بهرام یشت وپارهٔ ۱۰ دین یشت با واژهٔ اسپ آمده ؛ درپارهٔ ۷ بهرام یشت وپارهٔ ۵۵ ارت یشت باواژهٔ گاو آمده ؛ درپارهٔ ۳۷ ازفرگرد نهم وندیداد ودرپارهٔ ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد باواژهٔ شتر آمده وجز آن ، درپهلوی گوشن ... یا وُشن ودرفارسی گُشن گوییم نظامی گوید : زدشت‌رملکه (؟) در هرقرانی بگُشن آید تکاورمادیانی
(خمسهٔ نظامی چاپ بمبئی جلد دوم صفحهٔ ۱۹)

گشن درفارسی چنانکه دراوستا بمعنی همهٔ چارپایان نراست چون گشن اشتر ومیش گشن و گشن بز که درمقدمة‌الادب زمخشری آمده (چاپ لیپسیك ص۷۱-۷۳) همین واژه است که درنام گشنسپ (= گشن اسپ) بجامانده : آتشکدهٔ آذرگشنسپ (= گشسپ) درآذربایجان وجُشنسف، شاهِ فدشوارگر(پتشخوارگر) درطبرستان که نامهٔ معروف تنسر بدو فرستاده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۲۳۹ . ارشن Arshan نام یکی ازشاهزادگان کیانی است ، نوهٔ کیقباد (کی آرش = کیارش) در فروردین‌یشت پارهٔ ۱۳۲ ودرزامیاد یشت پاره ۷۱ باپادشاهان کیانی یادشده، نگاه کنید بنام خشیارشن xsayârsan(خشیارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ ازهات ۲۸، بجلد دوم یشتها ص ۲۲۵- ۲۲٦ و ص ۲۲۸نیز نگاه‌کنید . واژهٔ دَئِنو 𐬛𐬀𐬉𐬥𐬎 . daênû بمعنی ماده دربرابر ارشن 𐬀𐬭𐬱𐬀𐬥 . arshan (نر)دراوستا بسیار آمده،درپارهٔ٤۲ازفرگرد هفتم وندیداد با نامهای چارپایانی چون خروگاو و اسب وشتر بکاررفته ، از برای بازشناختن این ستوران ازنرهای آنها درپهلوی دِنوتك ... denûtak = ماده آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ٤۲ هفتمین فرگرد وندیداد نیز نگاه شود .

۵ - شتر=اوشتر 𐬎𐬱𐬙𐬭𐬀 . uštra

۶ – پیمان داده شده = . از مصدر وَت vat با جزء ائیپی . aipi بمعنی دانستن و آگاه‌شدن و دریافتن در فرگرد نهم وندیداد در پاره‌های ۲ و ۴۷ و ۵۲ و در یسنا ۹ پارهٔ ۲۵ و در پاره های ۶–۷ از یسنا ۳۵ (هفت‌هات) با جزء فرا . آمده است، در این بند ۱۸ از هات ۴۴ بمعنی پیمان (وعده) دادن است .

۷ – بخشایش = داونگها . dâ̊nhâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱ هات ۳۴

نوزدهمین بند

۱ – بجای درست پیمان اِرِزاوخذَن . ərəz-uxdhan آمده، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و بواژهٔ اِرِزاوخذائی . ərəz-uxdhâi در یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ – سزا = مَئِنی . maêni ، یادداشت ۱ بند ۱۵ هات ۳۱.

۳ – نخست = پئُوارورِیه . paouruyê ، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ – پایان = آپَم . apāma، یادداشت ۵ بند ٤ هات ۳۰ .

۵ – آگاه بودن ( ) = وید . vid ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸ .

بیستمین بند

۱ – بجای «هرگز» چیتِهنا . čithənâ (+) در گزارش پهلوی چیگون هکرچ چگونه هکرز = هرگز .

۲ – بجای خداوند خوب هوخشَتهر . hu-xshathra آمده یعنی خوب شهریار (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) ، درگزارش پهلوی خوتای xᵛatâi خدای (= انهوما).

۳ – دیدن = . دربند ۲ از هات ۵۰ .

ازمصدر پانگه pâṅh بمعنی دیدن،بامصدر پا pâ بمعنی نگاهداشتن و پاییدن که در یادداشت شمارهٔ۳ از بند۱۱ هات ۲۸ گذشت، از یك بنیاد است. بارتولومه Bartholo. و گلدنر Geldner و لومل Lommel و بسیاری از دانشمندان دیگر بهمین معنی گرفته‌اند و برخی دیگر از مصدر پَرت parət که بمعنی پیکار کردن و جنگیدن است ، گرفته اند از مصدری که واژه پَشِنا pashənâ پیکار ، نبرد ، در آمده است .

۴ — چگونه = یائیش yâis ، یادداشت شمارهٔ ۵ بند۷ هات ۳۲.

۵ — اوسیج usij همین یکبار در گاتها آمـده ، در جا های دیگر اوستا از او یاد نشده ، باید مانند کَرَپن karapan از پیشوایان دیویسنا باشد. ازاوسیج و کرپن چنانکه از کوی kavi جداگانه سخن رفت ، به بند های۱۵ـ۱۴ از هات ۳۲ نیز نگاه شود .

٦ — خشم = اَئِشِمَ aêshəma، یادداشت۵ بند ۱ هات ۲۹ .

۷ — همیشه = آنمَن anman ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۸ — نالانیدن ( ) = رود rud ، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ — پروردن ( ) از مصدر میز miz (مَئِز maêz)این معنی ومعنیهای دیگرچون پرستاری کردن ونگهداری کردن وجز آن از خود جمله بر میآید. miz (مَئِز maêz) نیز بمعنی میزیدن (شاشیدن)است چنانکه در پارهٔ ٦ از فرگرد سوم وندیداد و جز آن ، در پهلوی نیز میزیتن

۱۰ — گشایش بخشیدن = فرادَئِنگهِ frâdaiṅhê (Inf.) از مصدر فراد frâd، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۹ بند ۱٤ هات ۳٤ .

۱۱ — کِشت وورز،کشاورزی، برزیگری = واستَر vâstra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۲ هات ۲۹ .

اُشتَوَدگات : یسنا ، هات ۴۵

نخستین بند

۱ — شش بند نخستین این هات با اَتْ فرَوَخْشیا at-fravaxshyâ . آغاز یافته و پیوستگی آنها را بهمدیگر میرساند .

۲ — اکنون = نو . nû ، نون، کنون، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۲۹.

۳ — گوشدادن ( ) = گوش . gush (= گئوش . gaosh) گوشیدن ، شنیدن ، نیوشیدن. یادداشت ۳ بند ۸ هات ۲۹.

۴ — شنیدن (.) = سرو . sru ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰ .

۵ — نزدیك = اَسْنَ . asna ، درگزارش پهلوی (= زند) نزدیك ایکدیو

۶ — دور = دورَ . dûra ، در پهلوی نیز دور . ، یادداشت ۱۰ بند ۱۴ هات ۳۲ .

۷ — خواستن ، جویا شدن ، آرزو داشتن ( ) = ایش . ish (اَئِش . aêsh) ، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸. واژهٔ « آموزش » که نگارنده از برای نمودن معنی افزوده ، برابر است با آنچه در گزارش پهلوی همین بند افزوده شده : ائیرپتستان کرتن ، دربارهٔ واژهٔ ائیرپتستان برابر واژهٔ اوستایی اَئِتهرَ . aethra (آموزش) که واژهٔ هیربد (= آموزگار) از آن درآمده ، بجلد دوم یشتها ص ۲۷۹ نگاه کنید .

۸ — ضمیر های « آن » و « او » ازخود جمله بر نمیآید که از برای کیست زیرا چنین اسمی درپیش نگذشته ، بارتولومه Bartholomae آنها را از برای مزدادانسته

اما گلدنر، Geldner ازبرای آموزگار یا پیشوای دروغین .

۹ ــ بیاد سپردن ( ) = مـزدا maz-dâ ، یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱ هات ۳۰ .

۱۰ ــ چیتهر čithra هویدا ، پیدا، آشکار، پدیدار. یادداشت ۱ بند ۳۲ هات ۳۱ .

۱۱ ــ آموزگاربد = دوش سستی dus-sasti ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۱۲ ــ دیگرباره، دیگر = دئیبیتیه daibitya ، در بخشهای دیگر اوستا بیتیه bitya ، درفرس هخامنشی دوویتیه duvitiya، درتأنیث دئیبیتیا daibityâ ، در پهلوی دِتیکر ditikar یادتیکر تر ditikartar ازاعداد وصفی است از واژهٔ دْوَ dva (دو) درآمده است .

۱۳ ــ زندگی ، جهان ، هستی = اَهو ahu، دربند های آینده نیز آمده (اَنگهو)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ هات ۲۸، درگزارش پهلوی، جهان دیگریا روزپسین دانسته شده : په آن دِتیکر ترژمان به تن پسین (یعنی زمان دیگر ، در جهان پسین) .

۱۴ ــ تباه کردن ، نیست کردن، میرانیدن ( ) = مَرنچ marəṇč ، یادداشت ۸ بند ۱ هات ۳۱.

۱۵ ــ بجای کیش، وَرَنَ varana آمده دربند آینده نیز آمده یعنی باور (عقیده ، ایمان)، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰ .

۱٦ ــ بد، زشت، نکوهیده = اَکَ aka ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰ .

۱۷ ــ بجای گـرواند ( ) = آوِرِتی â-vərətî بمعنی گروش و اعتقاد وایمان است ، از بنیاد همان واژه ای که درشمارهٔ پیش گذشت، ازمصدر وَرْ var گروانیدن ، گرویدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بنده هات ۲۸ .

دومین بند

۱ ـ بجای گوهر مئینیو mainyu آمده در فارسی مینو ، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰ .

۲ ـ سپَنیَنگه spanyañh ، بواژهٔ سپنتَ spənta (سپند) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود .

۳ ـ چنین (نیز)=اوئیتی ûitî ، درجاهای دیگر اوستا uiti چنانکه دریسنا ٤ پارهٔ ٤ و جز آن .

۴ ـ پلید، ناپاك= انگرَ angra ،دراین جاازاین واژهاهریمن اراده شده در برابر سپند مینو، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ بند ۱۲ هات ٤٤ .

٥ ـ « نه » و «ونه» : بجای نخستین نوئیت nôit و بجای دومین نئِدا naêdâ آمده، در پخشهای دیگر اوستا نئِذا naêdhâ چنانکه درمهریشت پارهٔ۱۹.دربند٦ ازهات۲۹ نیز به نئدا naêdâبرخوردیم و در بند ۲ از هات ٤۹ نیز خواهیم برخورد .

٦ ـ واژه‌هایی که به منش و آموزش وخرد وکیش (= باور ، اعتقاد) وگفتار وکردار ودین وروان گردانیدیم برابراست باواژه‌های اوستایی ازروی ترتیب : مَنَنگه manañh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸) ؛ سِنگهَ sə̄ngha(یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱) ؛ خْرَتو xratu(یادداشت ۸ بند ۱ هات ۲۸) ؛ وَرَنَ varana (یادداشت ۷ بند۲ هات ۳۰) ؛ اوخذَ uxdha (یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۸) ؛ شیئُوتَهنَ šyaothana (یادداشت ٥ بند ۱ هات ۲۸) ؛ دَئنا daênâ(یادداشت۲ بند۱۱هات ۳۱) ؛ اورْوَنْ urvan (یادداشت۲ بند ٤ هات ۲۸) .

۷ ـ سازش کردن ( ) = هَچ hač انبازی کردن ، پیوستن ، یادداشت ۹ بند۹ هات ۳۳ .

سومین بند

۱ - آیین، گفتار ایزدی، سخن مینوی = مانْثر mathra، یادداشت ٦ بند ٥ هات ۲۸ .

۲ - ورزیدن ( ) = وَرِزْ varəz، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۲۹ .

۳ - اندیشیدن ( ) = مَن man، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

۴ - پایان، انجام = اَپِم apəma، یادداشت ٥ بند ٤ هات ۳۰ .

۵ - وای، افسوس، دریغ، دردا = آوُئی avôi، از کلمات اصوات است، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژهٔ وَیوئی vayôi که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده و واژهٔ آوُیَه âvôya که در پارهٔ ۱٤ اردیبهشت یشت و بسا درجا های دیگر آمده . درگزارش پهلوی اناك anâk، اناکیه anâkîh که در پهلوی بمعنی درد و رنج و گزند است .

واژهٔ آوَه که درفرهنگهای فارسی بمعنی آه و وای و افسوس گرفته شده همان آوُیه اوستایی است . بواژهٔ اَوَئِتات avaêtât در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ - برزیگر = وَرِزیَنْتْ varəzyant صفت است، ورزنده ازمصدر وَرِزْ varəz ورزیدن، بآغاز گفتار پیشه‌وران نگاه کنید .

۲ - دختر = دوگِدَرْ dugədar، دربند ۳ ازهات ۵۳ نیز آمده در بخشهای دیگر اوستا دوغذَر dughdhar، درپهلوی دوخت . ودرفارسی دخت ودختر. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ همین هات .

۳ - نیك کنش، خوب کردار = هـوشیئوتَهنَ hušyáothana: ازهو hu (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) وشیئوتهنَ که در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند پیش گذشت .

۴ – فریفتن = دیوزَئی دیائی diwzaidyâi (Inf.) از مصدر دیوز diwz ، نگاه کنید به وندیداد فرگرد ۱۸ پاره های ۱–۵ و یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۰ .

۵ – بهمه نگران، همه را بیننده = ویسپاهیشَس vîspâhishas صفت است، درپارهٔ ۸ از هرمزدیشت یکی از نامهای اهورا مزداست ، در گـزارش پهلوی هرویسپ نِکیریتار harvisp-nikîrîtâr همه را نگران .

پنجمین بند

۱ – شنیدن = سروئیدیائی srûidyâi ، یادداشت ۵ بند ۱۲ هات ۳٤ .

۲ – مردم = مَرِت marəta ، یادداشت ۸ بند ۷ هات ۲۹ .

۳ – ضمیر او = یُوئی yôi برمیگردد بپیغمبر زرتشت .

۴ – فرمانبری = سِرَئُوش səraosha ، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ – رسایی = هئوروَتات haurvatât (خرداد) ؛ جاودانی = اَمِرتات amərətât (امرداد)، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۱ .

٦ – رسیدن ( ) از مصدر گم gam ، اوپا upâ + گم gam ، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ٦ هات ۳۰ .

۷ – دراینجامنش نیك: منیو manyu (مینو) آمده باصفت وَنگْهو vanhu (وه، به)، همچنین است در بند ۸ از همین هات ودر بند ۸ از هات ٤۸. دربند ٦ از هات ۳۳ منیو manyu باصفت وهیشتَ vahišta (بهترین) آمـده ، درهر سه جا همان وُهومَنَنگه vohu-manaňh مراداست، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ هات ۳۳ .

ششمین بند

۱ – بزرگتر، مهتر = مزیشتَ mazišta مزدا اهورا مراد است، یادداشت ٦ بند ۱۱ هات ۲۹ .

۲ — ستاینده( )ازمصدرستو stu ستودن،یادداشت ٥ بند ۱ هات ۳۰ .

۳ — نیکخـواه ، نیك اندیش = هودا hudâ ،یادداشت۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ — آفریدگان = ( ) صیغهٔ جمع حاضر از مصدر ah هستن، بودن . هستی یافتگان و آنانی که هستند(موجودات) مراداست. یادداشت ۳ بند ۱٦ هات ٤٤ .

٥ — بجای‌روان‌پاك ، درمتن مَئینیو mainyu آمده باصفت‌سپِنْتَ spənta که دربند ۲ ازهمین هات یادکردیم .

٦ — شنودن، شنیدن ( )=سرو sru درنخستین بند همین هات نیز آمده .

۷ — نیایش=وَهْمَ . vahma ،دربند ۸ همین‌هات نیز آمده ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳٤ .

۸ — پرسیدن( )=فَرَسْ fras بمعنی آموختن ومشورت کردن هم آمده .

۹ — آگاهانیدن ، آموزانیدن، الهام‌کـردن (...)
=فراسانگْـه frâ-sânh ،یادداشت ٦ بنده هات ۲۹.

هفتمین بند

۱ — سود = سَوا savâ چنانکـه در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ هات ٤٤ گفتیم ، از این واژه سود جاودانی یا پاداش نیك روز پسین اراده میشود یابخشایش ایزدی .

۲ — بجای « دردست اوست » رادَنگْـه râdanh آمده،صفت است‌یعنی‌آماده دارنده یاباختیار خویش دارنده (نگاه‌کنیدبیادداشت‌شمارهٔ ٥ ازبند ۹ هات ۲۹) بیگمان از این واژه همین معنی‌که نگارنده بآن داده اراده شده‌چه‌در بند ٤ از هات ٤۳ که از پاداش‌و پاد افراه روزپسین سخن رفته چنین آمده : «آنگاه

که آن پاداش بدست گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد ».

۳ – یافتن ( ) = ایش ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ .

۴ – زنده = جو jva ، یادداشت ۸ بنده هات ۲۹ .

۵ – بودن ( ) = أهْ ah هستن ، بودن (+) = بو bû بودن .

٦ – جاودانی = اَمرتات amərətât ، دریادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ گذشت .

۷ – همیشه = اوتَ یوتی uta-yûti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۸ – کامروا = اَیشَ ( ) ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۹ هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ – رنج = سادرا sâdrâ ، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳٤ .

۱۰ – آفریدن ( ) = دا dâ دادن ، آفریدن .

هشتمین بند

۱ – از « تو » یك تن اراده نشده ، بلکه هریك از شما مقصود است ، همچنان است در بند های ۹ و ۱۰ .

۲ – ستایش = ستئُوتَ staota ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰ .

۳ – نماز = نِمَنْگَـهْ nəmanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸ .

۴ – بجای دریافتن ( ) = varəz ورزیدن . دراینجاباجزء آ دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ همین هات گذشت .

۵ – « آری اکنون آن » = نوزیت با نسخه بدلهای گوناگون باید چنین باشد . nû (اکنون ، نون) که دریادداشت شمارهٔ ۲ همین هات گذشت ؛ زی (آری) ؛ ایت ît (آن) ضمیر اشاره است که بر میگردد به خشَتْهرَ xshathra (کشور ایزدی) که در بند

پیش یادشده. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ هات ۲۸ .

٦ – چشم = چَشمَن čashman، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱ .

۷ – نگریستن ، دیدن ( ) = دَرِس با جـزء وی:

vî-darəs، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۰ .

۸ – اندیش نیك: دراینجا مَنیو manyu باو نگهو

vaṅhu آمده که در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۵ همین هات گذشت .

۹ – بارگاه ستـایش یا خـان و مـان درود و نیـایش = دِمانِ گَرُو

dəmânê-garô، همین واژه است که در فارسی گرزمان شده

بمعنی عرش و بهشت ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ۳۱ .

۱۰ – فرو نهادن، پایین گذاردن( )= دا باجزء نی:

nî-dâ ،در بند ٤ از هات ۳۲ و در بند ۳ از هات ٤۹ نیز آمده .

نهمین بند

۱ – خـوشنود ساختـن ( ) = خشنو

xshnu ، یادداشت شمارهٔ ۳ بند ۸ هات۳۲.

۲ – بخواست خود = اوسَن usan، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات٤٤.

۳ – بهروزی ، خوشبختی = سپا spâ ؛ تیره روزی،بدبختی =

اسپا a-spâ ، یادداشت ۵ بند ۷ هات۳٤ .

۴ – دهد ( ) ازمصدر کر kar که بمعنی کردن است ،

دراینجا دادن درست تر میافتد .

۵ – توانایی= خشَثْرَ xshathra، یادداشت٤ بند۳ هات۲۸ .

٦ – بجـای کِشت و کار وَرِزی varəzî از مصـدر وَرِز

(ورزیدن) ازاین واژه برزیگری و کارکشت و ورز اراده میشود ،

نگـاه کنید به بند٤ همین هات .

۷ – چارپا = پسو pasu؛ کَس=ویرَ vîra، در

بند۱۵ ازهات ۳۱ نیزاین دوواژه باهم آمده نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ آن بند و

بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ٥ هات۲۹.

۸ - گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فرَدَتهائی fradathâi (Inf.) ، یادداشت ۲ بند ۱٦ هات ۳۱ .

۹ - شناسایی‌خوب = هَئُوزانْتهو haozathwa ،دریسنا٥٧ پارهٔ ۲۳ نیز آمده ، باواژهٔ هوزِنتو hu-zə̄ṇtu یکی است یعنی هیئت دیگری‌است‌ازآن واژه . نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ۱٥ ازبند ۳ ازهات ٤۳ .

دهمین بند

۱ - درود،ستایش = یَسن yasna ،یادداشت ٦بند۱ هات ۳۰ .

۲ - پارسایی = آرمتی ârmati ، یادداشت ٥بند۲هات ۳۲ .

۳ - بـزرگ داشتن : در متن بارتولومه Bartholomae آن را از مصدر mang دانسته و بـواژهٔ سانسکـریت mahaya پیوسته است Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135 ، بسیاری ازدانشمندان دیگرازمصدر مَزْ maz گرفته اند ، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی‌ای‌که گروهی از آنان بر گزیده اند همان است که نگاشتیم .

۴ - همیشه = آنْمَنْ anman ،یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۵ - خواندن ( ) = سرو sru ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ - نوید دادن ، آموزانیدن ( ) = چیش čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ - رسایی و جاودانی = خرداد، امرداد، دریادداشت شمارهٔ ٥ از بنـد ٥ همین هات گذشت .

۸ - بودن = ستُوئی stôi (Inf.).یادداشت۷ بند٤ هات ۳٤ .

۹ - بارگاه ، خان و مان و سرای = دانْم dam در بند ۷ از هات ٤۸ و در بند های٤ و ۱۰ از هات ٤۹ و دربند۲ از هات ٥۰ نیز آمده.بواژهٔ دِمانَ

[Avestan] dəmâna که از همین بنیاد و بهمین معنی است بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٦ از هات ۳۱ نگاه کنید، همچنین بواژهٔ هَدَمْ [Avestan] ha-dam در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ٤٤ .

۱۰ ـ نیرو = تویشی [Avestan] təvîshi، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹.

۱۱ ـ پایداری = اوتَ یوتی [Avestan] uta-yûtî ، یادداشت ۳ از بند ۷ هات ۳۰ .

یازدهمین بند

۱ ـ آینده = آپَرَ [Avestan] apara، یادداشت ٤ بند ۲۰ هات ۳۱ .

۲ ـ خوار داشتن پست کردن ، زشت پنداشتن در این بند دوبار آمده : [Avestan] ([Avestan]) [Avestan] ... [Avestan] [Avestan] از مصدر مَنْ [Avestan] man (اندیشیدن، پنداشتن) باجزء تر [Avestan] tarā (ترُو [Avestan] tarô)، همچنین «نیک اندیشیدن» که در همین بند آمده: [Avestan] ([Avestan]) [Avestan] نیز از همین مصدر است باجزء آرِمْ [Avestan] arəm یعنی نیک اندیشیدن ، درست پنداشتن یا کسی را بزرگ داشتن . یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ ـ ضمیر « او » به « رهاننده » که پس از آن آمده بر میگردد .

۴ ـ بجای نیک اندیشیدن یا اخلاص ورزیدن ([Avestan]) : از واژهٔ آرِم [Avestan] arəm (درست و نیک) و من [Avestan] man (اندیشیدن) ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ هات ۳۲ نگاه کنید .

۵ ـ رهاننده : بجای آن سَئوشیَنْت [Avestan] saošyant آمده که بمعنی سود (ایزدی) بخشنده و رستگار کننده است، خود پیغمبر زرتشت مراد است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ٣٤ .

٦ ـ کد خدا : [Avestan] [Avestan] ازواژهٔ دانم [Avestan] dam که در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش گذشت و گفتیم باواژهٔ دِمانَ [Avestan] dəmâna

= نمان ، nmâna (خان و مان) یکی است و از واژهٔ پتی pati میباشد که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ از هات ٤٤ گذشت و گفتیم که در پهلوی پت pat و خوتای (خدای) گویند و در فارسی بَد گویند چنانکه در واژهٔ موبَد و هیربَد و سپهبَد و دُرستبدَ (پزشك) و اندرزبَد و جز آن.

پتی = پت = بَد یا بَذ بمعنی بزرك و سرور و مهتر و خداوندگار است، کدخدا درست معنی واژه های اوستایی «دَمْ» و «پتی» میباشد، چه کده (در اوستا کَتَ kata و در پهلوی کَتك) بمعنی خانه و سرای میباشد چون آتشکده و بتکده و میکده و جز آن، اما کدخدا در بند ۱۱ از هات ٤٥ بمعنی بزرك خانه یا بزرك ده گرفته نشده بلکه بمعنی سرور و مهتر و فرمانگزار و شهریار است:

کیومرث شد برجهان کدخدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای (فردوسی)

۷ - دوست = اوروَتَهه urvatha، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۸ - برادر = براتر brâtar، در فرس هخامنشی نیز براتر در پهلوی هم براتر، واژهٔ خوَنگهر x^vanhar یعنی خواهر در گاتها نیامده اما در بخشهای دیگر اوستا چندین بار بآن بر میخوریم چنانکه در ارت یشت پارهٔ ۱٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ٥ و جز آن. واژهٔ پدر = پتر patar در بند ۸ از هات ۳۱ گذشت؛ ماتر mâtar یعنی مادر درگاتها نیامده، در جا های دیگر چندین بار آمده چنانکه در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ٥ و ارت یشت پارهٔ ۱٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ۱؛ از واژهٔ پوثْرَ puthra یعنی پسر واز واژهٔ دوگِدَر dugədar یعنی دختر که هر دو درگاتها آمده در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ هات ٤٤ و در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ همین هات سخن داشتیم. بهمهٔ این واژه‌ها در پارهٔ ۱ و پارهٔ ٥ از دوازدهمین فرگرد وندیداد بر میخوریم و در همان فرگرد وندیداد

خویشان دیگر چنین نامیده شده اند : نیاك nyâka = نیا ، پدر بزرك ، پدرکلان ؛ نیاکا nyâkâ = مادر بزرك ، مادرکلان (پارهٔ ۹ و ۱۱) ؛ نَپَتْ napat = نـوه ، نواده ؛ اگر دختر باشد نپتی naptî (پارهٔ ۱۰ و ۱۱) بواژهٔ نَپَت napat در بند ۱۲ از هات ٤٦ خواهیم برخورد ؛ توئیریَه tûirya برادر پدر (عمّ) درفرهنگهای فارسی اُوْدَرْ (یا افدر) برادر پدر (عم) یاد شده است ؛ توئیریا tûiryâ خواهر پدر(عمه) (پارهٔ۱۵) ؛ براترویَه brâtruya = برادر زاده،اگردختر باشد براترویا brâtruyâ = دختر برادر (پارهٔ ۱٤) ؛ توئیریو پوثْهرَ tûiryô-Puthra = پسر برادر پدر (پسرعم) ؛ توئیریَه‌دوغذر tûirya-dughdhar = دختر خواهر پدر (دختر عمه)) پارهٔ ۱۷) ، ازبـرای خویشان واژهٔ تَئُوخْمن taoxman آمده (پارهٔ ۲۱)، همین واژه است کـه درفارسی تخم شده وبهمین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکـه درفـرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۲۵ وجز آن .

اُشتَوَد گات : یسنا ، هات ٤٦

۱ ـ زمین = زام zam در اوستا ، چنانکـه در فارسی ، بمعنی خاك و مرز و بوم است (یادداشت ۲ از بند ٤ هات ٤٤)، در هادخت نسك فرگرد سوم پارهٔ ۲۰ آمده : روان گناهکار درجهان دیگر سرگشته و پریشان چنین بزبان راند : کام نِمُوئی زام kâm-nəmôi-zam = بکـدام زمین روی آورم. نگاه کنید بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ص ۱۷۲ .

۲ ـ روی آوردن = نمُوئی nəmôi در دومین جمله همین بند نیز آمده از مصدر نَم nam ، درجا های دیگر اوستا بسیار بکار رفته:در پارهٔ۳۵ زامیاد یشت باجزءاَپَ: apa-nam (بدررفتن ،برگشتن، گـریختن) ؛ در پارهٔ ٩٦ از همان یشت با جـزء فرا : frâ-nam ، (گریختن)همچنین‌است درپارهٔ ۱۸ ازیسنا ٥٧ ودرپارهٔ٤ درواسپ (=گوش) یشت و درفقرهٔ ٥٦ از بهرام یشت بمعنی خمانیدن است ؛ در پارهٔ ۳۹ فروردین یشت و پارهٔ۱۰ ازدومین فرگرد وندیداد با جزء وی : vî-nam (گشودن ، از هم جدا کردن ، تمایل دادن)،واژهٔ نم nam درفرهنگهای فارسی بجا مانده و آن واژهٔ نمیدن است که بمعنی میل کردن وتوجه کردن یادگردیده است و در فرهنگ جهانگیری باین شعر مولوی گواه آورده شده :

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی   چونکه دولت رفت خوانی اعجمی

این شعررا درمثنوی جلال‌الدین نیافتم .

۳ ـ کجا = کوثهرا kuthrâ، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳٤ .

۴ ـ رفتن ( ) از مصدر ای i یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۵ ـ آزاده ، رزمی ، سپاهی ، لشکری = خْوَئِتو x^{v}aêtu ؛

پیشوا = اَئیرِیَمَنْ airyaman ؛ برزیگر ، کشاورز = وِرِزنا vərəzə̄nâ (در اینجا بهیئت تأنیث آمده) بگفتار پیشه وران نگاه کنید دربخش نخست.

۶ — دورداشتن(...)ازمصدر دا باجزء پَئیری: pairî-dâ دورداشتن ، جداکردن .

۷ — خوشنودکننده = خشنو xshnu صفت‌است، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۸ — .... نظربوزن شعر باید یك واژه افتاده باشد امازیانی بمعنی نرسیده .

۹ — فرمانروا = ساسْتَر sâstar سردار، سرکرده (امیر) نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۷ هات ۳٤

۱۰ — کشور = دخیو dahyu ، یادداشت ٦ بند۱٦ هات۳۱.

دومین بند

۱ — ناتوان = اَن‌اَئِشَ an-aêsha ، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۲۹ .

۲ — کم خواسته‌وکم کس یاکم کارگر: این‌دوواژه هردو درمتن صفت‌آمده ، همچنان‌واژه‌ای‌که به «بخشای» گردانیدیم نیزصفت‌است‌یعنی‌بخشنده،بخشاینده . بسا صفتهایی‌که دراوستا بکار رفته ، نه در فارسی و نه درهیچیك اززبانهای‌دیگر، ترجمهٔ صفت بصفت درست درنمیآید ناگزیر باید بهیئت دیگر درآورد تا همان مفهوم را برساند . کم خواسته = کمنَ فشوَ kamna-fshva : ازدو جزء آمیزش یافته نخست کمنَ kamna در فُرس هخامنشی نیز کمنَ kamna، درپهلوی ودرفارسی کم گوییم . دوم از واژهٔفشو fshu (= پسو pasu)که دریادداشت‌شمارهٔ۹ ازبند ٥ ازهات۲۹ گفتیم بمعنی چارپای‌خانگی‌است ،کمنَ فشوَ یعنی کم رمه واندك گله یاکسی که‌اندك گله و رمه‌دارد و چارپاکم دارد بعبارت دیگر کم خواسته (اندك مال) درگزارش پهلوی (= زند) نیزکم رمك (کم رمه) شده ودرتوضیح آمده خواستك‌کم

(کم خواسته = کم مال) . دومین صفت کـه کم کس یا کم کارگر باشد در متن کمنانَر kamnâ-nar آمده باواژهٔ نر nar ساخته‌شده و در یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۸ هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نر و مرد و کس میباشد در گزارش پهلوی کم مرد شده است .

۳ – گله کردن ( ) = گَرِزْ garəz، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۹ .

۴ – نگریستن ، دیدن ( ) = وین vin (وَئِن vaên) با جزء آ در متن آمده . ، درسرواژه « درورزن زیادتی‌است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ۳۰ .

۵ – یاری ، رامش = رَفِذْرَ rafədhra ، یادداشت ٤ بند ۱ هات ۲۸ .

٦ – بجای « بخشای » درمتن چَگْوَنْگه ĉagvaṅh آمده ، دریادداشت شمارهٔ ۲ گفتیم که این صفت است یعنی بخشاینده ، دربند ۲۰ ازهات ٥۱ چَگِد ĉagəd نیزصفت‌است بمعنی بخشاینده ، دهنده ، ارزانی‌دارنده، کام بر آورنده ، آرزو بر آورنده . درپارهٔ ۲ ازیسنا ۳۸ (هفت هات) واژهٔ چَگِمَنْ ĉagəman بمعنی بخشش وارمغان‌است ، برخی‌این واژه‌هارا ازمصدر چگ ĉag دانسته‌بمعنی بخشیدن و آرزو کردن ودرخواستن گرفته‌اند .

۷ – دوست = فریَه fryа ، یادداشت٦ بند١٤ هات٤۳

۸ – آگاهانیدن ، آموزانیدن ( ) = آخسا â-xsâ ، یادداشت۱۱ بند ٤هات ۲۸.

۹ – دارایی = ایشتی îštî ، یادداشت۸ بند ۹ هات ۳۲ .

سومین بند

۱ – بامدادِ روز: اوخشانوأسنام .

دربند۱۰ ازهات۵۰ نیز آمده: اَسنام‌اوخشا

(در نسخه بدل اوشا) در گزارش پهلوی بند ۳ از هات ٤٦ آمده : وخشنیتار روچان (روزهای برافزاینده) درگزارش پهلوی بند ۱۰ ازهات ۵۰ آمده به روشنیه خورشیت اندر روچ هوش آنِ آروس (به روشنی خورشید درروز در سپیده دم بامداد) چنانکه از گزارش پهلوی پیداست از این دو واژه سپیده دم یا بامداد اراده شده است . اوخشَن uxshan جداگانه در اوستا بمعنی گاو نر است یا ورزاو = ورزگاو، درآلمانی ochs ، درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۱ و جز آن به اوخشَنْ uxshan برمیخوریم ، درگزارش پهلوی گوشن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۸ هات ٤٤) ؛ اَسْن asn = اَزَن azan بمعنی روز دراوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۱ ودر اُزیرنگاه پارهٔ ۷ وجز آن .

۲ ـ فرازآمدن ، فرارسیدن ( )ازمصدر اَرْ ar با جزء فرا ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ ـ جهان ، هستی ، مردمان = اَنگهو aṅhu ، دربندهای ۱۰و ۱۱و۱۳ ازهمین هات نیز آمده . یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۴ ـ فراگرفتن = دَرِ تهرائی darəthrâi (Inf.) از مصدر دَرْ dar (داشتن ، دارابودن ، نگاهداشتن) ، یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱

۵ ـ آموزش، آگهش، فرمان، آیین = سِنگَه sə̄ngha یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

٦ ـ فزایش بخش ، برافزاینده = : برخی این واژه را از وَرِزدا varəzdâ دانسته اند از مصدر وَرز varəz (ورزیدن ،کردن ، بجای آوردن) ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٤ هات ۲۹ نگاه کنید وبرخی دیگر ازمصدر وَرِدْ varəd (بالیدن ، فزایش دادن) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ هات ۳۱ .

۷ – رهاننده = سئُوشیَنت saošyaṇt ، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳٤ .

۸ – یاری = اوثهائی ûthâi از مصدر اَوْ یاری کردن، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ – آگاه ساختن ، آموزانیدن = سانستراِئی sąstrâi از مصدر سَنْگه saṅh ، بارتولومه .Bartholo از مصدر سَند sand (ساختن ، انجام دادن) گرفته است . نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ۲۹ .

۱۰ – برگزیدن ( ) = وَرْ var ، یادداشت ۷ بند ۵ هات ۲۸ .

چهارمین بند

۱ – بازداشتن ( ) = پا pâ ، دربند ۸ همین هات نیز آمده . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ – بجای راهبر : وَزْدرَ vazdra صفت است از مصدر وَز vaz که درپهلوی وزیتن ودرفارسی وزیدن گوییم .

در فارسی وزیدن از برای باد بکار میرود اما در اوستا بمعنی رفتن وشدن و گراییدن ودرآمدن وتاختن ودویدن وشتافتن وراندن وکشیدن وپریدن وروان‌شدن ووزیدن (باد) آمده است . یعنی ازبرای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردش ازآن برآید . در پارهٔ ۳۳ تیریشت و درپارهٔ ۲ بهرام یشت فعلِ واژهٔ باد بکاررفته یعنی وزیدن ؛ درپاره های ۷ و۹و۱۱و۱۵ فعل واژه های گاو (ورزاو) واسب وشترو گراز آمده یعنی تاختن ؛ درپارهٔ ۱۷ همان یشت ، فعلِ مرد جوان است یعنی درآمدن ؛ درفقرهٔ ۱۹ ازهمان یشت ، فعل مُرغ شاهین است یعنی پریدن ؛ باز در پارهٔ ۵۸ از همان یشت ، فعل واژهٔ سپاه است یعنی دنبال کردن ، پی نمودن ؛ درپارهٔ ٦۹ زامیاد یشت ، فعل واژه های گرسنگی و تشنگی بکاررفته یعنی روی نمودن ؛ درپارهٔ ۲۰ مهریشت یکبار فعل اسپ ویکبار فعل واژهٔ نیزه آمده یعنی تاختن وپرتاب شدن ، در

گاتها نیز باین فعل برمیخوریم و آن‌دربند ٥ ازهات ٥٣ میباشد که فعل‌دختران آمده بمعنی بشوهر رفتن . وَزَئیذیائی (Inf.) vazaidhyâi در پارهٔ ٢٤ ازدومین‌فرگرد وندیداد ازمصدر وز vaz میباشدبمعنی‌روان شدن(آب) ، واژهٔپرواز درفارسی ازپئیری . pairi یا پَرَ para (فرا ، پیش) و از وازَ vâza رونده (ازمصدر وَزْ) آمیزش یافته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ١٢ازهات ٥١ .

۳ ـ بجای « دین‌راستین » اَشَ asha آمده ، دربندپیش نیزهمین واژه آمده و ازآن دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده شده است .

۴ ـ ازبرای روستا = شُوئیتهرَ shôithra وکشور = دَخیو dahyu بیادداشتهای شمارهٔ ٥ ـ ٦ از بند ١٦ هات ٣١ نگاه کنید .

٥ ـ پرورانیدن ، پیش‌بردن (ترقی‌دادن)= فرُورِتوئیش frôrətôiš ازمصدر اَرْ ar باجزء فرا frâ که دریادداشت شمارهٔ ٢ازبند پیش‌گذشت، ازهمین‌بنیاداست فرِرتی frərəti که درهادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ٩آمده ، بواژهٔ فرِرتی در پارهٔ٢ از یسنا ٨ نیز نگاه کنید ، در نخستین جلد یسنا .

٦ ـ بدنام یا بدخوانده‌وزشت‌شناخته‌گردیده = دوش‌اَزوبا dus-azôbâ ، یادداشت ١ بند ٤هات ٣١ .

۷ ـ رفتار = شیئَـوتَهنَ šyaothana . باین‌واژه بسیار برخوردیم بسا آنرا به «کردار» برگردانیدیم .

۸ ـ تباهکار = اَهِموستَ a-hēmusta صفت‌است،درگزارش پهلوی فروت مورت یهوِنت فَرو مرده بُوَد.

از همین بنیاد است مئُوذَنَ در صفت مئُوذَنوکَرَ maodhanô-kara که درپارهٔ ٣٢ ازیسنا ٩ آمده و در گزارش پهلوی موتك کرتار mûtak-kartâr شـده یعنـی تبـاهکار . این واژه در اینجا بمعنـی

شهوتران است که در فارسی ورنج گویند چه مئودَن maodhana
بمعنی حرص وشهوت است(ورون در پهلوی نیز بمعنی شهوت و فساد است)
صفت اَهموست a-hēmusta که از اَ (ازادوات نفی = نه) واز هام
hạm (هم) و ازموست musta ساخته شده یعنی کسی که از او شاد
نتوان شدن یانفرت انگیز (نگاه کنید به : Bartholomae Iran. Wörterb. sp. 280)
در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ مُده بضم اول و فتح ثانی که دربرهان قاطع بمعنی
بیمار و ناخوش گرفته شده همان واژهٔ پهلوی موتك mûtak است که یاد
کردیم ، برابر واژهٔ اوستایی مرورَ mrûra یعنی تباه کننده ، زیان
رساننده چنانکه دردومین فرگرد و ندیداد پارهٔ ۲۲ آمده و درگزارش پهلوی نیز
موتك شده است .

۹ - شهریاری = خشَتهر xshathra

۱۰ - بی بهره کردن ، ربودن ( ) = میتهٔ mith
(= مَئِتَه maêtha) دربند ۹ ازهات ۳۵ با جزء هام :
هام میته hạm mith بهمین معنی است در بند ۱۲ از همین هات با جزء های هام و
اَئیبی : hạm-aibî-mith بمعنی پذیرفتن وراه دادن است ،
میتهٔ mith برابراست با واژهٔ لاتین mitto

۱۱ - زندگی = جیاتو ǰyâtu ، یادداشت ۱۱ بند ۳ هات ۳۱ .

۱۲ - بجای پیشرو : فرُوگا ( ) frô-gâ
صفت است یعنی گام فرانهنده ، پیش رونده ازمصدر گا gâ با جزء فرو = فرا:
فراگا frâ-gâ ، یادداشت ۵ بند ٦ ازهمین هات .

۱۳ - راه = پَثهمَن pathman ، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱

۱۴ - آیین نیك، خوب دانش = هوچیستی hu-čistî ، نگاه
کنیدبیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .

۱۵ - آراستن ( ) ازمصدر کَرْ kar کردن ، ساختن،

فراهم کردن ، آماده کردن . یادداشت ٤ بند ۹ هات ۳۰ .

پنجمین بند

۱ — دانا ، خوب شناسا ، نیك دانا = هوزِنْتو hu-zəṇtu ، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ٤۳ .

۲ — توانستن = خشی xshi ، بیادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ — نگاهداری کردن ( ) = دَر dar داشتن، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۴ — بر آن داشتن ، وادار کردن ( ) ، از مصدر دا dâ (دادن ، بخشیدن با جزء آ)

۵ — روش ، رویه = اورواتی urvâti ، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰ .

٦ — پیمان ، پیوند وپیوستگی ( ) = میثر mithra در فرس هخامنشی نیز میثر ، در فارسی مهر گوییم و بمعنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمین ماه از سال است . در گاتها همین یکبار آمده و بمعنی پیمان و پیوند (عهد و قرار) است . در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بهمین معنی کـه در گاتها آمده در جا های دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره های ۱ ـ ۱۵ و در بسیاری از پاره های دیگر . گذشته از این ، مهر یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست و مهریشت که یکی ازدلکش‌ترین یشتهاست درستایش ایزد مهر است . مهر فرشتهٔ فروغ و راستی و پیمان است . صفت میثْرودروج mithrô-druǰ که در پارهٔ ۱۹مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ و درسیاری از جا های دیگر آمده‌یعنی دروغگوینده به مهر یا پیمانشکن . همچنین صفت میثروزیا mithrô-zyâ کـه در پارهٔ ۸۲ مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ آمده یعنی به مهر زیان رسانده یـا پیمـانشکن ؛ میثروائُوجَنگهْ

mithrô-aoǰaṅh یعنی به مهر زورگوینده یا پیمانشکن که در پارهٔ ۱۰۴ مهریشت آمده و جز آن .

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ نبشته (کتیبه) های خود مهر را یاد کرده انـد . همچنین در کنده‌گری (حجّاری) طاق بُستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم ساسانی دیده میشود . چون در نخستین جلد یشتها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید .

نگاه‌کنید بصفحهٔ ۳۹۲ ـ ۴۲۰ آن نامه و بگفتار انگلیسی نگارنده :

Mithra-Cult : The Journal of the Bihar and Orissa Research Society, vol. XIX, 1933 , Part III, p. 255-280.

۷ ـ برگشتن ( ) از مصدر ای آمدن ، شدن با جزء آ ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند۲ هات۳۱ .

۸ ـ دستور، آیین، فرمان=رَشْنْ rashn ، در بند۱۲ ازهات ۳۴ بواژه های رازِرِ râzarə و راشْن râshn برخوردیم، هـر دو از یك بنیـاد است ، نخستین را بمعنی آیین گـرفتیم و دومین را بمعنی پاداش . در بند ٦ از هات ۵۰ بواژهٔ رازن râzan بمعنی آیین خواهیم برخورد و ازهمین بنیاد است واژهٔ رَسمَنْ rasman که در آبان یشت پارهٔ ٦۸ و در بهرام یشت پـارهٔ ۴۳ بمعنی رده (صف جنـگ) میباشد برابر واژهٔ لاتین regimen که در فرانسه régime شده است ، از همین واژه است واژهٔ رزم درفارسی ، این‌واژه بمعنی پیکار و نبرد وجنـگ بمناسبت رده های (صفهای) آراستهٔ جنگاوران وهماوردان است . همهٔ این واژه ها از مصدر رز raz درآمده که بمعنی آراستن و مرتب ساختن و نظم دادن است چنانکه در مهریشت پارهٔ۱۴ و بهرام یشت پاره های ۴۳ و ۴۷ بکار رفته است . از این مصدر با جزء اَئیوی : aiwi-raz واژهٔ افراختن (افرازم ، افرازد) فارسی‌درآمده است . درنخستین جلد یشتهاص ۵٦۲ سطرسوم لغزشی بنگارنده روی داده‌واژهٔ«آراستن» را با مصدر رز raz اوستا یکی‌دانسته‌است . آراستن ، چنانکه در یادداشت شمارهٔ

ه از بند ۹ هات ۲۹ گفتیم ، از مصدر راد râd اوستایی است .

واژه هایی که از مصدر رَزْ raz در آمده در اوستا بسیار است از آنهاست ارزَ araza که در مهریشت پارهٔ ۳۶ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۲ آمده ؛ اَرِزَنْگَه arəzaṅh که در پارهٔ ۸ مهریشت و پارهٔ ۴۲ زامیاد یشت آمده بمعنی رزم ، آورد ، جنگ ، کارزار ، پیکار ، نبرد و بهمین معنی است اَرِزْیا arəzyâ در پارهٔ ۱۰۷ فروردین یشت ؛ اَرِزَیَنت arəzayaṇt که در پارهٔ ۳۳ فروردین یشت آمده ، صفت است یعنی جنگ کننده ، رزم آزما و جز آن . در فارسی ، گذشته از واژه های افراختن و رزم ، واژهٔ رده یعنی رسته (صف) ازهمین بنیاد است :

رده بر کشیدند ایرانیان ببستند خون ریختن را میان (فردوسی)

رَشْنو rashnu که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از بنیاد رَزْ raz میباشد . رشنو در پهلوی و در فارسی رشن یکی از ایزدان بزرگ مزد یسناست . رشن یشت از آنِ این فرشته است ، نگهبانی هجدهمین روز ازماه سپرده باین فرشته است . در نخستین جلد یشتها ص ۵٦۱ ـ ۵٦۳ از او سخن داشتیم .

۹ ـ زندگی کردن ( ) = جی (ji = گی gi) ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹ .

۱۰ ـ بخرد ، خردمند ، دانا ، هوشیار = ویچیر vîčira ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹ .

۱۱ ـ آزاده = خوَئِتو xᵛaêtu ، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۱۲ ـ آگاهانیدن ، گفتن (...) از مصدر مرو mrû با جزء فرُو (= فرا frâ) فراگفتن .

۱۳ ـ گزند ، خونریزی ، ستم = خْرونیَه xrûnya ، در

گزارش پهلوی ویخرونیه vixrûnîh در توضیح افزوده شده دروندیه drvandîh (ناپاکی) دربند ۸ ازهات۵۳ خرونرا xrunərâ آمده در گزارش پهلوی ویخرونیه vixrûnîh شده و در توضیح افزوده شده ریش rês (زخم) ، در بند۱۱ ازهات ٤۸ خرور xrûra صفت‌است یعنی خونخوار ، سنگدل ، بیدادگر ، ستنبه ، سهمگین . درگزارش‌پهلوی دروندان‌خروکیه در توضیح افزوده شده ریش rês . بهمین معنی است خروم xrûma در پارهٔ ۳۸ مهریشت و پارهٔ ۳۸ فروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خروت xrûta در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۷ . خرومین xrûmîn در مهریشت پارهٔ ۳۸ از قیود است یعنی‌ستمگرانه ؛ خرو xrû در پارهٔ ۳۳ بهرام یشت یعنی گوشت خونین ، پاره‌گوشت خام . خرو xrû نیز نام دیوی‌است ، درپاره های ۹ و۱۲ از یازدهمین فرگرد و ندیداد با گروهی از دیو های دیگر یاد شده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازپارهٔ ۳۰ ازچهارمین فرگرد وندیداد .

۱۴ – پناه دادن ، یاری کردن ، نگهداری کردن ، رهانیدن = اوزاوئیتهیوئی uz-ûithyôi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه .Bartholo آن‌را ازمصدراَو av یاری‌کردن با جزء اوز uz ، دانسته .

ششمین بند

۱ – درخواستن ( ) = ایش ish دربند ۹ همین هات نیز آمده . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند٤ هات ۲۸ .

۲ – آمدن ( ) = ای باجزءآ ، در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند پیش گذشت .

۳ – بدرستی = هئیتهیه haithya در بند۱۹ همین هات نیز آمده . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بنده هات۳۰ . بارتولومه .Bartholo آن را در این بند haêthahaya نوشته وبمعنیGenossenschaft gehörig گرفته :

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

هئیتهیَـه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار ، راست ، درست ، هویدا .

۴ – آفریده = دامَن . dâman ، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳۱ .

۵ – بجای پیوستن در متن . از مصـدر گا gâ میباشد یعنی رفتن ،گام فرانهادن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ همین هات .

٦ – واژه ای که به نیکخواه گردانیدیم در متن وهیشت . vahišta آمده . در یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی است بمعنی بهتر و همین واژه است که در فارسی بهشت شده است . در اینجا بمعنی بهتری خواستار یا نیکخواه بکار رفته ؛ چنانکـه در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ بهمین معنی آمده است .

۷ – دوست = فریَه . frya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ همین هات .

۸ – نخستین = پَئُواوروئیَه . paouruya در بند های ۹ و ۱۰ ازهمین هات نیز آمده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفتمین بند

۱ – پشتیبان ، پناه دهنده = پایو . pâyu از مصدر پا . pâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ – مانند من ، چون من = مَوَنتْ . mavant ، یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤٤ .

۳ – دروغپرست = درِگوَنت . drəgvant ،کسی ازسران و فرمانگزاران و شهریاران دیویسنا مراد است . نگاه کنید به بند ٤ همین هات .

۴ – آزردن ، آسیب زدن = اَئِنَنگَه . aênanhê در بند ۸ نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۰

۵ – آماده شدن (.) بارتولومه آنرا ازمصدر دَرْ . dar گرفته (Altir. wört. sp. 690) بمعنی خود آماده کردن . از برای مصدر

dar (داشتن) بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید . گلدنر Geldner آن را ازمصدر dars (دَرِش . darəsh) یعنی جرأت کردن، جسارت ورزیدن گرفته است .

۶ - جُز=انیه . anya ، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳٤ .

۷ - منش = مَنَنگه . manaṅh ، دراینجا بی‌واژهٔ وُهو vôhu . آمده ناگزیر همان‌امشاسپند بهمن(منش‌نیك) مُراد است که‌نمایندهٔ‌منش نیك اهورامزد است . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - بجای‌دین‌راستین اشَ . asha دین‌زرتشتی مزدیسنا مُراد است

۹ - رسا ساختن (.)تهرئوش . thraos ، یادداشت ٥ بند ۳ هات ۳٤ .

۱۰ - بجای واژهٔ دستور دانشْتوا . dạstvâ آمده از مصدر دَنْگه . daṅh(آموزانیدن)که‌دربند۱۱ ازهات٤۳برخوردیم : . ازهمین بنیاداست صفت دَنگرَ . daṅra درتأنیث‌دَنگرا . (در نسخه بدل .) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا ، آزموده ،آگاه ،کارآگه . در فروردین یشت پارهٔ۱۳٤و رام یشت پارهٔ٤۰نیز آمده .

همچنین از این بنیاد است دَنگهَنگهْ . daṅhaṅh یعنی آزمودگی، استادی ، چابکی (مهارت) و واژهٔ دَهمَ . dahma که در بند۱٦از هات۳۲آمده یعنی پارسا وآزموده و از دین‌آگاه و از آیین برخوردار (یادداشت ۲ بند ۱٦ هات ۳۲)

صفت دانهیشتَ . dạhišta که در پارهٔ ٥ از کرده سوم ویسپرد ودر پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده از واژهٔ دَهمَ میباشد یعنی داناتر و از فرزانگی برخوردارتر .

واژهٔ دستور در فارسی از همین واژهٔاوستایی دانستوا dạstvâ میباشد نه از واژهٔ دست (= ید در تازی) که‌در برخی از فرهنگها پنداشته شده است وداراب

دستور پشوتن سنجانا در ترجمهٔ کارنامك ارتخشیر پاپکان (کارنامهٔ اردشیر بابکان) چاپ بمبئی ۱۸۹٦ میلادی ص۱۷ آن را برابر واژهٔ اوستایی زَستَ zasta دانسته ، (از برای واژهٔ دست = زستَ zasta نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ هات ۲۸) . در فرهنگ رشیدی که واژهٔ دستور بمعنی قاعده و قانون گرفته شده ، درست است . دست در فارسی بمعنی داوری و حکم و قضاء است . بهمین معنی است در پهلوی چنانکه در ارداویرافنامه فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۰ آمده : دست کرد ، رشید یاسمی در ترجمهٔ ارداویرافنامهٔ خود ، چاپ طهران ص۱۳ سطر ۱۴ بمعنی برنخورده است .

واژهٔ دست که در فرهنگها بمعنی مسند و صدر و بسا بمعنی طرز و روش یاد گردیده ، بشعر انوری گواه آورده شده :

زهی دست وزارت از تو دستور چنان کز پای موسی پایهٔ طور

همان واژهٔ اوستایی دانستوا میباشد که درنخستین جزء واژهٔ دستور هم دیده میشود .

دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست» بمعنی‌ای که یاد کردیم و از «ور» ، درپهلوی دستوَر (دستوبر) dastovar (dasto-bar) شده جزء دوم کـه وَرْ باشد در اوستا و فُرس هخامنشی بَرَ bara . یعنی برنده از مصدر بَر bar . بردن است چنانکه دراوستازَئوثْرُوبَرَ zaothrô-bara یعنی (آب) زوْربرنده ، درپارهٔ ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی تَكَ بَرَ taka-bara که در سنگ نبشته (کتیبهٔ) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده بمعنی سپربرنده یا تاج برنده (= تاجور) و باشد هم که بمعنی تکاور باشد ؛ وَرَ vara و بَرَ bara یکی است ، باء وواو بهمدیگر تبدیل میباید چنانکه در خود اوستا ، مانند واژهٔ گَـذَوَرَ gadha-vara (در یسنا۹ پارهٔ ۱۰) یعنی گرز برنده یـا گرزور ؛ گَئوشـاوَرَ gaoshâ-vara (در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت بجا مانده ، گاهی در انجام یکدسته ازواژه ها بر و گاهی ور شده چون پیغمبر در پهلوی پتامبر

pêtâmbar ؛ رهبر ؛ زنبر (= زنبیل) ؛ داور، در پهلوی داتوبَر dâtobar ؛ کینور، در پهلوی کینـوور ؛ کـدیـور (کدخدای) چنانکه میدانیم دراین واژه‌ها واو مفتوح و راء ساکن‌است ، بسا هم‌واو و راء زده‌وحرف‌پیش‌ازواومضموم‌است . چون‌وخشور درپهلوی‌وخشوَرْ یعنی پیغمبر (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ هات ٢٨) ؛ رنجور ؛ آزور یعنی آزمند و خود واژهٔ دستور . دستور درنوشته‌های پهلوی از برای وزیر بزرگ یا بزرگ‌فرمدار(نخست وزیر) و بسا ازبرای بزرگ پیشوایان دینی یاموبدبزرگ آمده چنانکه در کارنامك ارتخشیر پاپکان در فصل سوم در فقره های ١٥و١٩ و ٢٠ امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند .

همچنین دستوور درپهلوی لفظ مرادف داتوبر یعنی داور است وبمعنی داوری هم‌آمده‌است چنانك درماتیکان هزارداتستان . نگاه‌کنیدبه :

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae
Heidelberg 1922, S. 52–53,

دستور نیز در فارسی بمعنی اندرزدهنده و وزیر است :

سیامك خجسته یکی پور داشت　　　که نزد نیا جای دستور داشت

دستوری کاری است که از یك دستور برآید :

نه موبد مر او را نه فرمانروای　　　جهان پر ز دستوری سوفرای

همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است .

کنون من بدستوری شهریار　　　به‌پیچم بدین کینه‌و کارزار　(فردوسی)

دستـووَریه dastovarîh (= دستـوری) در پهلـوی بمعنی فتوی واجازه است چنانکه درشایست نه شایست فصل ٨ فقره‌های ٥ و ١٠ و١١دستور مانندواژهٔوزیر که گفتیم دراوستاویچیرَ vičira آمده بمعنی صاحب رأی وفتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم‌گزار است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٤ هات ٢٩) . دستورکسی است آزموده و از آیین برخوردار و

دانشور و آگاه و از قانون و داد بهره ور ، امروزه در فارسی واژهٔ دستور بمعنی روش و آیین و قاعده هم بکارمیرود ، نگارنده واژهٔ دستور را در بند ۷ از هات ۴۶ بجای‌دانستوا dąstvâ که ریشهٔ واژهٔ فارسی ماست، بمعنی‌اصلی خودگرفته است .

۱۱ – نهاد بجای دَئِنا daênâ ، یادداشت۲ بند۱۱ هات ۳۱ .

هشتمین بند

۱ – در سـرداشتن ، در دل داشتن ( ) از مصدر دا dâ (دادن) ، بهمین معنی است در بند ۱۸ همین هات .

۲ – هستی = گَیثِها gaêthâ در بند های ۱۲ـ ۱۳ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ – آسیب آوردن ، آزردن مانند شمارهٔ ٤ بند پیش .

۴ – رنج ، درد ، گزند = آتهری âthri ازمصدر آتْه âth آزردن ، تباه کردن ، نابود ساختن ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ۳۲ .

۵ – رسیدن ( ) از مصدر آنْس ąns با جزء (فرا) ، یادداشت ۱۱ بند ١٤ هات ٤۳ .

٦ – واژه‌ای که به برگشته‌گردانیدیم ازبرای رساندن‌معنی‌است‌چه پَئیتیَئوگَت paityaogąt از قیود است : از پَئیتی paitî (درفرس هخامنشی پَتی patiy) یعنی‌پذیره درفارسی پاد وپاذ شده ، درسریکدسته از واژه ها بجا مـانده چون پـاداش کـه در پهلـوی پـات دَهشن pâtdahišn گویند ؛ پازهر یا پادزهر وجزآن . خود واژهٔ پذیره : پَئیتی + اَرْ paiti-ar . یعنی‌پذیره شدن ، بضدکسی‌رفتن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۱ جـزء دوم از اَئوجوئی aoǰôi درآمـده که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۷ ازهات ۳۲ گذشت و بمعنی شدن ورفتن وجنبیدن و بگردش در آمدن است . واژهٔ پئیتیَئوگت paityaogąt در گزارش پهلوی به (=) بهٔپتیرکِ‌رَوَشنیه pa patirak-ravašnîh

گردانیده شده یعنی « به پذیره‌روش » پئیتیئوگت تبئِشَهیه paityaogət̰ tbaêshahya
که در پارهٔ ۵۱ تیریشت و در پارهٔ ۸ یسنا شانزدهم آمده یعنی بر گشت دشمنی ، بازگشت ستیزه (بخود همان کسیکه بدی و دشمنی از وی سرزده) .

۷ – رسیدن ، درآمدن ، گامزدن ( ) = جَس ǰas ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۲۸ .

۸ – آزار ، دشمنی ، بدخواهی ، کینه ، ستیزه = دْوَاِشَنگه dvaêshaṅh ، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸ .

۹ – خود = تَنو tanû (خویشتن) ، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۳۰ .

۱۰ – بی بهره ماندن ، دورماندن و بازداشته شدن ( ) = پا pâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۱۱ – زندگی‌خوب(خوب زیوشن) = هوجیاتی hu-ǰyâtî؛ زندگی‌بد (دژزیوشن) = دوژجیاتی duž-ǰyâtî ، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

نهمین بند

۱ – راد = آرِدَ arəda در بند ۱۶ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۴ .

۲ – آموزانیدن ( ) = چیش čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ – بجای « کارسازتر » زَویشتیَه zəvîštya آمده ، میتوان نیز بجای آن تند تر یا تواناتر آورد ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ بند ۹ هات ۲۸ .

۴ – بزرگ داشتن ، بلند داشتن ( ) = اوزْ uz ، یادداشت ٤ بند ۷ هات ٤٤ .

۵ – پاك = سپِنتَ spəṇta (سپند) و بجای درستکردار آشَوَنْ ashavan (اشو) آمده است .

٦ ـ در بارهٔ « آفرینندهٔ جاندار » = گئوش‌تَشَن gāuš-tashan بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید .

۷ ـ خواستار شنیدن ( ) = ایش ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ .

دهمین بند

۱ ـ مرد و زن : در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم واژهٔ نر nar که در فارسی نیز نرگوییم بمعنی یل و دلیر و بمعنی مرد ، در برابر زن ، در اوستا بسیار آمده . بسا این واژه در اوستا نا nâ آمده ، چنانکه در همین بند ۱۰ از هات ٤٦ .

زن = گنا gənâ دریسنا۳۸ (هفت‌هات) پارهٔ۱ نیز آمده، دربخشهای دیگر نامه مینوی غنا ghənâ و غنا ghnâ چنانکه در یسنا ۱ پارهٔ ٦ و یسنا ۲ پارهٔ ٦ و ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ٥ و جز آن . همچنین در گاتها جنی ǰəni آمده چنانکه در هات ٥۳ بند ٦ و در جا های دیگر جَنی ǰani چنانکه در یسنا ۱۰ پاره های ۱٥ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰ وندیداد پارهٔ ۱۰ در پهلوی زن و در فارسی زن . در اینجا یادآور میشویم که زن نیكِ شوهر برگزیده دراوستا نائیری nâirî خوانده شده ، در هفت هات : یسنا ۳٥ پارهٔ ٦ ؛ یسنا ۳۷ پارهٔ ۳ ؛ یسنا ۳۹ پارهٔ ۲ ؛ یسنا ٤۱ پارهٔ ۲ و بسا در جاهای دیگر بآن برمیخوریم . همچنین بواژهٔ نائیریکا nâirikâ بهمین معنی در اوستا بسیار بر میخوریم . زن بدکردار و هرزه جَهی ǰahî و جهیکا ǰahikâ خوانده شده چنانك در اردیبهشت یشت پارهٔ۹وتیریشت پارهٔ ٥۹ و جزآن . درپهلوی جه ǰêh ودر برهان‌قاطع‌نیز یاد شده ، از لغات زند وپازند ، بمعنی زن‌فاحشه وبدکار گرفته شده است ، همچنین درهمان فرهنك‌واژهٔ جهمرز یادشده و این هم درست‌است . جهمرزیا «زن‌باره» کسی است که بزن جه یاروسپی و بدکار درآمیزد . نگاه کنیدبگفتارغلامبارگی در جلد وندیداد .

۲ ـ بجای آوردن ( ) = دا dâ دادن ، بخشودن ، آفریدن .

۳ ـ جهان = انگهو aṅhu در بند ۳ ازهمین هات بآن برخوردیم ودر بند های ۱۱ و ۱۳ نیز آمده .

۴ ـ دانستن ( ) = وید vid ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸ .

۵ ـ پاداش = آشی ashi ، یادداشت ٥ بند ٤ هات ۲۸ .

٦ ـ بجای درستکردار اَشَ asha آمده است .

۷ ـ بجای بهشت خشَتهر xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا اهورا مراد است یا بهشت چنانکه در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بند های دیگر گاتها .

۸ ـ نیایش = وهمَ vahma ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳٤ .

۹ ـ برگماشتن ( ) = هَچ hač ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۱۰ ـ ازبرای پل‌چینوت بگفتار آن دربخش‌نخست‌نگاه‌کنید .

۱۱ ـ گذشتن(...) پَرْ par با جزء فرا(فرو) فراگذشتن ، گذرکردن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ٤٤ .

یازدهمین بند

۱ ـ توانایی = خشَتهر xshathra

۲ ـ کَرپَن Karapan ؛ کَوی kavi از آنان جداگانه سخن رفت .

۳ ـ وادارکردن ( ) = یوج yuǰ (= yaog) ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰ .

۴ ـ مردم = مَشیه mašya دربند٤از هات۲۹ و در بند ۱۱

از هات ۳۰ و در بند های ٤ و ٥ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ٥ از هات ۳٤ و در بند ۱۱ از هات ٤۳ و در بند ۱۱ از هات ٤٥ بآن برخوردیم ، در بند های ۱ و ٥ ازهات ٤۸ نیز آمده است . بواژهٔ مَرِت marəta که از همین بنیاد و بهمین معنی است در بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ٥ از هات ٤٥ نیز برخوردیم ، همچنین در بند ۱۳ از همین هات و در بند ۱۱ از هات ۲۹ واژهٔ مَش masha بهمین معنی واز همین بنیاد است ؛ در بند٦ از هات ۳۰ و در بند۱۲ ازهات ۳۲ واژهٔ مَرِتَنْ marətan صفت است یعنی مردنی ، درگذشتنی (نگاه کنید بنام کیومرث در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ هات ۲۹) .

واژه های دیگر ازهمین بنیاد چون مِرِتْهیو mərəthyu که در بند۸ از هات ٥۳ آمده یعنی مرگ ، از واژه های اَمِش a-məsha (امشا + سپند) و اَمِرتات a-mərətaṭ (امرداد) که هر دو با حرف نفی اَ آمده یعنی بیمرگ و جاودانی ، جداگانه درگفتار امشاسپندان سخن رفت . همه این واژه ها ازمصدرمَرْ mar درآمده که بمعنی مردن است ، لغت مردم که گفتیم از همین ریشه‌است یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نگاه کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ٤ هات ۲۹ .

٥ ــ بد = اَکَ aka ، یادداشت ٥ بند ۳ هات ۳۰ .

٦ ــ تباه کردن = مِرِنگِیدیائی mərəngəidyâi (Inf.) ازمصدر مَرِنچ marəṇč که بمعنی میرانیدن ونیست کردن و تباه کردن وکشتن است ، در بند ۱ از هات ۳۱ ودر بند ۱ از هات ٤٥ و در بند۱۰ از هات ٥۱ و در بند ٦ از هات ٥۳ به مرنچ برمیخوریم ، از همین‌بنیاد و بهمین معنی است . مِرِنچیائی mərəṇčyâi (Inf.) که در بند ۱٤ از نخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی گزند رسانیدن ، تباه ساختن ونیز از همین بنیاد است واژهٔ مَرَکَ maraka که در بند ۱۸ از هات ۳۱ آمده و دربخشهای دیگر اوستا مَهرکَ mahrka و در فارسی مرگ شده است همچنین

واژهٔ مَرَخْتَرْ maraxtar که دربند۱۳ ازهات۳۲ آمده، بمعنی تباه کننده ، از همین بنیاد است مَرِدْ marəd که هیئت دیگری است از مرنچ marəṇč و در بند های ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از هات ۳۲ بکاررفته است ، برابر واژهٔ لاتین mordere که در فرانسه mordre شده‌است . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ هات ۳۱ .

۷ - زندگی = آهو ahu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۸ - دین = دَئِنا daêna بمعنی نهاد و منش و وجدان است . چنانکه در بند ۷ از همین هات .

۹ - هراسیدن ، بیم‌داشتن ( ) = خرود xrud (خرَئود xraod) در بند ۱۳ از هات ۵۱ نیز آمده ، در گزارش پهلوی خروسیشن یهبونتن (= داتن) یعنی خروش‌دادن ، درگزارش پهلوی واژهٔ خرو xru یا خرود xrud مشتبه شده با واژهٔ خروس xrus (= خرَئوس xraos) که بمعنی خروشیدن است و در پهلوی نیزبه خروشیدن گردانیده شده است . دربند ۸ از هات ۵۳ بواژهٔ خروس (خروشیدن) برمیخوریم (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ آن بند) ، خرود xrud بمعنی هراسیدن و بیم داشتن است ؛ خروَنت xrvaṇt صفت است (اسم فاعل) از مصدر خرو = خرود در نامهٔ پازند اَئوگِمَدئِچا Aogəmadaēčâ در پارهٔ ۲۸ بکاررفته و درپازندبجای آن سهمگین آورده شده است (در بارهٔ این نامه نگاه‌کنید بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ص ۱۷٤ - ۱۷۸) خرَئودَتْ‌اورْوَنْ xraodaṭ-urvan که در پارهٔ ٤ از پنجمین فرگرد و ندیداد آمده ، صفت است یعنی هراسیدن روان .

۱۰ - دربارهٔ پل چینوت (پل صراط) نگاه‌کنیدبگفتارآن دربخش نخست .

۱۱ - رسیدن ، گراییدن ( ) = ائیبی‌گم aibî-gam ، یادداشت ۲ بند ۳ هات ٤۳ .

۱۲ ـ بجای « همیشه » ویسپ (همه) ؛ «پاینده» یو yu (جاودان) در بند ۸ از هات ۲۸ و در بند ۸ از هات ۴۹ نیز این دوواژه با هم آمده یعنی هماره جاودان .

۱۳ ـ یار = اَستی asti ، یادداشت ۹ بند۲۲ هات ۳۱ .

۱۴ ـ خـان و مـان دروغ = دروجـو دِمـانَ drûĵô-dəmâna دوزخ مراد است ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ۳۱ .

دوازدهمین بند

۱ ـ نواده = نپَتْ napaṯ ، یادداشت ۸ بند۱۱ هات ٤٥ .

۲ ـ خویش‌درمتن آمده از واژه نپتیَه naptya آمده و از آن کسانی که از یك پشت و دودمان اند ، اراده شده است . نپتیه Naptya نیز نام یکی از پارسایان است در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۲ یاد شده است .

۳ ـ بجای نامور یا نامبردار اَئوجیَه aoĵya صفت است (اسم مفعول) ازمصدر اَئوج aoĵ نامیدن ، خواندن ، یاد کردن ، یادداشت٥ بند ۱۰ هات ۳۲ .

۴ ـ روی کردن ( ) از مصدر گم gam با جزء اوس us (= اوز uz) در رسیدن ، درآمدن، اوز در سرفعل جن ĵən در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۵ ـ کوشش = تهوخشَنْگه thwaxshaṅh ، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۲۹ .

٦ ـ گشایش‌بخش = فراد frâd ، یادداشت ۹ بند ١٤ هات ۳٤ ؛ هستی = گَیْتها gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰

۷ ـ پذیرفتن ، راه دادن ( ) = هام اَئیبی‌میتْه ham-aibî-mith ، یادداشت ۱۰ بند٤ ازهمین هات نگاه کنید .

۸ - رامش بخشیدن = رَفـذْرائی (Inf.) rafədhrâi ، یادداشت٤ بند ۱ هات۲۸ .

۹ - سرانجام، پایان ، فرجام = سَسْتَ sasta ، یادداشت ۵ بند۸ هات ۳۰ .

سیزدهمین بند

۱ - آمادگی=رادَنگه râdaṅh بخدمت آماده بودن و درراه دین جانفشانی کردن وفدا کاری کردن ، مراداست . دربند۱۷همین‌هات‌نیز آمده، نگاه‌کنیدبیادداشت‌شمارهٔ‌۵ ازبند۹هات ۲۹ .

۲ - برازنده ودرخور=اِرِتهوَ ərəthwa ، یادداشت۲بند ۱۰ هات۲۸ .

۳ - شنوده‌شدن= فرَسرُوئیدیائی (Inf.)fra-srûidyâi در بند ۱٤ همین هات نیز آمده ، شناخته شدن و نامبردارگردیدن یعنی چنین‌کسی سزاواراست‌که نام‌و آوازه اش بگوش همه‌کس برسد ، نگاه‌کنید بیادداشت ۵ ازبند ۱۲ هات ۳٤ .

۴ - زندگی=اهو ahu ، دریادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ همین هات‌گذشت .

۵ - هستی یا دارایی = گِیتها gaêthâ دربند های ۸و۱۲نیزبآن برخوردیم .

٦ - برافزودن=فراد frâd ، یادداشت ۲ بند ۱۱هات ۳۳.

۷ - خوب دوست یـا دوست خوب = هوش هَخـی hus-haxi ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

شناختن ( ) از مصدر مَن man شناختن ، اندیشیدن . یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

چهاردهمین بند

۱ - پاکدین=اَشَوَنْ ashavanدربند ۵ از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین

(آشَ asha)

۲ ـ دوست = اوروَتَهَ urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۳ ـ در بارهٔ آیین مغ = مَگَ maga وصفت مه = مَزْ maz (بزرگ) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ و شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹ .

۴ ـ خواستن، آرزو کردن ( ) = وَسْ vas در بند ۱٦ نیز آمده ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ ـ پایان کار، سرانجام = یآوْنگه yâṅh (یاه yâh) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ ـ یک‌سرای = هَدَمْ ha-dam ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ٤٤ .

۷ ـ درآمیختن یا گردهم در آمدن ( ) = میَس myas ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳ .

۸ ـ گفتار = اوخذَ uxdha ، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۸ .

۹ ـ خواندن ( ) = زبا zbâ ، یادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۱ .

پانزدهمین بند

۱ ـ آگاهانیدن ، گفتن ( ) = وَچ vač ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ ـ دانا ، هوشیار = داتهَ dâtha ؛ نادان ، بیهوش = اداتهَ a-dâtha (با حرف نفی اَ) در بند ۱۷ همین هات نیز باین واژه برمیخوریم ، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸ .

۳ ـ بازشناختن ( ) = وی‌چی vi-či در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹ .

۴ ـ بجای راستی، آشَ asha : شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درستکرداری که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت .

۵ - ارزانی داشتن ( ) از مصدر دا dâ بخشودن ، دادن ، آفریدن .

۶ - نخستین = پئواورویه paouruya ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۷ - آیین ، داد = داتَ dâta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

شانزدهمین بند

۱ - راد = اَرِدَ arəda ، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۹ همین هات گذشت معنی‌ای که نگارنده باین واژه داده سنّتی است در اینجا ، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن برمیآید .

۲ - آنجا = آتهرا athrâ (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند « آنجا » آوردیم و آن بجای یَتهرا yathrâ میباشد که از ظروف مکان است ، در آغاز بند آینده نیز همین واژه بکار رفته است . (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰)

۳ - رفتن ( ) = ای ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ - خواستن ( ) = وَسْ vas در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٤ همین هات گذشت .

۵ - خوش = اوشتا ustâ ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ - بودن = ستُوئی Inf. stôi) ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳٤ .

۷ - پیوستن ( ) = هَچْ hač ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۸ - بکام یا دارائی = ایشتی îstî ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۹ - افزایش = وَرِدمام varədəmạm از مصدر وَرِدَ varəd افزودن ، بالیدن ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳۱ .

۱۰ - آرام گزیدن ، جای گرفتن ( ) = شی shi ، یادداشت ٦ بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفدهمین بند

۱ - بجای سنجیده در متن اَفشْمَن afshman و بجای نا سنجیده اَنْاَفشْمَنْ an-afshman (با حرف نفی آن an) آمده و در گزارش پهلوی به پَتمان patmân و لاپتمانیکیه lâ patmânîkîh گردانیده شده یعنی پیمان و نه پیمان یا موزون و ناموزون چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته در گـزارش پهلـوی افشَمن با افسمن afsman مشتبه شده است . افسْمن که در پارهٔ ۱۶ از یسنا ۱۹ و در پارهٔ ٤ از یسنا ۷۱ و پارهٔ ۳ از کردهٔ سیزدهم ویسپرد آمده بمعنی یك فرد شعر یا بیت است . این واژه نیز در گزارش پهلوی به پتمان گردانیده شده ودر اینجا پتمان (= پیمان) بمعنی وزن و مقیاس شعر ، درست است اما در بند ۱۷ از هات٤٦ از شیوهٔ سخن پیغمبر، درگاتها ، دور مینماید که واژهٔ افشمن را بمعنی گفتار موزون بکار برده باشد و خواسته باشد بگوید که در پیشگاه مزدا بنظم شفاعت خواهم کرد . بارتولومه افشمن را بمعنی زیان گرفته (Nachteil) و آن افشمن را بمعنی سود (vorteil) باین معنی پیغمبر فرماید : ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زیان یا بیچارگی تو سخن خواهم‌داشت آنچنان که مزدا بتو آمرزش آورد و ترا ببخشاید .

بارتولومه اَفشَ afsha راکه در پارهٔ ۱۰ از سیزدهمین فرگرد وندیداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته بمعنی زیان دانسته است (damnum) verlust, schaden ، دانشمندان دیگر بمعنی دیگر گرفته‌اند :اشپیگل Spiegel ترجمه کرده : unangemessenes, angemessenes ؛ گلدنر Geldner پیش از این مانند اشپیگل معنی کرده وپس از آن : nicht in gemeiner Rede , [Lobes] Hymnen

هوگ Haug : not curses, blessings

جکسن Jackson : not ordinances , ordinances

دهارله De Harlez : conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles

یوستی Yusti : Unmetriches , Ungemessenes ,metrisch

میلز Mills : not metrical , metrical

دارمستتر : Darmesteter rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois

کانگا : Kanga unmeasured verse ,measured verse

پونگر : Punegar unmetrically ’ in metre

چاترجی : Chatterji ingnoble ,noble

۲ – سخن داشتن ([Avestan script]) = سَنگه [Avestan script] sanh یادداشت ۱ بند ٤ هات ۲۹ .

۳ – همچنین = هدا [Avestan script] hadâ ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹ .

۴ – فرمانبری، شنوایی = سِرَئوش [Avestan script] səraosha، یادداشت ٤ بنده هات ۲۸ .

۵ – شما : درمتن وِستا [Avestan script] vəstâ (در نسخه بدل ویستا vîstâ [Avestan script] ازضمیر وَ [Avestan script] va (شما) بارتولومه:
Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311

٦ – نیایش = وَهمَ [Avestan script] vahma در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ همین هات گذشت .

۷ – آمادگی = رادَنگه [Avestan script] râdanh ، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۳ همین هات گذشت .

۸ – اندرزگر (مشاور) = مَنْتو [Avestan script] mantu ، یادداشت ٦ بند ٤ هات ۳۳ .

۹ – کارآگاه = دنگرَ [Avestan script] danra ، در یادداشت ۱۰ بند ۷ همین هات گذشت .

۱۰ – بواژه های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش و بازشناختن در بنده ۱۵ همین هات نیز برخوردیم .

هجدهمین بند

۱ – پایدار([Avestan script])از صفت یو [Avestan script] yu که بمعنی پایدار و استوار است .

۲ ـ بجای «من خود» آس‌چیت [Avestan] as-čit، یادداشت ۲ بند ۶ هات ۲۹

۳ ـ دارایی = ایشتی [Avestan] ishtî ، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۶ همین هات گذشت .

۴ ـ نوید دادن ([Avestan]) = چیش [Avestan] čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ ـ ستیزه = آ‌نستَ [Avestan] ąsta ؛ ستیزه‌کردن = آ‌نستائی ąstâi [Avestan] (Inf.) ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳٤ .

٦ ـ درسر داشتن ، دردل داشتن ([Avestan])ازمصدردا [Avestan] در یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ گذشت .

۷ ـ خواست ، کام (اراده)=وارَ [Avestan] vâra ، یادداشت٦ بند۲ هات۳۳

۸ ـ خوشنود ساختن ([Avestan])=خشنو [Avestan] xshnu ، یادداشت۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۹ ـ دستور یا حکم وفتوی = وی‌چیتَهه [Avestan] vîčitha ، یادداشت٦ بند۲ هات ۳۰ .

۱۰ ـ از برای واژه های خرد=خرتو [Avestan] xratu ومنش=مننگه [Avestan] manaṅh ، نگاه‌کنید بیادداشتهای۸ـ۹ از بند۱هات ۲۸ .

نوزدهمین بند

۱ ـ بجای دین، آش [Avestan] asha آمده، از آن دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات٤۷

۲ ـ دُرست = هئیتهیَه [Avestan] haithya ، بیادداشت ۳ از بند ٦ همین هات نگاه‌کنید .

۳ ـ بجای آوردن یا ورزیدن ([Avestan]) = وَرِزْ [Avestan] varəz ، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۲۹ .

٤ ـ کام ، آرزو ، خواهش ، خواست (اراده‌ومیل)=وَسنَ [Avestan] vasna ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ — سازگارتر = فِرَشوتِم fərashôtəma صفت است یعنی بکام و آرزو برابرتر ، باخواهش کارسازتر. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز این واژه با hyat-vasnâ یکجا آمده است .

۶ — مُزد = میژد mizda ، یادداشت ۷ از بند ۱۳ هات ۳٤ .

۷ — جهان آینده، دیگر جهان = پَراهو parâhu (بارتولومه parâhva نوشته) از پَر para ، یعنی آن یکی ، دیگر ، و از اَهو ahu زندگی، جهان ، هستی ، پراهو صفت است مانند پرو آسن parô-asna که در یسنا ۵ ه پارهٔ ۲ و در فرگرد نهم وندیداد پارهٔ ٤٤ آمده و بهمان معنی است: جهان آینده یا آنچه از آنِ دیگر جهان است . پَرُوَاَستی parô-asti که در هرمزدیشت پارهٔ ۲۵ و در هادُخت نسك در نخستین فرگرد پارهٔ ۵ آمده بهمین معنی است . استی با واژهٔ ستی sti بمعنی بود و هستی از یك بنیاد است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۳٤ .

۸ — بچیزی ارزانی شدن یا در خوربودن ( ) = هَن han، یادداشت ٦ بند ٦ هات ۳۲ .

۹ — دربارهٔ جانور بارور = بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ — آرزومند : مَن وِیستَ manā-vista این صفت از مَن (از واژهٔ مننگه manaṅh منش) و از ویستَ vista (اسم مفعول وید vid یافتن ، پیدا کردن) ساخته شده است. من ویست یعنی آنچه دریادبود یا آنچه دل خواهد، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ .

۱۱ — ساختن ، انجام دادن ( ) = سَند sand ، یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۲۹ .

۱۲ — چاره‌سازتر: وِئِدیشتَ vaêdista صفت تفضیلی است

از وِئِدَ 𐬬𐬀𐬉𐬛𐬀 vaêda پدید آرنده (از مصدر وئِد 𐬬𐬀𐬉𐬛 vaêd = وید 𐬬𐬌𐬛 vid پیدا کردن ، یافتن) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ هات ۲۹، و ِئدیشتَ vaêdišta نیز بمعنی آگاه تر است ، چنانکه دربند ۷ از هات ۳۲ و باین معنی از مصدر وَئد vaêd = وید vid دانستن ، شناختن ، آگاه بودن ، درآمده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲ .

سپنتمدگات: یسنا، هات۴۷

نخستین بند یادداشتی ندارد .

دومین بند ۱ – پاکتر روان یـا سپند تر مینو = سپنیشت مئینیو spəništa-mainyu سپنیشت صفت تفضیلی است از سپنت spəṇta (سپند) که در بند پیش گذشت. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ .

۲ – بجای « از روی » در متن اِاِآنو əəânû آمده از حروف اضافه است در بند ١٦ از هات ۳۲ نیز بهمین واژه برخوردیم و بجای آن « به » آوردیم . همین واژه‌است که در بخشهای دیگر اوستا آنو anu آمده‌چنانکه درآبان‌یشت پارهٔ ۹۳ ودر فرگرد دوم وندیداد پارهٔ۱۱ ، در فرس هخامنشی نیز آنوو anuv بمعنی زی و سوی میباشد . چنانك در سنگنپشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون).

بسا هم اِاِآنو əəânû یا آنو anu جزئی (préfixe) است که در سر برخی از فعلها در آمده از برای برگردانیدن معنی اصلی مصدر ها ، چنانکه در همین بند از هات ٤٧ بارتولومه Bartholomae آن‌را بفعل وِرِزیات (= بجای آورند ، ورزند) پیوسته است . نگارنده آن را مانند لومل Lommel به منش نیك (وهومننگه) پیوسته است درگزارش پهلوی (زند) بند ١٦ از هات۳۲ و بند۲ از هات ٤٧ کلمهٔاِاِآنو əaanû به ( ) دهان گردانیده شده ، یعنی که درگزارش پهلوی اِاِآنو əəânû که حرف اضافه‌است‌باسم اِاِآوْنگه əəânh که دراوستا بمعنی دهان است ، مشتبه شده و مایهٔ اشتباه برخی از دانشمندان اروپایی وپارسی گردیده واآآنو əəânû را در بند ۲ ازهات ٤٧ بمعنی دهان گرفته اند . از برای əəânh دهان بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ١١ هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ - پارسایی مانند بند پیش بجای آرمئیتی ârmaiti آورده شده.

۴ - شناسایی = چیستی čistî ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ - در بند ۳ از هات ٤٤ نیز مزدا پدر راستی خوانده شده نگاه کنید بآن بند .

سومین بند

۱ - پدر : تا tâ بجای تر tar = پتر ptar ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - خرّمی بخش = رانیوسکرتی rânyô-skərəti در بند ٦ از هات ٤٤ نیز این صفت از برای گئو gao (جاندار، چارپا) آورده شده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ آن بند .

۳ - آفریدن = هِم تَش hə̄m-tash ، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱ .

۴ - کشتزار = واستر vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱

۵ - رامش دهنده = رامادانگه râmâ-dåṅh صفت است: از رامن râman (رامش) و از مصدر دا dâ (دادن) مانند صفت رامو داتی râmô-dâti که در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱ آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

٦ - پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام فرس ham.fras (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٦ هات ۳۳) در متن آمده : دومین hāmə افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

چهارمین بند

۱ - سرپیچیدن، نافرمانی کردن ( ) = رَنگه raṅh ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲ .

۲ - توانا = ایسوَن isvan ، یادداشت ٤ بند ۱٤ هات ٤۳ .

۳ - کم = کَسو kasu ؛ بیش = پَرو paru
نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ و شمارهٔ ۱ از بند ٦ هات ۳۲ .

۴ - مهربان = کاث kâthê در نسخه بدل kâthə بارتولومه Bartholomae آن را (.inf) دانسته از مصدر کن kan که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۳ از هات ٤٤ بمعنی آرزو کردن ودوست داشتن یاد کردیم اما نظر به اَکَ aka که پس از آن آمده باید اسم باشد . نگاه کنید به
Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47–51 Von Lommel s. 122 ·
Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.

۵ - بد خواه = اَکَ aka ، بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

پنجمین بند

۱ - پیمان دادن ، نوید دادن = چیش čish . بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - بی = هَنرِ hanrə ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۵ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - خواست (اراده) = زئوش zaosha ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - بهره ور شدن یا بخش یافتن = بخش baxsh ، بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ - منش زشت = اَکَ مَننگه aka.manaṅh در پهلوی آکو مَن âkôman چنانکه از ترکیب این واژه پیداست آکومن دیوی است همستار (ضد) وهومنه (بهمن) در جاهای دیگر اوستا و در نوشته‌های پهلوی بسیار یاد گردیده ، از او در گفتار « امشاسپندان » سخن داشتیم .

٦ - بسر بردن، جای گزیدن ، نشیم کردن، منزل ساختن = آشی â-shi ؛ بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – پخش = وی‌داتی vîdâtî ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۹از هات ۳۱نگاه کنید .

۲ – مزد = وَنگهو vañhu ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۹ ازهات۳۱نگاه کنید .

۳ – گروه=رانَ râna ، از این‌واژه دوگروه دینی مزدیسنان و دیویسنان اراده شده یا هماوردان ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۳ ازهات۳۱نگاه‌کنید .

۴ – بجای‌آوردن ( )دا dâ دادن ، بخشودن .

۵ – یاوری= دِبازَنگه dəbązañh ، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ از هات ٤٤ نگاه‌کنید .

٦ – چه=زی î ، بااین واژه دراوستا بسیار برمیخوریم‌وگاهی‌آن را در فارسی به «آری »گردانیدیم چنانك در بند ۱٤ از هات ۳٤ و در بند ۲ از هات ٤۸ .

۷ – بساکسان= پئورو pouru =پَرو paru بیش ، پُر، بسیار . دریادداشت شماره ۳ از بند ٤ از همین هات نیزبه‌آن‌برخوردیم .

۸ – خواستار شنیدن ( ) = أَیش aêsh (ایش ish) ، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه‌کنید .

۹ – گرویدن ( ) در نسخه بدل (Die Gâthâ's Von Bartholomae) = وَر var ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۲ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

سپنتمدگات: یسنا، هات ۴۸

نخستین بند ۱ – چون = یزی yezî ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۱ .

۲ – سزا = آدا âdâ پاداش ، دهش . یادداشت ۴ بند ۷ هات ۳۰

۳ – شکست دادن، چیرشدن، پیروزی یافتن ( ) = وَن van ، دربند آینده نیز آمده ( ) یادداشت ۸ بند ۴ هات ۳۱

۴ – مردم = مشیَه mašya ، یادداشت ۴ بند ۱۱ هات ۴۶.

۵ – جاودانی، بیمرگی، پایداری، همیشگی = اَمِرتاتات amərətâtâṯ ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱ .

۶ – رسیدن ( ) = آنس as ، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳ .

۷ – دیرباز = دَئیبیتانا daibitânâ ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲ .

۸ – آگهی دادن ( ) = فراوَچ frâ-vač فرا گفتن ، ازپیش آگهی دادن ، نوید دادن چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۳۴ ودر بند ۶ از هات ۴۶ و جز آن = وَچ vač گفتن ، آگاهانیدن . در آغاز بند آینده نیز بکاررفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸.

۹ – بخشایش = سَوا savâ سودایزدی ومینوی، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ هات ۴۴

۱۰ – برافراشتن ، بلندکردن ( ) = وخش vaxsh ، یادداشت ۵ بند ۶ هات ۳۱ .

فهرست
واژه‌های پارسی

آ

الف